

الله أكبر
الله أكبر

برای همکلاسی ام

وصایای شهیدای دانش آموز استان قم

دفتر اول: مناجات - والدین

علیرضا صداقت



برای همکلاسی ام

علیرضا صداقت

ناشر: نشر هدی

چاپ اول - قم

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

طراح جلد و صفحه آرا: سیدمصطفی شفیعی

قیمت: ۴۵۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۶۵۷۴ - ۳۸ - ۷

نشانی مرکز پخش: قم - ۴۵ متری ۱۵ خرداد - ۱۸ متری سوم خرداد - کوچه ۱ - پلاک ۴۵

تقدیم به شهیدای گمنام که به مادرشان زهرا (سلام الله علیها) اقتدا
کردند.

فهرست

| | | |
|----|-------|-------------|
| ۹ | | مقدمه |
| ۱۷ | | دفتر مناجات |
| ۱۹ | | • ستایش |
| ۳۱ | | • فقط خدا |
| ۴۷ | | • نیایش |
| ۷۷ | | دفتر والدین |

مقدمه

شهید، شاخه‌ی شجره‌ی طیبه طوبای نبوی است که (أصلها ثابتٌ و فرعها فی السماء) و میوه‌ی پاک درخت مبارکه (لا شرقیه و لا غربیه) فاطمی است که شمیم دل‌انگیز آن نوازشگر روح بی‌قرار عاشقان و منتظران جمال زیبای مهدوی است.

شهید، شافع نافی است که نشان پر افتخار شفاعت (مَنْ أَدِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ) بر جبین دارد تا دوستان لغزان و برادران هراسان را در موقف (لا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ الشَّافِعِينَ) فریادرسی کند.

شهید، شاهد همیشه بیدار امت‌ها است تا در (یَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً) گواهی صادق بر صداقت یاران فداکار باشد و حجتی آشکار بر عملکرد مدعیان بد رفتار.

شهید، (شهابٌ ناقب) شب‌شکن در ظلمت جاهلیت مدرن است و شراره‌ی سوزان (رُجُوماً لِلشَّيَاطِينِ) تا دفع‌کننده‌ی خطر شیخون شیاطین فتنه‌گر به حریم ملکوتی اسلام و قرآن باشد.

شهید، شفاعت‌بخش دل‌های دردمند و مشتاقی است که از درد فراق آن دُرْدانه عالم هستی محزون و به انتظار آن طبیب مهربان و منجی موعود با زمزمه‌ی (أَمِّنْ يُجِيبُ ...) به دعا نشسته‌اند.

شهید، شمع شب‌افروزی است که با (نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ) رسواگر ظلمت-نشینان سیاه‌دل و تاریک‌اندیشان سیاه‌نما است که در صدند نور الهی را با پف‌هایشان خاموش کنند. (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ).

شهید، شرف ماندگار (امهٌ وسطاً) است تا با اقتدا به شاهد انبیا و امم، رسول اعظم به مدال افتخارآمیز (لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ) مزین شود و مصداق

بارز (کنتم خیر أمة) گردد تا در اجرای فرمان حیاتبخش (تأمرؤن بالمعروف وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) خون قلب خویش را نثار کند.

شهید، شرح مظلومیت مستضعفان رنج دیده و محنت کشیده‌ای است که دست تضرع به سوی معبود خویش بلند کرده و نجات خویش را طلب می‌کند که (رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ).

شهید، شوکت و اقتدار میهن اسلامی است و شاخص عزت و سربلندی ایران ولایت‌مدار انقلابی که (وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ).

شهید، شنوای ترنم دلنشین (اِنِّیْ اَنَا رَبُّکَ) است و پذیرای فرمان عاشقانه (فَاخْلَعْ نَعْلَکَ)، تا تمام هستی خویش را در راه وصال دوست (اِنَّکَ بِالْوَالِدِ الْمَقْدَسِ طُوًی) در طور سینای بندگی به کف اخلاص نهد و به وجه‌الله نظر کند.

شهید، شهریار شهر عشق است و پیش‌آهنگ خط سرخ شهادت و شادمان به وعده محبوب (فَرِحْنَا بِمَا اَتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ) و بهرمنند از حیات جاوید و رزق عندالرب (بَلْ اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ).

شهید، شوینده‌ی شبهات شرک و نفاق (مَنْ يَّرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ) است و مبطل اباطیل کفر و ارتداد؛ (لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يَبْطِلَ الْبَاطِلَ) و وعده حیات‌بخش رسول کریم که (فَسَوْفَ يَأْتِي اللّٰهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يَجِبُونَهُ).

شهید، شمیم شقایق‌های خونین دشت بلا است و شبنم پر طراوت گل‌های بیابان نینوا.

شهید، شیفته‌ی بی‌قرار شریعت نبوی و شیعه ناب طریقت علوی است و نوشنده جام شراباً طهورای بهشتی از چشمه‌سار کوثر ولایت؛ (وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا).

شهید، شاکر پرهیزگار (فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِکٍ مُّقْتَدِرٍ) است و میهمان ضیافت جنات عدن که فرشتگان از هر دری بر وی وارد شوند و با ترنم دلنواز (سَلَامٌ عَلَیْکُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ) به استقبالش آمده، بر بال‌های خود نشانده، مباحثات می‌کنند.

شهید شتابنده‌ای شادمان است به سوی مغفرت پروردگارش (وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ) و سبقت گیرنده پیشتازی است که با نثار جان و سر به حریم قرب الهی شرفیاب و تفسیر (السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) می‌شود.

شهید، شاگرد تربیت‌یافته مکتب روح‌الله است و یار بی‌ریای ناخدای کشتی انقلاب، ولی بصیر و بیدار امت، در امواج طوفان‌های شکننده فتنه‌هاست.

این مجموعه به بررسی موضوعی وصیت‌نامه‌های ۱۶۰ شهید دانش‌آموز استان قم در چهار جلد با عناوین: دفتر مناجات - والدین، دفتر کربلا - شهادت، دفتر ولایت - بصیرت و دفتر وصیت پرداخته است که بیش از ۹۷ درصد متن وصایای شهدا در آن درج شده است. امید است که مورد قبول خدای شهیدان قرار بگیرد.

الهی شهیدشید!

علیرضا صداقت

۱۳۹۱ آذر ۲۷

امام خمینی (ره):

«این وصیت‌نامه‌هایی که این عزیزان می‌نویسند مطالعه کنید. پنجاه سال عبادت کردید خدا قبول کند، یک روز هم یکی از این وصیت‌نامه‌ها را بگیرید و مطالعه کنید و فکر

کنید.» صحیفه نور / ج ۱۵ / ص ۳۲

مقام معظم رهبری:

«این وصیت‌نامه‌هایی که امام می‌فرمودند بخوانید، من به این توصیه‌ی ایشان خیلی عمل کرده‌ام. هرچه از وصیت‌نامه‌های همین بچه‌ها به دستم رسیده - یک فتوکپی، یک جزوه - غالباً من این‌ها را خوانده‌ام. چیزهای عجیبی است. ماها واقعاً از این وصیت‌نامه‌ها درس می‌گیریم. این‌جا معلوم می‌شود که درس و علم و علم الهی، بیش از آنچه که به ظواهر و قالب‌های رسمی وابسته باشد، به حکمت معنوی - که ناشی از نورانیت الهی است - وابسته است. آن جوان خطش هم به زور خوانده می‌شود؛ اما هرکلمه‌اش برای من و امثال من، یک درس و یک راهگشاست و من خودم خیلی استفاده کرده‌ام. در بسیاری از موارد، به پدر و مادرشان می‌نوشتند که ما از این‌جا دل نمی‌کنیم. این‌جا بهشت است و زندگی این‌جا است. مثلاً در جواب این که مادرش نوشته بود: پسر من! زودتر بیا، یا به ما خبر بده، می‌گوید اصلاً آن‌جا زندگی نیست. زندگی این‌جا است. این همان معنویت بود. وقتی معنویت هست، دل‌ها مجذوب آن می‌شود. وقتی دل‌ها مجذوب شد، نیروها به دنبال دل‌ها و اراده‌ها حرکت می‌کند. وقتی این‌طور شد، بزرگ‌ترین قدرت‌ها نمی‌توانند یک ملت را شکست بدهند. برادران! این واقعیت در ایران اتفاق افتاد. بزرگ‌ترین قدرت‌های دنیا نتوانستند ایران را شکست

دفتر مناجات

- ستایش
- فقط خدا
- نیایش

ستایش

شهیدحسین حاج غفاری: ۱۷ ساله

به نام او که همه چیزم اوست.

به نام او که زندگی ام در جهت اوست.

با نام او که زنده به اویم.

به نام او که از اویم.

با نام او که به اویم.

زنده بودن به خاطر اوست. بودنم از اوست. رفتنم از اوست. یادم اوست.

جانم اوست. معشوقم اوست. معبودم اوست. مقصودم اوست. مرادم

اوست. احساسش می‌کنم با ذره‌ذره وجودم، با تمام سلول‌هایم احساسش

می‌کنم؛ اما بیانش نتوانم کرد.



شهید محسن ابراهیمی: ۱۶ ساله

پروردگارا! به یکتایی تو و رسالت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و ولایت علی بن ابیطالب (علیه السلام) شهادت می‌دهم و تو را ستایش می‌کنم و خوشحالم که مرا در این زمان به دنیا آوردی و از پیروان امام عزیزمان؛ خمینی کبیر قرار دادی و دوستی پیامبر اسلام و خاندانش را و دشمنی دشمنان ایشان را در دلم قرار دادی.

خدایا! تو را شکر می‌کنم که بر من منت نهادی و هدایت فرمودی و جهاد فی سبیل الله را به رویم گشودی، هرچند که در جهاد با نفسم (جهاد اکبر) ضعیف می‌باشم و خوب بر نفسم مسلط نمی‌باشم؛ ولی یاد تو و نگرستن بر چهره امام‌مان باعث اطمینان و آرامش قلبم می‌شود. خداوندا! از تو سپاسگزارم که بهترین و نزدیک‌ترین راه را برای رساندن من به خودت نشانم دادی و همه ظواهر دنیا و هر چه را که در آن است وسیله‌ای قرار دادی تا من بهتر بتوانم به سویت گام بردارم. سپاس خدای را که مرا شیفته دنیای فانی نکرد؛ چرا که امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «این دنیا همانند آب شور دریایی است که هر تشنه‌ای از آن بیاشامد بر تشنگی‌اش افزوده می‌شود.»

شهید مراد علی‌عالی‌کنده: ۱۳ ساله

ای خدای من! تو را ستایش می‌کنم آن گونه که پیامبران به درگاهت حمد و ثنا می‌کردند و تو را با تمام وجود پرستش می‌کنم ای خدا! و ای رحیم! من تو را آن چنان که هستی و آن گونه که سزاوار آنی ستایش می‌کنم.



شهید ابراهیم بحرانی: دبیرستان دین و دانش - دوم متوسطه - ۱۹ ساله
سپاس یکتای خدای را که بهترین ترانه‌های عشق آفرین را به گوش
روشندلان خوانده و آنها را به عشق و عاشق شدن خود واداشته.
پروردگاری را که زمزمه‌های خود را در کوه نور و طور سینا تکرار و در
بیابان‌ها به سمع شنوندگان خویش می‌رساند.
حمد خدای احدی را که با تکان دادن قلوب ما پابرهنگان، شرافت و
معرفت دنیوی و اخروی را به ما عطا فرمود.

شهید ابوالفضل بختیاری: ۱۸ ساله

من سپاسگزارم که خدا به من این توفیق را داد که در راهی گام بردارم
که پیشوایم امیرالمومنین (علیه السلام) و پرچمدار جهادمان امام خمینی است.

شهید سید حسن طباطبایی: دبیرستان امام صادق (علیه السلام) - ۱۹ ساله
حمد و سپاس خدایی را که پیش از پدید آوردن جهان هستی و جان
بخشیدن، اول بود، پس از نابودی همه چیز، آخر است. دانایی که هیچ
یک از آنان را که وی را یاد می‌کنند به فراموشی نسپرد، و هیچ یک از
آنان را که شکرانه او را به جای می‌آورند، نکاهد و هیچ یک از کسانی که
وی را بخواند محروم نماید و امید آن کس را که به امید بندد نگسلد.

شهید محسن انصاری: ۱۹ ساله

سپاس پروردگار جهانیان را که پرستش مخصوص اوست و از همه کس
و همه چیز برتر و والاتر است و بازگشت همه ما به سوی اوست.



شهید اسماعیل رضایی: ۱۸ ساله

سپاس خدایی را که به من قدرت اندیشه داد تا خوب را از بد و حق را از باطل تشخیص دهم.
و باز سپاس خدایی را که به من قدرت انتخاب داد تا من بین خوب و بد و حق و باطل بتوانم خوب را انتخاب کرده و میل به باطل پیدا نکنم.

شهید فاضل صابری زاده: دبیرستان دین و دانش - دوم متوسطه - ۱۹ ساله

خداوند بزرگ را شکر می‌کنم که چنین سعادت‌ی نصیب من کرد و چنین رهبری در جلو راهم قرار داد و ذره‌ای نور ایمان در من روشن نمود تا خود و خدای خود را بشناسم.

شهید محمد زینلی: هنرستان فنی قدس - ۱۶ ساله

خدایا! ترا شکر می‌گویم که به این بندهات توفیق دادی که در راه مقدست قدم بگذارم.

راحت مقدس است؛ ولی من لیاقت رهرو بودن را نداشتم؛ ولی تو ای خدای مهربان! این اجازه را دادی (الهی ان کنت بئس العبد فانت نعم الرب)

خدایا! بسیار شکر می‌کنم که توفیق این را دادی که آن جانی را که خود داده بودی در راحت بگیری.



شهید حسین محمدی کیلوايي: ۱۷ ساله

حمد و سپاس خدای بزرگ را که بر من منت نهاد و مرا به راه مستقیم هدایت کرد. خدای بزرگ را بسیار شاکر و سپاسگذارم که به من توفیق خدمت در راهش را عطا فرمود.

شهید مصطفی پور عزیزي: ۱۷ ساله

سپاس از خداوند قادر متعال که به من توفیق شرکت کردن در جبهه‌های نور علیه ظلمت را به من عنایت فرمود.

شهید دولی رسولی: ۱۹ ساله

شروع کلامم را با حمد و ستایش معبودی آغاز می‌کنم که مبدأ و مقصد هر دو جهان می‌باشد؛ خداوندی که به ما نعمت حیات داد. خداوندی که برتر است از آنچه کامل‌ترین و اندیشمندترین انسان‌های عالم بشریت آن را درک کنند. معبودی که انسان وقتی لحظه‌ای خود را در برابرش احساس کرد، پوچی و هیچ بودن را در برابر ذات مقدسش احساس کرد. پروردگاری که به تمام گناهان و عصیان‌های آگاهانه بنده‌اش با رحمت و فضل به او می‌نگرد و او را به طرف خود می‌خواند و توفیق و لیاقت انجام دستوری از احکامش را به او می‌دهد.



شهید محمدحسن تقوی آزاد: ۱۸ ساله

خدایا! سپاس بیکران بر تو پروردگار جهانیان که جان ناقابل من را گرانبها خریدی و من را به بزرگترین آرزوهایم که برای رسیدن به آن لحظه شماری‌ها کرده بودم رساندی.

شهید خالد محلاتی: دبیرستان امام صادق (علیه السلام) - ۱۸ ساله

ستایش و سپاس مخصوص خداست که هر آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، همه ملک اوست و درعالم آخرت شکر و سپاس مخصوص اوست و او به نظم آفرینش حکیم و به همه امور عالم آگاه است. شکر خداوندی را که به ما چگونه زیستن را آموخت و حمد و سپاس خدای را که به ما توفیق راه حسین (علیه السلام) را عطا نمود.

شهید علیرضا گنجی پور: ۱۷ ساله

سجده‌ی شکر به جای می‌آورم که خداوند تبارک و تعالی این توفیق با سعادت را به من بخشید و عازم جبهه جنگ شدم.

شهید احسان پورمیدانی: ۱۹ ساله

سپاس او را که زبان از نهایت او قاصر است و جباران از هیبت او فروتن و چهره‌ها از بیم او خاکستر.

شهید سید جواد کربلایی حسینی: دبیرستان هدایتی - ۱۹ ساله

خداوند را شکر که ما را به راه محمد و راه راست هدایت کرد.



شهید جلیل قاسمیان: ۲۲ ساله

شکر خدا می‌کنم که خدای بزرگ قدری مهلتم داد تا اسلام واقعی را بشناسم و در خاموشی و جهل از دنیا نروم.

شهید سید جواد کربلایی حسینی: دبیرستان هدایتی - ۱۹ ساله

با تشکر و سپاس بی‌نظیر خدمت حضرت متعالی از این که بر ما منت نهاد و ما را از امت محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) قرار داده و همچنین جملگی ما را به راه مستقیم که راه انبیا است رهنمون ساخته و از این بابت خداوند را سپاس کردم که باز مجدداً به این بنده حقیر توفیق داده تا در حمله‌ای دیگر همراه با یاران امام عصر(عج) حضور یابم و در این راه دین حق جان خود را فدا کنم.

شهید سید مهدی طاهری: دبیرستان امام صادق(علیه السلام) - ۱۹ ساله

سلام را با شکر به درگاه خدا نثار عزیزانم می‌کنم که به من فرصت نوشتن این چند سطر را عطا کرد تا بتوانم یادآوری از آنچه در این چند صباح عمرم بر من گذشت، بازگو کرده باشم و کمکی به راه ماندگی چون خود کرده باشم.

شهید عباس یزدانی: ۱۷ ساله

من خدایی را ستایش می‌کنم که جمال بی‌مثالش را در آینه آفرینش جلوه داد و از همه جهان در «دل شکسته» خانه کرد و مستمندان را به همسایگی پذیرفت.



شهید علی اصغر همراهی: ۱۹ ساله

خدا را شکر به جا می‌آورم که قدری مهلتم داد تا اسلام واقعی را بشناسم و در خاموشی جهل از دنیا نروم.

شهید ابراهیم بحرانی: دبیرستان دین و دانش - دوم متوسطه - ۱۹ ساله

پروردگارا! اینک که پس از چندی توفیق نصیبم کردی تا به جبهه نبرد ایمان و کفر آییم، سپاسگزارم مثل همیشه. اما خدایا! این شکرگزاری را بی‌ریا گردان.

شهید عباس یزدانی: ۱۷ ساله

من خدایی را ستایش می‌کنم که جمال بی‌مثالش را در آینه آفرینش جلوه داد و از همه جهان در «دل شکسته» خانه کرد و مستمندان را به همسایگی پذیرفت.

شهید حسن موحدی: دبیرستان صدر - ۱۷ ساله

مادر عزیزم! چون در راهی قدم نهادم که راه حق است و تو بهترین مشوق من در این راه بودی، خدا را شکر می‌نمایم و توفیق روز افزون شما و پدر گرامی را از خداوند خواهانم.

شهید علی گل‌وردی: دبیرستان صدر - ۱۹ ساله

در هر حال خدا را به یاد داشته باشید و او را شکر کنید



■ وصایای شهیدای دانش آموز استان قم

شهید خالد محلاتی: دبیرستان امام صادق (علیه السلام) - ۱۸ ساله
شکر خداوندی را که در این دنیا این همه نعمت به ما عطا نمود؛ ولی نتوانستیم گوشه‌ای از وظایف‌مان را عمل نماییم.

شهید محمدعلی هادی: دبیرستان امام صادق (علیه السلام) - ۱۸ ساله
خدایا! تو را شکر که به من این سعادت را نصیب کردی تا بار دیگر در راه اسلام گام بردارم و توانستم در این حمله شرکت کنم و در این ساعات آخر عمر خواستم وصیت‌نامه‌ای بنویسم؛ اما خدا من هر چه فکر می‌کنم که وصیت بنویسم می‌بینم از مال دنیا جز یک جان چیزی ندارم.

شهید قاسم رحیمی فردویی: ۱۸ ساله
حمد و سپاس خداوندی را که چنین جهان با عظمتی را به وجود آورد. حمد و سپاس خداوندی را که به من توفیق شرکت در جبهه حق علیه باطل را عطا فرمود. حمد و سپاس فراوان خداوندی را که هر قدر او را ستایش کنیم باز هم نمی‌توانیم شاکر خوبی برای او باشیم.

شهید مجید میوه‌چی: دبیرستان دین و دانش - ۱۷ ساله
خداوندا! شکر تو را که به من ایمانی عطا کردی که توانستم جان خود را برای تو بدهم.



شهید سیدحسین سیدابراهیمی: ۱۷ ساله

حمد و سپاس بی حد خداوند را که مرا آفرید و پدر و مادری با ایمان و با تقوا و دلسوز برایم قرار داد که با تربیت صحیح راه را به من نشان دادند و توفیق آمدن به جبهه و سپس لیاقت شهادت در راهش را به من عطا نمود.

شهید محمد کاظمی: ۱۷ ساله

خداوند را شکر می‌گوییم که به من لیاقت حرکت در راه جهاد را عنایت کرد.

شهید ابوالفضل مرادی کوشکی: ۲۱ ساله

حمد و سپاس مخصوص معبود و معشوقی است که این جهان با عظمت را آفرید و از اسرار نهانی این جهان اطلاع دارد و از هر سر و اندیشه‌ای آگاه است و به راز و درد دل انسان‌ها تنها او آگاهست.

سپاس معبودی را سزا است که آفریده‌ها بازگشت‌شان به اوست و سرانجام هر کاری به سوی اوست. ستایشی که توانای گویای این همه حق که بر ما دارد نداشته و این لطف بی‌دریغ و رحمت بی‌حساب او مرا وا داشته است که شکرش را بجا آورم و از او طلب یاری و مدد نمایم.



سپاس مخصوص خدا بر آن عزیزان عارف و سالک راهش آن عاشقان لقاءالله و آن کبوتران حرم حسینی آن سلحشوران پیکارجو، آن شیران روز و عابدان شب، آن مجاهدان و فداکاران جان بر کف که با ایثار و از خودگذشتگی بی نظیر خود وقایع صدر اسلام و صحنه عظیم کربلا را زنده کردند. به نام خدای شهیدان و مؤمنین که در آخرت بهشت جاودان را از برای خود کردند به نام خدای شهدا آن پیشتازان میدان رزم خون و آن کسانی که با خون مطهر خود وضوی آخر را گرفتند و به سوی ملکوت اعلی شتافتند.

حمد و ثنا از برای معبود و معشوقی است که بندگان خود را مورد امتحان سختی قرار داد. خوشا به احوال شهیدان که از این سنت خداوند پیروز بیرون آمدند و از همه پیشی گرفتند و خود را به معشوقشان رساندند. سپاس خدای را که به من قدرت تشخیص صراط مستقیم را از راه ضلالت و گمراهی عطا فرمود و به من فهماند که در این راه جز سعادت و رسیدن به قرب چیز دیگر نیست و این بالاترین افتخار و سربلندی است که شامل حال من شده است.



■ برای همکلاسی‌ام



فقط خدا

شهید مهدی ایرانی زاده: ۱۷ ساله

خداوندا! تو را شاهد می‌گیریم که جبهه آمدنم فقط برای رضای توست و شهید شدنم نیز برای رضای توست.

خدایا! تو را گواه می‌گیرم که به جبهه آمده‌ام که دین تو را یاری کنم و از قرآن و اسلام دفاع کنم.

خدایا! تو شاهد باش که در جبهه جنگم که بگویم خدا یکی است. بدون شریک و تنهاست و بگویم که محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) فرستاده اوست و همچنین پیامبرانی نیز جانشین پیغمبر هستند.



شهید نبی‌الله اسدی کوشش: ۱۴ ساله

وصیت اول من به شما این است که هر قدمی که برمی‌دارید در راه خدا و برای رضای خدا باشد و تمام کارهای واجب را به جا آورید.

شهید محسن ابراهیمی: ۱۶ ساله.

کارهایی که انجام می‌دهید فقط برای رضای خدا باشد و در هر کارتان رضایت خدا را در نظر بگیرید.

شهید محسن انصاری: ۱۹ ساله

خدایا! اگر در محشر جلویم را بگیرند و بگویند حرکت برای خدا نبود و اگر نامه‌ی عملم را بدست چپم بدهند؛ چه کنم!
الهی! نیات همه‌ی ما را خالص بگردان و ما را در پناه خودت از شرّ خودمان حفظ کرده و به مقصود اصلی برسان.

شهید مصطفی پورعزیزی: ۱۷ ساله

من برای خدا به جبهه آمدم و کسی به من نگفت که برو به جبهه و من خود به انتخاب خود به جبهه آمدم که انشاءالله خداوند از من قبول بفرماید.

شهید مهدی باقری نژاد: ۱۷ ساله

قصد داشتم چیزی به عنوان وصیت ننویسم؛ من که خودم را جزء صالحان و پذیرفته‌شدگان درگاه حق تعالی نمی‌دیدم.



■ وصایای شهیدای دانش آموز استان قم

از وقتی که به گذشته‌ام می‌نگرم، سراسر معصیت می‌بینم و ضعف. مگر نه این که شهیدا جزء نیکان هستند و شرط به فیض شهادت نایل آمدن اخلاص در اعمال نیک است که نه عمل نیک دارم و نه اخلاص؛ اما وقتی نگاه به رحمت و اسعه الهی انداختم، دلگرم شدم که خدایا! گناه من بیش؛ اما رحمت تو از گناهان من بیشتر.

شهید احسان پورمیدانی: ۱۹ ساله

بارالها! من برای رضا و خشنودی تو و برای یاری دین تو که همان دین محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است به جبهه رفتم؛ جبهه‌ای که در آن معنویت حکم فرماست؛

جبهه‌ای که دانشگاه و مکتبی انسان‌ساز است؛

جبهه‌ای که در آن اگر انسان لیاقتش را داشته باشد، خدا را می‌بیند؛

جبهه‌ای که در آن قلب‌ها می‌سوزد و اشک‌ها می‌جوشد.

شهید نبی‌الله اسدی کوشش: ۱۴ ساله

سعی کنید هر قدمی که برمی‌دارید برای خدا و در راه اسلام و قرآن باشد.

شهید ابراهیم بحرانی: دبیرستان دین و دانش - دوم متوسطه - ۱۹ ساله

هر تیری که به طرف دشمن نشانه رود، برای خداست.



شهید مصطفی طاهری مطلق: ۱۹ ساله

ما جز راه حق و راه خدا در نظر نداریم و جز برای خدا انشاءالله نرفته‌ایم.

شهید مهدی ایرانی زاده: ۱۷ ساله

خدایا! خداوندا! تو را شاهد می‌گیریم که جبهه آمدنم فقط برای رضای توست و شهید شدنم نیز برای رضای توست.

شهید سید مرتضی شریفی: دبیرستان ملا صدرا - بخش کهک - ۱۷ ساله

خدایا! تو شاهدی که ما با نیت خالص در میدان نبرد قدم نهاده‌ایم و فقط به خاطر رضای تو.

شهید حسن حاج غفاری: ۱۷ ساله.

من بنا به فرمان خداوند و بنا به مسئولیتی که داشتم برای رضای خدا و برای نابودی دشمنان اسلام به جنگ کفار رفتم تا بتوانم کمی به اسلام کمک کرده باشم و خدا را از خود راضی و خشنود کنم.

شهید محمد تقی امین: دبیرستان صدوق - ۱۷ ساله

به خدا توکل می‌کنم.

شهید فاضل صابری زاده: دبیرستان دین و دانش - ۱۹ ساله

من که خدا را انتخاب کرده‌ام و برای خدا می‌کنم انشاءالله.



■ وصایای شهیدای دانش آموز استان قم

شهید مصطفی طاهری مطلق: ۱۹ ساله

رضا به قضای خدا و توکل بر خدا را سر لوحهٔ مهم‌ترین وسیلهٔ پیشرفت زندگی خود قرار دهید که تنها راه سعادت در دنیا و آخرت همین است.

شهید علی اعلائی: دبیرستان دین و دانش - ۱۷ ساله

بارالها! نیت‌های ما را خالص بگردان.

شهید محمود سلطان زاده: ۱۹ ساله

همیشه در راه خدا قدم گذارید و همیشه خود را مدیون خدا و امام بدانید.

شهید مصطفی زیادی: دبیرستان آیت الله کاشانی - ۱۷ ساله

خطاب به برادرانم که شما سعی کنید حتی یک لحظه از خدا غافل نشوید و از خدا بخواهید که همه ما را در یک آن به خودمان وامگذارد.

شهید مصطفی طاهری مطلق: ۱۹ ساله

همیشه به یاد خدا باشید و بر او توکل کنید و از او کمک بخواهید که اگر چنین کنید هرگز پشیمان نخواهید شد. و این را نه من بلکه هر کسی به اندازه‌ی اعتقاد و ایمانش درک و احساس کرده است.



شهید ابوالفضل هادی زاده: ۱۹ ساله

رضای خدا رضای ماست و فانی شدن در راه خدا آرزوی ماست چرا که فناء الله ارزشش فراوان است؛ چرا که امام حسین (علیه السلام) در ساعت آخر وصال می‌فرماید الهی! راضیم به رضایت.

شهید محمد حسین حسین پورعلوی: آیت‌الله کاشانی - ۱۹ ساله

همه بدانند که راهی که انتخاب کرده‌ام به جز راه الله نیست و جبهه رفتنم از روی حرص به بهشت و یا ترس از دوزخ نیست و من در این مسیر خدایی چیزی ندارم جز جان ناقابلیم که همچون پرکاهی است تقدیم به آستانه کبریایی حضرت حق که ارزانی معبودم می‌دارم.

شهید حسین مالکی نژاد: مدرسه حافظ - ۱۷ ساله

هان ای انسان! ای اسیر نفس! ای اسیر نفس و دل سپرده به عصیان! ای موجود سرگردان! ای خسته‌دل از وسوسه شیطان! ای ره نجسته از اغوای گمراهان! ای وامانده در کویر عمر تشنه و حیران! اینک به ندای آفریننده مهربان، خدای رحیم و رحمان گوش ده که تو را برای کسب آسایش دو جهان به خلوت‌گاه راز خویش فرا می‌خواند: (الا بذكر الله تطمئن القلوب)، (الا بذكر الله تطمئن القلوب) آنجا که عاشقان بی‌قرار، مؤمنان شب‌زنده‌دار و گنه‌کاران توبه‌کار با چشمی اشک‌بار هم‌دوش یکدیگر دست‌تَمنا و دعا به درگاه ایزد مَنان برداشتند و دل از غیر خدا گسسته، رشته امید جز کرمش نبسته، بت نفس و خودخواهی شکسته و در انتظار لطف و مرحمت الهی نشسته.



شهید فیروز کریمی زرکانی: ۱۸ ساله

این رزمندگان با یاری الله به پیش می‌روند و از هیچ چیز هراس به دل راه نمی‌دهند.

وقتی جوان ۱۳ ساله خود را به زیر تانک می‌اندازد و تانک را منهدم می‌کند و از هیچ چیز و هیچ کس نمی‌ترسد، حتماً دلیلی دارد و دلیلش این است که هدف خود را پیدا کرده و می‌داند مقصودش کجاست. بلی، مقصد او خدای یکتا است و وقتی خدا را شناخت هیچ چیزی جلودارش نیست و از مرگ استقبال می‌کند.

وقتی که رزمندگان خبر حمله را می‌شنوند سر از پا نمی‌شناسند و دست به دعا و نیایش بر می‌دارند و از خدا طلب آموزش می‌کنند؛ اما نیروهای بعثی وقتی که خبر حمله را می‌شنوند سخت نگران می‌شوند؛ زیرا که می‌دانند اگر کشته بشوند، کجا خواهند رفت و می‌بینند که عاقبت‌شان خراب است. پس مشاهده می‌کنیم که بین نیروهای دلاور اسلام و نیروهای بعثی چه تفاوتی وجود دارد.

شهید عبدالله مهرورز: دبیرستان صدوق - ۱۷ ساله

من در چهارراهی گیر نموده بودم و نمی‌توانستم از کدام راه بروم و راه «الله» را در پیش گرفتم و می‌روم تا بتوانم در برابر خدای خود خدمتی نمایم چنان چه من در برابر خدای خود حتی ذره‌ای نیستم که بتوانم کاری کنم؛



شهید سید مهدی طاهری: دبیرستان امام صادق (علیه السلام) - ۱۹ ساله
تو قدمی در راه خدا برداری خداوند چندین قدم به سوی تو برداشته و تو را به راه راست هدایت می‌کند.
کافی است که تو یک‌بار بر روی هوست پا بگذاری، خداوند لذتی از این کار به تو می‌دهد که از انجام آن هوس نمی‌بردی.

شهید مهدی نوروزی: هنرستان فنی قدس - ۱۷ ساله
در تمامی مراحل و گرفتاری‌ها خدای را بر خویش شاهد گرفته دست از دامان پاک امامان برندارید.

شهید مصطفی طاهری مطلق: ۱۹ ساله
به خدا توکل کنید و سعی کنید همیشه به فرمان خدا عمل کنید و راضی به رضای خدا باشید.

شهید علی گل‌وردی: دبیرستان صدر - ۱۹ ساله
ای خدای بزرگ! می‌دانی که در راهت گام برداشته‌ام. برای رضای تو گامی برداشته‌ام و زحمات بسیار کوچکی را متحمل شده‌ام و امیدوارم که این زحمات زمینه‌ای باشد برای عفو گناهانم.

شهید احمد ملک محمدی: ۱۸ ساله

ای زمین و زمان! و ای سنگ‌ها و خوارهای بیابان! شاهد باشید، گواه باشید ما برای خدا آمده‌ایم. اگر فردا در قبر از ما بپرسند که برای خدا چه کرده‌اید ما بتوانیم جواب دهیم.

شهید عبدالله مهرورز: دبیرستان صدوق - ۱۷ ساله

ای خواهر! دوست دارم عشقت را به «الله» ببیونی نه عشق به زندگی؛ زیرا زندگی هیچ ارزشی برای انسان ندارد.

شهید محسن انصاری: ۱۹ ساله

خدایا! اگر در محشر جلویم را بگیرند و بگویند حرکتت برای خدا نبود و اگر نامه عملم را بدست چپم بدهند؛ چه کنم!
الهی! نیات همه ما را خالص بگردان و ما را در پناه خودت از شر خودمان حفظ کرده و به مقصود اصلی برسان.

شهید خسرو کاوندی: ۱۸ ساله

همه چیزتان را در راه خدا اعطا کنید؛ زیرا که خدا همه آنها را به شما داده است، پس با اعطا کردن جان مال و غیره خودتان را به کمال و به خدا نزدیک کنید و رضای او را بدست آورید.

شهید حسن علی بابایی: ۱۶ ساله

(خدایا!) با یاد تو به جبهه می‌روم.



شهید سید مهدی طاهری: دبیرستان امام صادق (علیه السلام) - ۱۹ ساله
همانا رستگاری انسان در این است که خدایش را همیشه در هر کاری در نظر بگیرد و رضایت او را بر رضایت مخلوق ترجیح دهد.

شهید حسن علی بابایی: ۱۶ ساله

هر قدمی که برمی‌دارم هر گلوله‌ای که شلیک می‌کنم و قلب دشمن را هدف می‌گیرم به یاری خدا باشد و برای هر گلوله‌ای که به بدنم می‌خورد به یاری او دردش را و زجرش را شیرین‌تر از قند می‌دانم.

شهید عبدالله مهرورز: دبیرستان صدوق - ۱۷ ساله

تنها نصیحتم به پدران و مادران این است که سدّ راه فرزندان‌شان که برای «الله» کار می‌کنند نشوند؛ زیرا در پیش خدای خود مسئولند.

شهید محسن آبکار: آیت الله کاشانی - ۱۷ ساله

همیشه و در هر حال به یاد خدا باشید و تنها به خدا توکل کنید و هیچ پیروزی شما را مغرور نکند و پیوسته به امامان معصوم توسل بجوئید که آنان واقعاً به گردن ما حق دارند.

شهید حسن علی بابایی: ۱۶ ساله

خدا و امام زمان و نایب بر حق او را به یاری می‌طلبم و از او می‌خواهم که هدایتم کند.



شهید محمد صادق منصوریان: دبیرستان صدوق - ۱۸ ساله
همیشه به یاد الله باشید تا شیطان نتواند نزدیک شما گردد.

شهید علی گلوردی: دبیرستان صدر - ۱۹ ساله
سعی کنید اعمالتان برای خدا باشد و هر لحظه به یاد آخرت باشید و فردا را قیامت فرض کنید و ببینید که آیا توشه‌ای همراه خود دارید؟

شهید مراد علی علایی کنده: ۱۳ ساله.
هر قدمی که بردارم و هر گلوله‌ای که به طرف دشمن شلیک کنم و قلب سیاهش را هدف سازم، خدا را به یاد آورم و هر گلوله‌ای که به تنم بخورد با یاد خدا دردش را که شیرین‌تر از شکر است، تحمل می‌کنم. به خدا که قبل از کشته شدنم اگر می‌دانستم که در هنگام کشتنم هزار تکه‌ام خواهند کرد و هر تکه‌ام را در آتش خواهند سوزانید و بعد از آن خاکستر مرا به باد خواهند داد و بعد از من، خانواده‌ام را به اسارت خواهند آورد، باز هم از صراط مستقیم که خدایم به آن هدایتیم فرموده، برگشته و در خاموشی نخواهم ماند.

شهید سید جواد کربلایی حسینی: دبیرستان هدایتی - ۱۹ ساله
ای عزیزان! آنچه هر روزگار بر ایمان اتفاق می‌افتد چه از مصائب و سختی‌ها و چه از خوبی‌ها و زیبایی‌ها همه و همه نازل شده از سوی خداست.



اگر مادری داغدار و بچه‌هایی یتیم و خواهرانی غمگین می‌شوند و اگر انسان به خواسته خود می‌رسد همه از جانب خداست و باید در همه حال سپاسگزار و شکرگزار خداوند باشیم و کسی سپاسگزار است که در برابر سختی‌ها و رنج‌ها مقاومت کرد و پیروز شود.

شهید خسرو کاوندی: ۱۸ ساله

من همان طور که می‌دانید به جبهه رفتیم و خودم را به خدای بزرگ سپردم و توکل به خدا کردم و از این که از شما دور شده‌ام ناراحت هستم و از طرفی خوشحالم.

شهید محمد رضا شریفی پور: دبیرستان امام صادق (علیه السلام) - ۲۰ ساله

خدایا! خودت شاهی که هیچ گاه برای منافع گروهی و برای خوشایندی گروهی و دسته‌ای به نفع کسی شعار نداده‌ام و برای رضای هوای نفس شخصی به تظاهرات پرداخته‌ام.

می‌خواستم همواره در خود احساس کنم که مورد علاقه اولیای الهی هستم. همواره در نظرم این بوده که فقط خشنودی ترا بدست آورم.

شهید محسن بیابانی مظلوم قمی: ۱۷ ساله

بدانید این راهی که من رفته‌ام رضای خدا در آن است. و راهی که رضای خدا در آن باشد انسان نباید از مصیبت‌های آن ناراحت بشود.



■ وصایای شهیدای دانش آموز استان قم

شهید غلامحسین رجایی هرندی: ۲۰ ساله

خدا! تو می‌دانی فقط برای رضای تو این راه را انتخاب کردم و با عشق و علاقه ادامه می‌دهم.

شهید محسن انصاری: ۱۹ ساله

ای عزیزانی که جان بر کف نهاده و برای اسلام جانفشانی می‌کنید! بدانید که این توفیق خداوند متعال بوده که توانسته‌اید به این مکان‌های مقدس بیایید و در راه خدا جهاد کنید و هر کس لیاقت این را نخواهد داشت چرا که: «إِنَّ الْجَهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ. علی (علیه السلام).

جهاد دری است از درهای بهشت که خداوند آن را برای اولیای مخصوصش باز کرده است.

شهید مجید وفایی: دبیرستان صدوق - ۱۶ ساله

بیایید به سوی ایزد منان برویم و کارهای مان را به خاطر او انجام دهیم.

شهید قاسم رحیمی فردویی: ۱۸ ساله

هدف من از رفتن به جبهه فقط خداست.

شهید مهدی دهقانی: دبیرستان صدوق - ۱۷ ساله

هر قدمی که برمی‌دارید، برای الله باشد. به یاد خدا باشید در هر ثانیه و دقیقه.



شهید اسدالله فرحناک: دبیرستان صدوق - ۲۰ ساله

سعی کنید در زندگی به قدرت بی‌منت‌های خداوند توکل کنید و کارهای خود را به او واگذار کنید که او خیر بندگان را می‌خواهد.

شهید منصور باقری: دبیرستان صدوق - ۱۸ ساله

سخنی هم با برادران انجمن اسلامی‌ها به خصوص (انجمن اسلامی) صاحب الزمان (عج) دارم و آن این که در تمام کارهای‌تان اخلاص را فراموش نکنید.

شهید ابوالفضل مرادی کوشکی: ۲۱ ساله

دوستان عزیز و خویشاوندان! شرمندهام و زبانم الکن است از این که بخواهم شما را تذکر دهم؛ چون بحمدالله با وجود چنین امت بیدار دل و هوشیار دیگر در خود نمی‌بینم که موعظه کنم؛ اما بر حسب وظیفه اجابت می‌کنم که چند کلمه‌ای خدمت شما بنویسم.

ای برادران و خواهران! در کارهای‌تان خلوص نیت داشته باشید همان طوری که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: «ارزش و مقام عمل برای هر شخصی نیت آن است.» پس بیایید هر کس لحظه‌ای را وقف تفکر و اندیشیدن قرار دهید که همانا از هفتاد سال عبادت ارزشش بیشتر است که به اعمال و کردارهای‌مان اعتباری بدهیم و با اخلاص هر چه تمام‌تر وظایف خود را در جهت رضای باری تعالی به نحو احسن انجام دهیم و هر گونه شرک و ریا و حسادت و بغض و کینه را از خود بزداییم



■ وصایای شهدای دانش آموز استان قم

تا اجر خود را ببریم و در ضمن مسئولیت خود را آن چنان که خداوند و اسلام و امام می‌خواهند انجام داده باشیم.
پس یکی از وظایف ما چه در کار و کسب چه در عبادات و چه در مواقع دیگر کسب رضای حق است و تنها مالک و معیار خداوند متعال باشد؛ نه مال دنیا نه مقام نه ریاست، نه، نه، نه.

شهیدیدالله آرمیده: ۱۷ ساله

اصلاً راضی نیستم در مرگ من گریه کنید؛ چون که مرگ من در راه خدا و برای خدا و برای پیروزی اسلام بوده است.



■ برای همکلاسی‌ام



نیایش

شهید مرتضی احمدی نیا: ۱۶ ساله

خدایا! اگر دشمن چشم ما را از حدقه درآورد، عیبی ندارد.
خدایا! اگر دشمن سر جوانان ما را از تن جدا کند، عیبی ندارد.
خدایا! اگر دشمن دستان ما را از تن جدا کند، عیبی ندارد.
خدایا! اگر دشمن جوانان ما را زنده به گور کند عیبی ندارد؛ ولی خدایا! از
تو می‌خواهم یاری‌مان کنی تا در برابر دشمن میثاق‌مان را نشکنیم و به
میثاق‌مان با امام امت جامعه عمل بپوشانیم.



شهید احمد برقی: ۱۷ ساله

از خداوند می‌خواهم که از سر گناهانم بگذرد. براستی که او بخشنده و مهربان است.

شهید محسن انصاری: ۱۹ ساله

خداوندا! تو خود بر من منت نهادی و مرا به این مکان مقدس کشاندی و از آزمایشات موفق بدر بردی و عزت دنیا و سعادت آخرت نصیبم ساختی، من در مقابل، چه کنم!

خدایا! به تو پناه می‌برم و زندگی‌ام را رنج کشیدن در جبهه و پوسیدن برای خودت که در حقیقت لذت‌بخش است قرار بده و مرگم را قطعه قطعه شدن برای خودت قرار بده، باشد که به این وسیله (به لطف و کرم) از این بنده عاصی راضی شوی.

شهید محمد عبدالملکی: آیت‌الله کاشانی - ۱۶ ساله

الهی! به حق فاطمه زهرا (سلام‌الله علیها)، به حق دست بریده عباس (علیه السلام) به حق چهارده معصوم قسمت می‌دهم گناه مرا ببخش.
الهی العفو، العفو، العفو...

شهید احسان پورمیدانی: ۱۹ ساله

به نام الله که یاد و ذکرش آرام‌بخش دل‌هاست، به نام او که همه چیزم از اوست. معشوق و معبودم اوست و از اویم و به سوی او می‌روم.



شهید محسن ابراهیمی: ۱۶ ساله

پروردگارا! در این دنیا نتوانستم آن طوری که تو می‌خواستی عبادت کنم، پس مرگم را چنان قرار بده که بدین وسیله گناهمم آمرزیده شود. خدایا! مرا در یاری کردن قرآن و دین اسلام یاری کن و جان ناقابلی دارم و آن را در راه تو فدا خواهم کرد، باشد که از این راه خدمتی به اسلام کرده باشم.

شهید حسن ابوالقاسمی نجف‌آبادی: ۱۹ ساله

خدایا! زبانم را در راستگویی مثل زبان ابوذر و اسلحهم را تیزتر و کوبنده‌تر مثل شمشیر مالک اشتر بر قلب صدام و ابرجنایتکاران و دشمن اسلام و استقامتم را در مقابل دشمن مانند میثم تمار قرار بده.

خدایا! وظیفه هر فرد مسلمان است که در مقابل تجاوزات بیگانه که به کشور و دین ما کرده است، دفاع کند و ما به امام خمینی آن هدایت‌کننده تمام مسلمین، لبیک گفته و به مقابله با دشمن برخاستیم و امیدواریم که با اخلاص نیکو این سفر را ادامه دهیم و به پیروزی برسیم.

و دفاع کنیم از آرمان اسلام و آزاد کنیم آن کربلای حسینی را و برافراشته کنیم پرچم توحید بر مناره‌های حرم مطهر اباعبدالله الحسین (علیه السلام).

خدایا! پاسدار قرآنیم؛ چون فرمانده همان روح‌الله است و پاسدار قرآنیم؛ چون سربازی از دریای خروشان جندالله هستیم و پاسدار قرآنیم؛ چون ملت‌مان ملت اسلامی و الهی است.



شهید ابراهیم بحرانی: دبیرستان دین و دانش - دوم متوسطه - ۱۹ ساله
درود بیکران و سلام بی‌پایان بر معبودی که زیباترین بهار خود را در معبد خویش در خون غلطیدن و سختی و زجر کشیدن و اشک چشم جاری کردن قرار داده. سبحان است آن خدایی که بهترین است در خریداری جان و دل مومنین. و منزّه است و مهربان و بخشنده آن شخص کشته‌ای که در میان طوفان دریای خوفناک ظلم بشر گرفتار شده. و پاک است خدایی که داستان‌های پیروزی بر ستم را در پیش چشم انسان‌ها مجسم می‌دارد.

شهید علی اعلائی: دبیرستان دین و دانش - اول متوسطه - ۱۷ ساله
بارالها! نیت‌های ما را خالص بگردان و توفیق عنایت بفرما و به عهدی که با تو بسته‌ایم کاملاً وفا کرده و تا آخرین نفس استوار و مستقیم بمانیم و در محضرت روسفید و سربلند باشیم.

شهید ابراهیم بحرانی: دبیرستان دین و دانش - دوم متوسطه - ۱۹ ساله
خدایا! اکنون که نهضت جهانی اسلام اوج گرفته و این نهال آزادی احتیاج به خون دارد، توفیقی نصیبم گردان تا به سهم خویش این احتیاج را رفع کنم.

شهید محسن ابراهیمی: دبیرستان امام صادق (علیه السلام) - ۱۶ ساله
بارالها! از تو می‌خواهم که در هنگام شهادت تشنه باشم و جنازه‌ام از عبور مهدی زهرا (عج) عطرآگین شود و چنان شهادتی را نصیبم بگردان که



بدون غسل و کفن و همراه با لباس رزم به خاک سپرده شوم تا در روز محشر با شهدای کربلا محشور شده و در پیشگاه امام حسین (علیه السلام) سرور شهیدان روسفید باشم.

شهید محسن بیابانی مظلوم قمی: ۱۷ ساله

خدایا! من ضعیف و ناتوان که تحمل درد از دست دادن پاهایم را ندارم، چگونه تحمل عذاب تو را می‌توانم بکنم.

خدایا! مرا ببخش. از گناهانم درگذر. تو کریم و رحیم هستی.

خدایا! به محمد (صلی الله علیه و آله) بگو پیروانش حماسه می‌آفرینند! بارالها! به علی (علیه السلام) بفرما که شیعیانش قیامت به پا کرده‌اند! و به حسین (علیه السلام) بگو که خونش در رگ‌ها هم‌چنان می‌جوشد! بفرما که از آن خون-ها سروها روییده! ظالمان سروها را بریدند و می‌برند؛ اما هم‌چنان سرو می‌روید.

شهید محمد حسین حسین پورعلوی: آیت‌الله کاشانی - ۱۹ ساله

خدایا! پناه می‌برم به تو از درونی که سیر نشود و از دلی که نهراسد و از دانشی که بهره ندهد و از چشمی که از خوف عذاب‌های تو گریان نشود و از نمازی که مقبول نیفتد و از دعایی که شنیده نشود!

خدایا! دل‌های آکنده ما متوجه تو گشته و دست‌های نیازمند ما بسوی تو راهی شده‌اند. از تو می‌خواهم که اول عمر ما را ختم به شهادت بگردان.

خدایا! ما مشتاق شهادت هستیم، پس ما را لایق به شهادت بگردان.



شهید احسان پورمیدانی: ۱۹ ساله

خداوندا! از تو می‌خواهم که خدمت این حقیر را قبول کنی. معبودا! اگر شهادت این فوز عظیم که آرزوی تمامی مقربین درگاهت می‌باشد، نصیبم شد در روز قیامت مرا از شفاعت محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) و آلش محروم مساز. پروردگارا! به من موهبتی عنایت فرما که از همه چیز دست بکشم و تنها بسوی تو وصال نمایم. خداوندا! تو خود بهتر می‌دانی که گناهکارم و کوله‌بار گناهانم سنگین گشته و از کثرت گناه دیگر پیش تو آبرویی ندارم. پروردگارا! بسوی تو آمدم و دست نیاز بسوی تو بلند کرده‌ام و از تو می‌خواهم که مرا غریق رحمت خویش بفرمایی.

شهید علی گل‌وردی: دبیرستان صدر - ۱۹ ساله

ای خدای بزرگ! عاجزانه از تو می‌خواهم که این زحمات بسیار کوچک را از بنده بپذیری و عاجزانه می‌خواهم که گناهانم را ببامرسی. ای خدای بزرگ! دوست دارم که خونم در راه تو ریخته شود؛ چرا که شاید با ریخته شدن خونم در راهت گناهانم نیز بخشیده شود.

شهید حسن ابوالقاسمی نجف‌آبادی: ۱۹ ساله

پروردگارا! برای چندمین بار وصیت‌نامه‌ام را می‌نویسم و باز عرض می‌کنم در حدود پنج سال است از جنگ تحمیلی ایران و عراق می‌گذرد و در این مدت طولانی که در دو جبهه؛ هم در سنگر مدرسه و هم در



سنگر جبهه، جنگ مقابل دشمن، شهید نشدم، بهترین دوستان و بهترین رفقای هم‌سنگر و هم‌محلهم به شهادت رسیدند و ما از قافله عقب ماندیم. در من شکی نیست که تا به حال لیاقت شهادت را نداشتیم؛ چون انسان شهید می‌شود به خاطر خدا و مورد قبولش، نه این که به خاطر اموال و مورد قبول مردم.

شهید مهدی ایرانی زاده: ۱۷ ساله

خدایا! چیزی ندارم که برایت با خود به آن دنیا بیاورم؛ چون که در این دنیا به جز گناه کاری دیگر انجام ندادم و می‌خواهم این جان ناقابل این جانی که خودت دادی برایت هدیه کنم...

خدایا! به جبهه آمدم که بگویم قیامت وجود دارد، بگویم که هنوز کسی است که صدای «هل من ناصر ینصرنی» حسین (علیه السلام) را لبیک بگوید.

خدایا! باز هم تو را شاهد می‌گیرم که برای این در جبهه می‌جنگم که دین و اسلام و قرآن تو پاینده باشد.

خدایا! به این علت می‌جنگیم که به تمام جهانیان اعلام کنیم که دین اسلام و قرآن حق هست و اگر در این راه نیز کشته شویم هیچ باکی نداریم. چون که شهید شدم و این مقام والاترین مقام است.

شهید حسن حاج غفاری: ۱۷ ساله

ای همه چیزم! به یادت هستم، به یادم باش که بی تو هیچ و پوچ خواهم بود.



شهید محمد رضا صمصامی: ۱۶ ساله

خدایا! فدایم کن؛ زیرا می‌دانم گمراهی چه بلای خطرناکی است.
خدایا! مرا از بلای غرور و خودخواهی نجات بده تا حقایق وجودم را ببینم
و جمال زیبایی تو را مشاهده کنم.
خدایا! احساس می‌کنم که این دنیا دیگر جای من نیست با همه وداع
می‌کنم و می‌خواهم فقط با خدای خود تنها باشم.
خدایا! به سوی تو می‌آیم «الذی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ
أَحْسَنَ عَمَلًا» خدایی که مرگ و زندگی را آفرید تا ببازمایدتان که در
صحنه پیکار حق و باطل کدام یک از شما نیکوکارتر هستند.

شهید محمد صفایی حائری: ۱۸ ساله

بارخدایا! به پیشگاهت شهادت می‌دهم که خداوندی واحد و احدی، و حیّ
و قیوم و محیی، محبت جز تو نیست. تنها تو را خدایی سزااست و دیگران
عاجزند از اظهار خدایی. تو قادر متعالی و هر چه را اراده کنی همان شود
که خود فرمودی: (اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون). و هیچ تخلفی در
وعده تو نیست که تو راستگوترینی؛ زیرا فرمودی: (و من اوفی بعهده من
الله). و در دیگر جایی فرمودی: (ان الله لا یخلف المیعاد).
و شهادت می‌دهم که رسولت اشرف انبیا و مخلوقات است که او را
توفیق ملاقات در حیات و در شب معراج دادی. و تا آنجا او را مرتبه
دادی و درجات عطا فرمودی که او را رحمه للعالمین نامیدی و پدر امتش
خواندی و صاحب شفاعت کردی.



خدایا! شهادت می‌دهم که برای ابقای آئین‌ات حجت‌های پاک و معصومی را جاننشین رسول اعظمت و پیامبر اکرمت کردی که از کوثر عظیم فاطمه (سلام‌الله علیها) استخراج شدند و ساکنانداران هدایت بشر، خاصه مسلمین شدند، مخصوصاً اولین وصی نبی، حضرت مولی‌الموحدین و مولی‌المتقین علی بن ابیطالب الملقب به اسدالله الغالب که باب مدینه علم امت و فاتح خیبر و برادر محمد (صلی‌الله علیه و آله و سلم) و حبیب و عزیز خداوند همان کس که به واسطه فلسفه خلقت او، حضرت رسول (صلی‌الله علیه و آله و سلم) خلق شد.

و شهادت می‌دهم که فاطمه (سلام‌الله علیها) اولین و آخرین معصوم از زنان است که دامنش پاک از گناهی است و مقام رفعتش تا آنجاست که خداوند فرمود:

«اگر فاطمه نبود و خلقت او، علی (علیه السلام) و محمد (صلی‌الله علیه و آله و سلم) را خلق نمی‌کردم.» شهادت می‌دهم که خلفای بلافصل و بر حق آخرین مبعوثین خداوند به رسالت ۱۲ نفرند. اول‌شان علی (علیه السلام) و آخرشان بقیت‌الله فی الارضین؛ حجت ابن‌الحسن المهدی (عج).

بارخدایا! این آخرین نوشته من است. می‌خواهم چیزی بنگارم که هم یادگار باشد، هم فایده دنیوی و هم اخروی داشته باشد. هم به دیگران منفعت برساند، هم به وجود خودم سودی برساند.

خدایا! تو فرمودی من بنده توبه کننده‌ام را بسیار دوست دارم.

خدایا! مرا جزء توأیین قرار بده: (اللهم اجعلنا من التوآیین).

خدایا! به عنوان آخرین استغفارنامه خود با تمام وجودم و تمام عجز و زبونی خویش، از تو می‌خواهم که مرا ببخشی و رسوایم نکنی و مرا شهید قرار دهی و آنی به خودم وانگذاری.



خدایا! تو فرمودی که بنده مقرب درگاهت را دوست داری، من نیز به خطای خویش واقفم و از تو می‌خواهم که قلم عفو بر جرایم اعمالم بکشی و پس از طهارت وجودم از فساد و تباهی‌ها، توفیق درک محضرت را و شهادت در راهت را و سعادت نظارت بر وجهت را عطایم کنی که تنها راه رستگاری را در شهادت‌م می‌بینم؛ چنان که معصوم فرمود:

«الجنة تحت ظلال السیوف».

شهید علیرضا صالحی: ۱۷ ساله

بارالها! گناهان خود را جز تو آمرزگاری نمی‌دانم و زشتی‌های خود را جز تو پوشاننده‌ای نمی‌شناسم، پس هر گناهی که بجای آورده‌ام و هر خطایی که مرتکب شده‌ام، بر من ببخشای.

سیدمرتضی شریفی: دبیرستان ملاصدرا - بخش کهک - ۱۷ ساله

خدایا! تو شاهدی که ما با نیت خالص در میدان نبرد قدم نهاده‌ایم و فقط به خاطر رضای تو و کاش می‌توانستم بیش از یک بار جانم را در راه تو فدا کنم.

شهید محمد رضا ملک‌شاهی: ۱۶ ساله

دعا می‌کنم که امام زمان (عج) هر چه زودتر ظهور کند و به تمام ظلم پایان بخشد.



شهید محمدرضا شریفی پور: دبیرستان امام صادق (علیه السلام) - ۲۰ ساله
خدایا!! در طول زندگی کوتاه بعد از بلوغم همواره کوششم این بوده که از رذایل اخلاقی که انسان را به پرتگاه سقوط می‌کشاند، دور باشم. در حیات چندین ساله‌ام همواره می‌خواستم از تهمت و دروغ و حسد و ظلم و دیگر رذایل برحذر باشم.

خدایا!... همواره در نظرم این بوده که فقط خشنودی ترا بدست آورم. همیشه این را می‌خواسته‌ام که از نظر صدق و درستکاری به حدی برسم که مورد اعتماد همه باشم. همیشه این را می‌خواسته‌ام که از نظر ایمان و درجه تقوایی به حدی برسم که میزان تشخیص حق و باطل باشم. یک لحظه نخواسته‌ام کوچک‌ترین تمایلی به این دنیای پست و پوچ بدهم. چقدر تعجب می‌کنم از کسانی که آن قدر به این دنیا علاقه دارند و چنان محکم به تارهای عنکبوتی آن چنگ زده‌اند که خیال دارند تا ابد در این لجن‌زار پست فانی بسر ببرند.

شهید حسن علی بابایی: ۱۶ ساله

خدایا! مگر دوست نداری که به این فیض عظیم سعادت برسم.
خدایا! از تو می‌خواهم که توفیق شهادت را نصیبم کنی؛ مرگ پر افتخاری که بارها به آن نزدیک شدم؛ ولی نصیبم نشده است.

شهید فاضل صابری زاده: دبیرستان دین و دانش - دوم متوسطه - ۱۹ ساله
خداوندا! مرا ببخش که چه بسیار تهمت، غیبت و افترا از زبانه‌م به بیرون جسته است.

خداوندا! مرا ببخش که چه بسیار سخنان گزاف و بیهوده و لغو گفته‌ام.
خداوندا! مرا ببخش که چه بسیار بر دیگران دروغ بسته‌ام.



شهید محمد رضا شریفی پور: دبیرستان امام صادق (علیه السلام) - ۲۰ ساله
خداوند من! ای عشق من! ای دوست من! ای معبود من! دلم از عشق به
تو پرپر می‌زند و هر لحظه امید و آرزوی اتصال به تو در وجودم زبانه
می‌کشد.

ای خالق من! دیدار تو را چگونه تحمل کنم و ندیدن تو را هم چگونه؟!
ای خدا! اگر مردم می‌دانستند با تو بودن چه لذتی دارد، همه هستی خود
را رها می‌کردند و به سوی تو می‌آمدند.
ای الله! حال که عشق از یک طرف است از تو می‌خواهم که مرا بطلبی!
ای خدای من! برای معامله نمی‌جنگم و برای بهشت کشته نمی‌شوم؛
فقط دیدن روی محبوب است که مرا در جبهه‌های نور کشانده است.

شهید محمد زینلی: هنرستان فنی قدس - ۱۶ ساله
خدایا! من از تو می‌خواهم که اسلام را پیروز کنی و به امام عزیز تا ظهور
ولی‌ات طول عمر بخشی و به ملت شهیدپرور توفیق تداوم انقلاب را
عنایت بفرما.

شهید غلامحسین رجایی هرنندی: ۲۰ ساله
ای خدا! دیگر بیش از این خجالت‌مده که دیگر گوشه‌ایم توان شنیدن
این ندا را ندارد که می‌شنود پیرزنی هشت عدد تخم مرغ خانه‌اش را
برای ما ناقابلان بفرستد!



شهید ابوالفضل بختیاری: ۱۸ ساله

در پایان از خدا خواستارم که ملت دلیر و رنج دیده ما را به آرزوی دیرینه خودش؛ زیارت کربلا برساند و ملت را موفق کند که پیشگام آزادی قدس عزیز باشد تا با امام امت؛ امام خمینی در مسجد الاقصی نماز بگزاریم.

شهید علی اصغر همراهی: ۱۹ ساله

بارپرودگارا! این هدیه ناقابل ما پیروان فرستادهات می باشد، برآورده ساز و این بنده حقیرت را جز غلامان سالار شهیدان حسین بن علی (علیه السلام) قرار بده.

شهید عباس یزدانی: ۱۷ ساله

شهادت می دهم که خدا یکی است و هیچ معبودی جز او نیست، من خدایی را ستایش می کنم که جمال بی مثالش را در آینه آفرینش جلوه داد و از همه جهان در «دل شکسته» خانه کرد و مستمندان را به همسایگی پذیرفت.

و شهادت می دهم که همان خدای، بر جهان منت گذاشت و درخت نبوت را در شوره زار زندگی بارور گردانیده و محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) را شیرین ترین میوه و باسودترین حاصل آن قرار داد.

و شهادت می دهم که علی (علیه السلام) ولی خداست و جانشین او. پیامبر فرمود: «در شب معراج وقتی به آسمان ها رفتم، تشویش داشتم، پروردگار متعال بر شانهام دستی گذاشت که قلب من از دست خدای آرامش



گرفت. آری علی(علیه السلام) در خانه‌ی خدا بر همان جا پا گذاشت که پروردگار محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) دست گذاشته بود. و شهادت می‌دهم که حسن(علیه السلام) و حسین(علیه السلام) و فرزندان تبار حسین(علیه السلام) که آخرین آنها ولیّ عصر، مهدی موعود، امام زمان(عج) می‌باشد، حجت خدا بر بندگانش هستند و زهرای مرضیه(سلام الله علیها) ام-اینها نیز حجت او بر خلق است. و شهادت می‌دهم که حضرت امام خمینی مادامی که در خط رسول الله است رهبر من، مرجع من و نایب بر حق امام زمان(عج) می‌باشد. و شهادت می‌دهم که آخرتی وجود دارد، غیب، ملائکه، میزان، قرآن و معراج پیامبر بر حق‌اند.

شهادت می‌دهم: نوروزی: هنرستان فنی قدس - ۱۷ ساله

خدایا! پروردگارا! بدین وسیله کشورهای اسلام را تقویت کن و به همان نسبت که نعمت خویش را از بلاد کفر دریغ می‌داری بر بلاد اسلام نعمت و برکت فرو بار. خاطر سربازان ما را از آسیب دشمن آسوده کن تا به عبادت تو فراغت یابند و به جای پیکار در میدان‌های نبرد به محراب عبادت بایستند و با تو و فرشتگان تو خلوت کنند. پروردگارا! آن چنان که در واقعه بدر سربازان اسلام را با افواج ملائکه پشتیبانی کرده‌ای، همچنان فرشتگان ظفرمند خویش را با سربازان ما همواره ساز تا یک‌باره قوای کفر را از هم بشکافند و شوکت دشمن را در هم بشکنند و تراکم‌شان را پریشان سازند. خدایا! مرا ببخش. از گناهان من درگذر. تو کریم و رحیم هستی.



خدایا! ما با تو پیمان بسته بودیم که تا پایان راه برویم و بر پیمان خویش همچنان استوار ماندیم.

خدایا! های و هوی بهشت را می بینم چه غوغایی، حسین (علیه السلام) به پیشواز یارانش آمده چه صحنه‌ای! فرشتگان ندا دهند که هم‌زمان ابراهیم! همراهان موسی! هم‌دستان عیسی! هم‌کیشان محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) هم‌سنگران علی! هم‌فکران حسین! هم‌گامان خمینی! از سنگر کربلا آمده‌اند! چه شکوهی!

خدایا! بارالها! معبودا! معشوقا! مولایم! من ضعیف و ناتوان دوست دارم چشم‌هایم را دشمن در اوج دردش از حدقه در بستان در آورد! و دست‌هایم را در دشت عباس قطع کنند! پاهایم را در خونین شهر از بدن جدا سازد! و قلبم را در فکه آماج رگبارهایش کند! و سرم را در شلمچه از تن جدا نماید! تا در کمال فشار و آزار، دشمنان مکتبم ببینند که گرچه چشم‌ها، دست‌ها و پاها و قلب و سینه و سرم را از من گرفته‌اند؛ اما یک چیز را نتوانسته‌اند که بگیرند و آن ایمان و هدفم است که عشق به الله و معشوقم و به مطلق جهان هستی و عشق به شهادت و عشق به امام و اسلام است. خدایا! جندالله را که با سوگند به ثارالله در لشکر روح‌الله برای شکست عدوالله و استقرار حزب‌الله زمینه‌ساز حکومت جهانی بقیت-الله است حمایت کن.

دعا گوی رزمندگان امت شهیدپرور و پدر و مادر و برادر و خواهرم می-باشم.



شهید محسن ناصح: ۲۰ ساله

خدایا! تو خود آگاهی که ما چقدر مشتاق دیدار تویم البته هدف ما شهادت نیست؛ بلکه هدف‌مان پیروزی راه توست؛ اگر توانستیم می‌کشیم و اگر نتوانستیم کشته می‌شویم که در هر حال پیروزیم؛ زیرا تو فرموده‌ای: (إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا) خداوند! چه دلیلی بهتر و چه منطقی قانع‌تر برای جهاد آنجا که فرموده‌ای: (و جاهدوا فی الله حق جهاده) خداوند! اینکه تو را شاهد می‌دانم که آگاهانه به این راه می‌روم و از روی عقل است و نه میل و دیگر.

شهید مهدی سقایتی: دبیرستان صدر - ۱۷ ساله

خداوند! این جان ناقابل را از بنده حقیر خود بپذیر.

شهید محمد صادق منصوریان: دبیرستان صدوق - ۱۸ ساله

خداوند! عنان قلم را بر کدامین صفحه رها کنیم! رشته امکان در کدامین سوی بگسترانیم!

سخن از چه بگوییم! و بصیرت بر کدام کران بیفکنیم تا در محدوده توان‌مان ادراک کنیم و شکوه و حکمت عظیم و بی‌پایان تو را در چه چیزی جستجو کنیم! آن که را متحول کند چگونه یابیم! آنچه را که برانگیزد از چه جهتی بررسی کنیم. انقلاب را چطور بیان کنیم!

شهید جلیل قاسمیان: ۲۲ ساله

پروردگارا! مرا ببخش و بیامرز.



شهید عبدالله مهرورز: دبیرستان صدوق - ۱۷ ساله

خدایا! به من قدرتی عنایت بفرما تا بتوانم برای اسلام خدمت نمایم.
خدایا! گنه کارم به در خانه تو آمده‌ام تا از تو طلب مغفرت نمایم.
خدایا! رهبر انقلاب ما را تا ظهور امام زمان (عج) نگهدار.
خدایا! قلب مادران و پدران را روشن بگردان تا سدّ راه فرزندان‌شان نشوند. خدایا! خدایا! تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار.

شهید جلیل قاسمیان: ۲۲ ساله

خدایا! هدایت‌کن، زیرا می‌دانم که گمراهی چه بلای خطرناکی است.
خدایا! مرا از بلای غرور و خودخواهی نجات ده تا لایق وجود را ببینم و
جمال زیبایی تو را مشاهده کنم.
خدایا! من کوچکم، ضعیفم، ناچیزم، پرکاهی در مقابل طوفان‌ها هستم. به
من دیده‌ای عبرت‌بین ده تا ناچیزی خود را ببینم و عظمت و جمال تو را
به راستی بفهمم و به راستی تسبیح کنم.

شهید محمدصادق منصوریان: دبیرستان صدوق - ۱۸ ساله

خدایا! نبرد ما جهاد پاکی است در راه هدفی که منتهی‌الیه‌اش تو هستی
که برای آزادسازی و رهاسازی تمام مسلمین جهان و مستضعفان است.



شهید محمد بیطرفان قمی: هنرستان فنی قدس - ۱۶ ساله

خدایا! بارالها! این بنده‌ی ضعیف و مطیع و فرمانبردار خود و پدر و مادر و برادران و خواهرانی که در ایمان بر من سبقت گرفته‌اند، همه را بیامرز و آنها را از خاندان حضرت محمد(صلی الله علیه وآله و سلم) محسوب بگردان.

شهید محسن انصاری: ۱۹ ساله

خدا را به مقربان درگاهش قسم، به مصیبت عظیم زینب(سلام الله علیها) که قلب را کباب می‌کند سوگند می‌دهیم که دیگر به زودی شرّ کفار را از سر مسلمین برداشته و در ظهور حضرت حجت(عج) تعجیل فرماید.

شهید حسن قربانی دولت‌آبادی: ۱۹ ساله

خدایا! شاهد باش که هیچ هدفی به جز هدف مقدس در راه پیروزی و اعتلای مسلمین ندارم و در این راه خون ناقابل خود را هدیه به راه سرخ شهیدان می‌نمایم.

خداوندا! قبل از شروع سخنم خود را تطهیر کردم و وضو ساختم و رو به قبله نشستم و قلمی شکسته به دست گرفتم تا که با زبانی الکن مطلبی را که نشأت گرفته از قلب سیاه من است با تمام وجودم، نه با دستم، نه با زبانم؛ بلکه با روحم، قلبم، و تمام هستی‌ام به عنوان مناجات تو که خدای هر بنده‌ای هستی بیان کنم.

خداوندا! اگر چه یک عمر در جهالت و نادانی به سر بردم، اگر چه تمامی اوقاتم به فراغت و بطالت گذشت، اگر چه بنده‌ای نادان بودم؛ ولی کریم! اگر پشیمانی به سوی تو، توبه است من از پشیمان‌ترین پشیمانانم. و اگر



برای جبران گناهانم توبه را قرار دادی من از نخستین توبه‌کنندگانم. و اگر درخواست آمرزش، سبب ریختن گناهان من است من از درخواست-کنندگان آمرزشم.

خدای من! کدامین جستجوگر به جستجوی تو برخواست و تو را پیدا نکرد. کدامین عاشق دلباخته به سوی تو پر کشید و به وصال تو نرسید. آنان که در این دریای پرخروش حیات، به جستجوی تو برخواستند، تو را یافتند و با دیده جان به دیدارت آمدند.

محبوب من! پشیمانم که چرا یک عمر بر خلاف گفته‌های تو عمل کردم. تو گفتی که بر نفس خویش تسلط داشته باشم؛ ولی (و هوایی غالب) نفس، بر من غالب شد و مرا به اسارت خود در آورد و گمراه نمود. تو در کتاب فرمودی: (یا عبادى الذین اسرفوا على انفسهم)؛ ولی من خلاف آن را عمل نمودم، پشیمانم خدا عفو من کن.

ای خدای رحمان! به این درویش خاک‌نشین و فقیر سراپا آلوده و بی‌نوی غرق در عجز و نیاز و دل‌سوخته‌ی پریشان نظری کن و شرّ بدترین دشمن یعنی هوای نفس را از میدان زندگی‌ام دور فرما.

مولای من! از شراب وصلت مستم کن و از این منیت و خودیت خطرناک که نیستم کرده با رساندن به مقام فناى در عشقت مستم کن. مرا از درگاه لطفت مران و از عنایات و رحمتت محروم مگردان.

قادر! قادر! این ذره‌بی‌مقدار، این نیازمند سراپا پر از عیب، این اسیر هوا، این عمرِ بر باد داده و روز و شب خود را فنا کرده و دل بر مال دنیا بسته و بال و پر از بار گناه شکسته، از آلودگی نجات بخش و به راه عاشقانت رهنمون ساز.



رحیما! این مرغ بال و پر بسته را از قفس مظالم نفس و بند شیطان رحیم آزاد کن و در هوای عشق و محبتت به او اجازه پرواز ده و مرحمتی کن تا بتواند به ثناخوانی تو مشغول باشد.

خدایا! پروردگارا! ایزدا! توبه‌ام را بپذیر و مرا به نومیدی از درگاه خود باز مگردان، زیرا که تو توبه‌کنندگان را آمرزنده‌ای و خطاکاران را مهربان. خداوندا! من از جهل و نادانی خود به درگاه تو عذر می‌خواهم.

شهید محمدعلی فرزانه: ۱۸ ساله

نصرت اسلام و مسلمین و بقای عمر با برکت رهبر کبیر انقلاب امام خمینی و نابودی کفار و منافقین و ضدانقلاب را از خداوند منان خواستارم.

شهید محمدعلی هادی: دبیرستان امام صادق(علیه السلام) - ۱۸ ساله

خدایا! مرغ ناچیز و محبوس در قفس، چشم به تو دوخته و با لرزاندن بال‌های ظریفش آماده حرکت هست؛ نه این که از قفس تن پرواز کند و در جهان پهناور هستی بال بگشاید، نه! زیرا زمین و آسمان با آن همه پهناوری، جز قفس بزرگ‌تری برای این پرنده شیدا چیزی نیست! او می‌خواهد آغوش بارگاه بی‌نهایت را باز کنی و او را به سوی خودت بخوانی. مگر این چشم که به تو دوخته شده، تو به من ندادی! مگر این بال ظریف، ساخته دست تو نیست! مگر این پاره گوشت رنگین که قلبش می‌نامیم، تو به من ندادی! ای خداوندی که این قلب را به من دادی، این قلب هوای بی‌نهایت دارد.



شهید محسن عسگری: ۱۶ ساله

خدایا! بارالها، پروردگارا! معشوقا! من ذلیل و ناتوان که تحمل درد از دست دادن پاهایم را ندارم، تحمل از کف دادن دست‌هایم را ندارم، چگونه می‌توانم عذاب شدید و آتش گداخته تو را تحمل کنم. چگونه می‌توانم حرارت سوزان جهنم را بگذرانم. و اما خدایا تو کریم و رحیم هستی، از گناهان بسیار من روسیاه درگذر؛ «یا لطیف ارحم عبدک الضعیف الحقیقیر المسکین المستکین.»

خدایا! ما با تو پیمان بستیم که تا پایان راه برویم و به پیمان خود همچنان پایبند ماندیم، آری به ریسمانت چنگ زدیم.

خدایا! های و هوی بهشت را می‌بینیم! چه غوغایی! حسین (علیه السلام) به پیشواز یارانش آمده، چه صحنه‌ای! فرشتگان ندا دهند که هم‌زمان ابراهیم (علیه السلام)، همراهان موسی (علیه السلام)، هم‌دستان عیسی (علیه السلام)، هم‌کیشان محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، هم‌سنگران (علی علیه السلام)، هم‌فکران حسین (علیه السلام)، هم‌گامان خمینی از سنگر کربلا آمده‌اند، چه شکوهی!

خدایا! به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بگو پیروانش حماسه می‌آفرینند. به علی (علیه السلام) بگو که شیعیانش قیامت به پا کرده‌اند. آری به حسین (علیه السلام) بگو که خونش همچنان در رگ‌ها می‌جوشد، به حسین (علیه السلام) بگو که از خون‌ها، سرها روئیده، ظالمان سرها را بریدند؛ اما باز سرها روئیدند.

خدایا! تو می‌دانی که ما چه می‌کشیم! پنداری که چون شمع ذوب می‌شویم؛ ما از مردن نمی‌هراسیم؛ اما می‌ترسیم که بعد از ما ایمان را سر ببرند و اگر نسوزیم همه روشنایی‌ها رخت می‌بندند و جای خود را دوباره به ظلمت می‌سپارند، پس چه باید کرد؟ از یک‌سو باید بمانیم تا شهید



آینده باشیم و از سوی دیگر باید شهید شویم تا آینده بماند، هم باید امروز شهید شویم تا فردا بماند، هم باید بمانیم تا فردا شهید نشود، عجب دردی چه می‌شد اگر امروز شهید می‌شدیم و فردا زنده می‌شدیم تا فردا دوباره شهید شویم.

آری، همه یاران سوی مرگ رفتند در حالی که نگران فردا بودند. بارپروردگارا! به سجاده‌ای به وسعت زمین نماز می‌گذارم، بر زمین رنگین به خون عزیزان مان، عید و عزای مان همه یکسان است. بارپروردگارا! بین منادیان ایمان چگونه جان می‌گذارند، می‌میرند تا چراغ توحید خیره بماند، می‌روند تا ایمان نرود، می‌روند تا شمع‌ها خاموش نگردند. خدایا! می‌بینی که اسطوره‌های شهادت چگونه حیات را به بازی گرفته‌اند، سرمست عشق، نه عشق خود آیی، بین که با پرتاب آیه آیه وجودشان در بستر حیات چگونه مرگ را تفسیر می‌کنند، آری شهادت را می‌گویم، شهادت...

شهید محمدعلی هادی: دبیرستان امام صادق (علیه السلام) - ۱۸ ساله

خدایا! چه با شکوه است لحظات آخر با یکدیگر خداحافظی کردن و همدیگر را در آغوش گرفتن و طلب شفاعت در آخرت کردن. آری شاید این آخرین دیدار باشد. خدایا! تو شاهدی که چطور ضجه‌ها و فریادهای این عاشقان درون شب، سنگ اندوه را می‌شکافت.

خدایا! تو شاهد باش که چطور این عارفان چون پرنده‌ای اسیر در قفس، این طرف و آن طرف بال می‌زنند و با چشمان اشک‌بار و پر از حسرت فضای بیرون را می‌نگرند؛ چون لذت‌بخش است لحظه‌ی دیدار معشوق.



شهید مجید وفایی: دبیرستان صدوق - ۱۶ ساله

خدایا! تو خود می‌دانی که از وقتی که خود را شناختم، بزرگ‌ترین آرزویم شهادت در راه تو بود؛ جان دادن و به سوی تو بال گشودن بود. و حال که این فوز عظیم نصیب من شده، بسیار خرسندم.

شهید قاسم رحیمی فردویی: ۱۸ ساله

خدایا! از تو می‌خواهم، اگر از من گناهی سرزده مرا ببخشی.
خدایا! به هر بنده از بندگان که از طرف من ستمی بر او وارد شده، مرا ببخش.

شهید محمد علی رحیمی: دبیرستان امام صادق (علیه السلام) - ۱۷ ساله

بار خدایا! به هر بنده‌ای از بندگان که از طرف من بدی یا شکنجه‌ای و یا ستمی وارد شده، مرا ببخش؛ چون تو بخشنده بخشنده‌گانی. ای خدای من! از تو می‌خواهم که گناهان مرا بیامرزی که زیر بار آن رفتن مرا سنگین بار کرده و از تو یاری می‌طلبم.

شهید مهدی هندویان: دبیرستان صدوق - ۱۹ ساله.

پروردگارا! قلب پر درد مرا با نابودی منافقین و دیگر توطئه‌گران تسکین و آرامش ده.

خدایا! هنگامی که یاد گذشته می‌افتم، غم مرا فرا گرفته و اشکم بی‌اختیار از چشمانم سرازیر می‌شود و خودم را سرزنش می‌کنم. هر شب که به



حساب روز می‌رسم، اعمالم را خالی از خلوص می‌دانم؛ ولی عفو از درگاه خدا می‌خواهم؛ چون ضعیف و حقیرم به تو پناه می‌آورم. و ای وای بر من که اگر به تو نرسم چه کنم! اگر تکه تکه شوم و اگر جنازه‌ام پیدا نشود و یا بدنم خونین شود و سرم از تن جدا شود، راضی هستم؛ چون گناهکارم و حقیرم و گدایم و از حضورت پوزش می‌طلبم ای خدای بخشنده و مهربان...

بار پروردگارا! نمی‌دانم آیا پاک شده‌ام یا نه؟! ولی از تو نصرت می‌خواهم و از تو کمک می‌گیرم و عاشق تو شدم و تو را پناه گرفتم و تو را یاد کردم، حال خود دانی چون کن. خدایا! حالا که در دل عاشق تو شدم از تو می‌خواهم مرا عفو کنی و بدون هیچ گناهی از این دنیای فانی که هیچ ندارد به جز اسارت، پاک ببری.

الله! غروبی است دلتگ که دارم با تو راز و نیاز می‌کنم؛ تو را قسم می‌دهم به تمام مقربین درگاهت، به دل گرفته مادران شهدا، به اشک یتیمان، به ناله‌ی ضعیفان، به آه اسیران، به شب زنده‌داری امامان، به فرق شکافته علی (علیه السلام) و به پهلوی شکسته فاطمه (سلام الله علیها)، این حمله را حمله‌ی نهایی و آزادی تمام جهانیان از زیر دست ظالمان قرار بده و دل تمام مادران شهدا را شاد بگردان و دل آقا امام زمان (عج) شاد بگردان.

شهیدمجید میوه‌چی: دبیرستان دین و دانش - ۱۷ ساله

خداوندا! از تو می‌خواهم که هر کسی برای تربیت من زحمت کشیده است، اجر و پاداش عنایت فرمایی.



شهید عباسعلی مرادی کوشکی: ۱۹ ساله

خدایا! بار پروردگارا! ای پوشاننده عیب‌ها و بدی‌ها! از جرم و خطای من عاصی درگذر. من عملی که قابل رضایت مقام والای احدیتت باشد، انجام ندادم که در مقابلش انسانیت و آدمیت در دنیا و آمرزیدن در آخرت را به من عطا کنی. هر چه بودم و کردم همه‌اش معصیت و نافرمانی بود. ای کاش نامم را انسان نمی‌گذاشتند؛ انسانی که باید در درجه‌های اعلای عرفان و اخلاق و عبادت باشد.

ای کاش زنده نمی‌بودم که در پیشگاه خالق خود معصیت کنم. پروردگارا! عملی مورد رضایت انجام ندادم که در آخر راه توشه‌ای داشته باشم و یا توشه‌ای برای آخرت خود برگرفته باشم.

پروردگارا! ایزدا! مرا ببخش، مرا ببخش و شفاعت ائمه اطهار و چهارده معصوم را در آخرت نصیبم بفرما، اگر چه دستورات و فرامین‌شان را انجام نمی‌دادم، اگر چه خدای نکرده محبت و رضایت‌شان را جلب نمی‌کردم؛ ولی به عشق آنان و به عشق قبور مطهر و زیبای آنان سال‌ها در بیابان‌های جنوب و غرب کشور به خاطر خداوند متعال و زیارت قبر آنان سرگردان بودم.

تا نامی از آنها برده می‌شد از خود بی‌خود می‌شدم و مهر آنان در دلم بود که برای دفاع از اسلام و جمهوری اسلامی به جهاد رفتم و فرمان فرزند زهرای پهلوی شکسته را لیبیک گفتم. پس ای خدا منان! مرا در زمره‌ی شفاعت‌شوندگان به دست ائمه معصومین (علیهم السلام) قرار بده.



شهید محسن خوشگفتار: ۲۰ ساله

خدایا! پروردگارا! معبودا! با چه رویی وصیت کنم، با چه جسمی مملو از گناه وصیت کنم. معبود من از چه وصیت کنم. از چه بگویم و از چه گریه کنم و چه هستم که وصیت کنم... من که سعادت ندارم از نزدیک امام جماران، یار وفادار رزمندگان، پدر یتیمان را ببینم، چطور می‌توانم با این بار سنگین گناهم مهدی فاطمه(عج) را ببینم...

خدایا! پروردگارا! معبودا! با زبانی که از بسیاری گناه بسته است تو را می‌خوانم. و با دلی که از خطا کاری در ورطه هلاک افتاده تو را می‌جویم.

خدایا! با دلی که هراسان است از خشم تو و امیدوار است به کرم تو می‌خوانمت؛ چون به گناهان خود می‌نگرم بر خود می‌لرزم و چون به احسان تو می‌نگرم طمع می‌ورزم. اگر بر من ببخشی رواست که بهترین بخشندگانی و اگر عذابم دهی در حقم ستم نکرده‌ای.

شهید ابوالفضل مرادی کوشکی: ۲۱ ساله

خدایا! بارالها! به من توفیقی عطا فرما و توانایی تفکر و قدرت نوشتن را ده که بتوانم چند کلمه‌ای به عنوان وصیت و یا می‌شود گفت تذکر به برادران و خواهران عزیز و بیدار دلم عرض نمایم...

ای خدای کریم همین قدر می‌دانم که هر کس تو را شناخت عاشقت شد و هر کس عاشق شد دست از همه چیز شسته و به سوی تو می‌شتابد و این را به خوبی در خود احساس کردم و می‌کنم.



خدایا! پروردگارا! عشق به تو چنان در وجودم شعله‌ور است که اگر پیکرم را صد پاره کنند و یا صد بار مرا بکشند و دوباره زنده کنند و همچنین اگر پاره پاره تنم را به آتش بسوزانند، اگر خاکسترم را در دریا بریزند از دل امواج خروشان ظلمت دریا صدایم خواهید شنید که می‌گویم: «فزت و رب الكعبه» به خدای کعبه قسم که رستگار شدم...

خدایا! مرا ببخش از این که بیشتر از یک بار نمی‌توانم جان ناقابل را در راه اسلام و قرآنت دهم و با بدنی پاره پاره در محضر پر عظمت حاضر شوم. به امید فتح نهایی لشکر اسلام بر لشکر کفر و الحاد.

شهید حسن حمیدی: ۱۸ ساله

پروردگارا! ما را در راه خودت تکه تکه کن.

شهید محمدرضا صدیقیان: ۱۹ ساله

خداوندا! من از اعمال خود بسیار می‌ترسم
نمی‌ترسم زکس از زشتی کردار می‌ترسم
هزاران بار کردم توبه و از جهل بشکستم
پشیمانم، پشیمانم از این گفتار می‌ترسم
تو فرمودی که شیطان دشمن نوع بشر باشد
خداوندا! من از این دشمن مکار می‌ترسم
من اندر خواب، دیونفس بیدار و خطر نزدیک
که قلبم مرتعش زین فتنه بیدار می‌ترسم



تو فرمودی که باشد مجرمین را جای در آتش
نما عقوم، نما عقوم که من از نار می‌ترسم
بود بازار گرم دین‌فروشان بر سر راهم
خداوندا من از این گرمی بازار می‌ترسم
ریا کردم غلط خواندم عبادت را
کنون از این عبادت‌ها و این اعمال می‌ترسم
ریا کردم، ریا کردم، خطا کردم خطا کردم
ز رسوایی نزد محرم اسرار می‌ترسم
وفا کردی جفا کردم، عطا کردی خطا کردم
نمی‌گویم چه‌ها کردم؛ ولی بسیار می‌ترسم

شهید احمد تلخابی: ۱۷ ساله

بارپروردگارا! برای رضای تو و به امر خلیفه بر حق تو که نائب امام
زمان(عج) می‌باشد و برای این که اسلام و دینم استوار بماند و برای این
که بتوانم شاید گناهانم را ترک کنم پا به جبهه‌ی جنگ علیه کفر
می‌گذارم. بدان امید که یا مرا به فیض شهادت برسانی تا شاید کفاره‌ای
باشد برای محو گناهان و ادای دین در قبال جمهوری اسلامی و یا مرا
بیمارزی و توبه‌ام را بپذیری. در هر حال به تو خیلی نیازمندم و امیدم
فقط به توست. مرا تا زنده‌ام به خودم وا مگذار. خداوندا! گران‌بها تر از
جانم چیزی ندارم که بدهم و این که اگر تو بخواهی این خون و این هم
جان بی‌مقدار و بی‌ارزشم تقدیم به تو و هدیه به اسلام می‌کنم.



شهیدیدالله آرمیده: ۱۷ ساله

ای معبود من! مهربان من! همدم شب‌های بی‌کسی‌ام! باز هم مرا دریاب و دل‌بی‌قرارم را تسکین ده. من به تو محتاجم و دستم نیازم را که لرزان از عشق به پاکی توست، به سویت دراز کرده‌ام. هر چه خواسته‌ام و لایقش نبوده‌ام به من ارزانی داشتی، پس این بار هم با لطف و کرمات شادم کن و مرا لایق کن که با آقا حسین (علیه السلام) محشور گردم. هدف مرا امر به معروف و نهی از منکر قرار بده؛ تا پیروزی حق بر باطل، تا رسوایی یزدیان و سرافرازی حسینیان. مرا لایق کن تا به راهی که سرورم رفت جان ببازم.

ای قادر متعال! در خلوت و تنهایی، در جمع و بین دیگران در همه حال و همه جا به تو پناه می‌برم. ای تنها مایه آسایش و آرامش من! ببین که چقدر ضعیف و ناتوانم. چشم‌هایم را به امید رحمت تو بر آسمان دوخته‌ام و زمزمه مدام توحید تو را سر داده‌ام. مرا دریاب؛ منی که حقیرم و بنده-ترین بندگانت در نزد من عزیزترین است و تو که معشوقه ازلی و ابدی من هستی، با من باش و تن زخمی مرا با آب محبت بشوی و مرهم بگذار. تو را به عزیزترین بندگانت قسم می‌دهم دستان ناتوان مرا که برای گدایی به سوی تو دراز شده‌اند رد نکنی. عفو کن هر چه قصور کرده‌ام و ببخشای بر من آن چه ناروا کرده‌ام و در حق تو کوتاهی.



■ برای همکلاسی‌ام



دفتر والدین



■ برای همکلاسی‌ام



والدین

شهید محسن ابراهیمی: دبیرستان امام صادق (علیه السلام) - ۱۶ ساله
پدر و مادر عزیزم! می‌دانم که از دست دادن فرزند برای شما مشکل است؛ ولی باید در راه خداوند این دردها و مشقات را با آغوش باز پذیرا باشید. به خدا قسم مطمئن باشید خون من و دیگر شهدا هدر نخواهد رفت. من در راهی قدم گذاشتم که بهترین طریق زندگی باشد. فقط دعایتان این باشد که خدایا! این قربانی را از ما قبول بفرما. همچون کوه استوار باشید قامت‌تان را بلند گیرید. مشت‌هایتان را گره کنید. دهان‌تان را باز کنید و زینب‌وار فریاد زنید و به جهانیان ثابت کنید روزی خون این شهدا کاخ-های زر و زور و تزویر را از بین خواهند برد و به جای آن مستضعفین و بندگان صالح خدا وارث زمین خواهند شد



شهید حسن ابوالقاسمی نجف‌آبادی: ۱۹ ساله

ای پدر و مادر مهربانم! اگر که من شهید شدم شما هیچ گونه نگرانی نداشته باشید و آن مقدار پولی که دارم برایم یک‌سال نماز قضا بدهید و دعا کنید که خدا این قربانی را از شما بپذیرد.

شهید مرتضی احمدی نیا: ۱۶ ساله

حال که این موهبت بزرگ الهی نصیبم گشته و به فیض عظیم شهادت نائل گشته‌ام از شما پدر و مادر از شما عزیزان ممنونم که مرا بزرگ کردید و به من شیوهی مسلمان بودن را آموختید و زحمت زیادی برای بزرگ کردن من کشیدید. من شما را خیلی اذیت کرده‌ام و شما برای من خیلی زحمت کشیدید؛ امیدوارم که مرا ببخشید و حلالم کنید.

شهید نبی‌الله اسدی کوشش: ۱۴ ساله

پدرجان! و مادرجان! در غم من گریه نکنید که غم من با دیگر غم‌ها فرق دارد؛ من شهیدم، شهید گریه ندارد؛ بلکه سعادت و افتخاری است که نصیب همه کس نمی‌شود. پدرجان و مادرجان! من را حلال کنید و از همه برای من رضایت بگیرید.

شهید مجتبی اسکندری حصاری: دبیرستان صدوق - ۱۷ ساله

درد بر پدر و مادر عزیزم. امیدوارم همیشه در زندگی پیروز و موفق باشید. پدرجان و مادرجان! اگر من شهید شدم برای من گریه و زاری نکنید.



■ وصایای شهیدای دانش آموز استان قم

شهید علی اعلائی: دبیرستان دین و دانش - ۱۷ ساله

پدرجان و مادر جان! اگر در بعضی از مواقع از دستورات شما نافرمانی کرده‌ام، مرا ببخشید و حلال کنید.

شهید محسن انصاری: ۱۹ ساله

ای مادری که فرزندت را فدای اسلام کرده‌ای و چون کوه استوار و مستقیم ایستاده‌ای! چه نیکو از زینب (سلام الله علیها) استقامت را آموخته‌ای و دنیا را از ایثارگری و استقامت خویش به حیرت آورده‌ای و خود را نزد حضرت زهرا (سلام الله علیها) و حضرت زینب (سلام الله علیها) سربلند گردانیدی. و همچنین تو ای پدر که چون حسین (سلام الله علیه) فرزندت را در راه اسلام داده‌ای و خود نیز حاضری که برای اسلام جان فشانی کنی. درود خدا بر شما باد که امتحان خود را پس دادید و سرافراز بیرون آمدید.

شهید حمید اهوز: مدرسه مهدوی - ۱۵ ساله

مادر عزیز و پدر مهربانم! از زحماتی که شما برای من از کودکی تا به حال کشیده‌اید تشکر می‌کنم. مادر مهربانم! بعد از من از تو تقاضا دارم غم مخور و غمگین مباش که مبادا دشمن از غم تو شاد گردد.

شهید علی بابایوسفی: دبیرستان امام صادق (علیه السلام) - ۲۰ ساله

می‌خواهم یک مقدار از شما حلالیت بطلبم از این که شما را اذیت کرده‌ام و نافرمانی.



شهید محمود اهوز: مدرسه مهدوی - ۱۸ ساله

با درود به این چنین پدر و مادری که جگرگوشه‌ی خود را به راه اسلام می‌دهند و او را فدای دین حق می‌کنند و قلبی محکم و استوار دارند و همیشه به یاد خدا هستند و تا آخرین کلام و آخرین نفس ندای حق سر می‌دهند.

ای پدر و مادر مهربان که شما را از ته قلب دوست‌تان دارم؛ به خدا قسم که اسلام دین بر حق است و دین انسان‌ساز است. انقلاب ما با خون صدها هزار شهید به پیروزی رسیده. انقلاب ما با خون روحانیت متعهد و شجاع که در شکنجه‌گاه‌ها جان دادند، پیروز شده است. شما را به خون این عزیزان قسم می‌دهم که از اسلام و انقلاب اسلامی خودتان دفاع- کنید و او را هر چه سرافرازتر نگهدارید. مادر جان! تو همچون زینب (سلام الله علیها) باش و پدر عزیزم! شما هم همچون حبیب بن مظاهر باش.

پدر جان، مادر جان! من از کوچکی شما را زیاد آزار دادم، مرا حلال کنید و مرا ببخشید؛ خوب بچه کمی شیطونی می‌کند و پدر و مادر هم او را تربیت می‌کنند. من از شما پدر و مادر خیلی خیلی تشکر می‌کنم از این که چنین فرزندی تحویل جامعه داده‌اید که فدای مکتب خود شود. پدر و مادر عزیزم! مرا حلال کنید و از من راضی باشید؛ چون اگر پدر و مادر از فرزند راضی نباشند خیلی مهم است و خدا او را نمی‌بخشد؛ پس مرا ببخشید و از من راضی باشید.

مادر و پدر مهربانم! اگر من شهید شدم، مبدا خدای نکرده باعث دلسردی شما از انقلاب شود! مبدا ناراحت شوید! ما سرباز امام زمان (عج) هستیم، ما پیروان حسین (سلام الله علیه) هستیم، ما ادامه‌دهندگان راه حسین (سلام الله علیه) هستیم، مرا حلال کنید.



شهید ابوالفضل بختیاری: ۱۸ ساله

من از پدر و مادر عزیزم که تربیت اسلامی را به من آموختند، تشکر می‌کنم و از آنها می‌خواهم که در شهادت من به دیگران تبریک بگویند.

شهید مهدی ایرانی زاده: ۱۷ ساله

پدر و مادرم! مرا حلال کنید اگر فرزند خوبی برای شما نبودم.

شهید مهدی برخورداری حبیب‌آبادی: دبیرستان هدایتی - ۱۹ ساله

خدمت پدر گرامی و بسیار بسیار خوب و عزیزم و همچنین مادر بسیار بسیار مهربان و عزیزم که برای من زحمت زیادی کشیدند و مرا به این سن رساندند که بتوانم در زمره‌ی سربازان امام زمان (عج) قرار گیرم... و این که پدر و مادر یک رزمنده شهید در راه حق هستند تبریک می‌گویم.

شهید احمد برقی: ۱۷ ساله

از پدر و مادر بزرگوaram می‌خواهم که بعد از شهادتم گریه نکنند که موجب ناراحتی روح من نگردد.

شهید هادی بیضایی: ۲۳ ساله

ای پدرم و مادرم! از این که من شما را زحمت دادم می‌بخشید. هیچ ناراحت نباشید، شهادت افتخار ما است. صبر و استقامت داشته باشید که پیروزی اسلام نزدیک است. در شهادتم گریه نکنید و لباس سیاه نپوشید که ما ضرر نکرده‌ایم.



شهید سید محمد بهاء الدینی: هنرستان فنی قدس - ۲۰ ساله

پدرجان! خیلی از شما تشکر می‌کنم که به من اجازه دادید به جبهه بیایم و در راه اسلام خدمت کنم. مادرجان! به تو تبریک می‌گویم که راضی شدی که فرزندت همچو اسماعیل به قربانگاه برود. پدر و مادر عزیزم! خود خوب آگاه هستم که شما را خیلی آزار داده‌ام و باعث ناراحتی و نگرانی شما شدم و صدها بار شما را ناراحت کرده‌ام.

شهید محمود پناهی فر: دبیرستان امام صادق (علیه السلام) - ۱۸ ساله

از مادرم به خاطر این که گاهی او را ناراحت کردم معذرت می‌خواهم و امیدوارم که مرا ببخشد و از زحمتهایی که طی این چند سال برایم کشیده تشکر می‌کنم.

شهید محمد رضا شریفی پور: دبیرستان امام صادق (علیه السلام) - ۲۰ ساله

ای پدر و مادر عزیزتر از جان و مهربانم! تربیت خود را مدیون شما هستم. خوشا به حال چنین پدر و مادری که در داغ فرزندان خود ثواب و اجر شهیدان را می‌برند. مادر! یک لحظه نگران و ناراحت نباش و خدا را شکر کن که او مقداری از کرامت خود را به شما عطا فرموده است.

شهید محسن بیابانی مظلوم قمی: ۱۷ ساله

جوادجان! این وصیت را که من دارم می‌نویسم، اشک‌هایم سرازیر است، مبدا پدر و مادر را تنها بگذاری.



شهید سید حسن طباطبایی: دبیرستان امام صادق (علیه السلام) - ۱۹ ساله
ای پدرم! اگر من به هدفم رسیدم، خوشحال باش؛ چون فرزند خود را در
راه قرآن دادی و در مجلس ختم من شاد باش و به مردم خوش آمد
بگویند و نکند که طوری باشد که منافقین دلشاد شوند.

شهید مهدی برخوردار: دبیرستان هدایتی - ۱۹ ساله
از پدر و مادر عزیزم می‌خواهم که اگر که لایق بودم و شهید شدم طوری
رفتار کنند که امام حسین (سلام الله علیه) و حضرت زهرا (سلام الله علیها) بودند.

شهید ولی الله بیات: دبیرستان امام صادق (علیه السلام) - ۱۶ ساله
خدمت پدر و مادر عزیزم و خواهرانم و برادرانم سلام عرض می‌کنم و
امیدوارم که حال‌تان خوب باشد و ملالی نداشته باشید. مادرم! برای من
ناراحت نباشید، من جایم خوب است و احساس آرامش در اینجا می‌کنم و
به ما خوش می‌گذرد. جبهه برای من یک دانشگاه است و خیلی چیزها را
که نمی‌دانستم در اینجا یاد گرفتم.

پدر و مادر عزیزم! شاید این آخرین نامه و وصیت‌نامه‌ای باشد که برایتان
می‌نویسم. مرا ببخشید اگر ناراحتی برایتان ایجاد کردم و از شما ممنون
می‌باشم که برای من چندین سال زحمت کشیدید تا به اینجا برسم.
امیدوارم که خدا عوض به شما بدهد.



شهید سید حسن طباطبایی: دبیرستان امام صادق (علیه السلام) - ۱۹ ساله
شما ای پدر و ای مادرم! اگر بر سر جنازه‌ام حاضر شدید تعجب نکنید؛
چون من راه سالار شهیدان حسین (علیه السلام) و مولای متقیان علی (علیه
السلام) را دنبال کردم...

من به هدف خود که همان لقای الله بود رسیدم و شما باید شکر خدا را
به جا آورید که چنین فرزندی تربیت کردید و تقدیم اسلام نمودید و شاد
و خوشحال باشید که فرزند خود را در راه اسلام و قرآن فدا نمودید.

شهید مهدی برخوردار: دبیرستان هدایتی - ۱۹ ساله
از پدر و مادر عزیزم می‌خواهم با صبر خود در دهان ابرقدرت‌ها و منافقین
کوردل بزنند.

شهید محسن بیابانی مظلوم قمی: ۱۷ ساله
پدر و مادر گرامی‌ام! باید مرا ببخشید که در طول زندگی نتوانستم برای
شما فرزند خوبی باشم. و ای پدر و مادر عزیز! بدانید این راهی که من
رفته‌ام رضای خدا در آن است. و راهی که رضای خدا در آن باشد انسان
نباید از مصیبت‌های آن ناراحت بشود؛ زیرا که شما خدا و راه خدا را به
نحو احسن قبول دارید.

شهید مرتضی احمدی نیا: ۱۶ ساله
از هر دوی ایشان (خواهر و برادرم) می‌خواهم که مادر و پدر را دوست
بدارند و به حرف‌ها و سخنان‌شان گوش داده و عمل نمایند.



شهید حسین رئیس میرزایی: ۱۸ ساله

مادر جان! در مقابل سختی‌ها مقاومت کن.

پدر جان! هیچ گاه غمگین نباش و سعی کن با بقیه برادرانم خنده‌رو باشی و سعی کن آنان را زیاد در فکر من نگذاری و همیشه آنان را دوست داشته باش.

پدر جان! از قول من تمام برادرانم را ببوس و از قول من از داداش حسن خوبم معذرت بخواه که حسین ۵ ماه بود که تو را ندیده بود؛ ولی بالاخره دیدار به قیامت کشید.

شهید محسن انصاری: ۱۹ ساله

و اما تو ای مادر مهربان و زحمتکش که چه زحمت‌ها برایم متحمل شدی و در آخر خودم شاهد بودم که با چه علاقه و شوری مرا تشویق به شرکت در جبهه می‌کردی. ای خوشا به حال تو که این چنین آگاه و زینب‌گونه شده‌ای و زمانی که اسلام در خطر است فرزند برایت معنی ندارد و نباید داشته باشد. شما مادران باید فرزند در مکتب اسلام تربیت کرده و برای چنین مواقعی که اسلام احتیاج دارد، فدا کنید، اگر مسلمان باشید که بحمدالله هستید و ما شاهدیم که در زمان ما چطور مادران با عشق و سوز عزیزان خود را تشویق و ترغیب به شرکت در جهاد می‌کنند. افتخار و آفرین بر شما شیرزنان زینب‌گونه‌ی عصر امام خمینی.

و اما مادر انشاءالله که حتماً مرا حلال کنی و از خداوند برایم طلب مغفرت کن. در ضمن من از روحیه‌ی تو آگاهم و لازم نمی‌بینم چیزی بگویم؛ اما فقط این را بگویم که اگر که احیاناً خواستی گریه کنی، یاد



مصیبت‌های حضرت زینب(سلام الله علیها) کن و برای اهل بیت (سلام الله علیهم) گریه کن. از زینبی(سلام الله علیها) که در کودکی داغ مادر دید، زینبی(سلام الله علیها) که داغ پدر دید، زینبی(سلام الله علیها) که جگر پاره پاره ی امام حسن(سلام الله علیه) دید، زینبی(سلام الله علیها) که ۷۲ کشته از اصحاب برادر و عزیزان خویش را تحمل کرد، زینبی(سلام الله علیها) که صدای العطش یتیمان برادر را متحمل شد. و بالاخره زینبی(سلام الله علیها) که قافله سالار اسرای کربلا بود و مصیبت‌های بسیار دیگر که هیچ موجودی تاب تحمل این مصائب را نخواهد داشت. اما این زینب(سلام الله علیها) است که در خرابه‌ی شام نماز شبش ترک نشد، مصیبت واقعی این است و اگر تو ای مادر ایمانت کامل باشد، تا مصیبت اهل بیت(سلام الله علیهم) هست، هرگز برای این مصائب بسیار کوچک که اصلاً اسمش را مصیبت نمی‌توان گذاشت، گریه نخواهی کرد. امیدوارم نزد فاطمه زهرا(سلام الله علیها) مفتخر باشی.

و بعد از نماز شب‌هایت طلب مغفرت و دعا برایم کن و جمعه‌ها حتماً برایم فاتحه بخوان. التماس دعا.

و اما پدر گرامی، امیدوارم زحماتی را که شما برای من متحمل شدید، ببخشید و مرا حلال کنید. از خداوند توفیق هر چه بیشتر شما را برای خدمت به اسلام و مسلمین خواستارم.

شهید مصطفی طاهری مطلق: ۱۹ ساله

پدر و مادر عزیزتر از جانم! از شما جداً تقاضای بخشش و عفو دارم. مرا حلال کنید.



شهید محمد عبدالمالکی: آیت الله کاشانی - ۱۶ ساله

از پدرم و مادرم خیلی تشکر می‌کنم که از رفتن من به جبهه جلوگیری نکردند و پدرم با آن دست‌های پینه‌بسته‌اش شب و روز زحمت کشید تا مرا به این سن رساند و من قدرش را ندانستم و مادرم آن قدر بی‌خوابی کشید تا مرا بزرگ کرد؛ اما ما چشم‌مان بسته بود و خود این زحمت‌ها را ندانستم. و از پدر و مادرم می‌خواهم که از دست من راضی باشند و مرا حلال کنند. و می‌خواهم از تمام گناهان و تقصیرات ما درگذرند تا ما بتوانیم در آن دنیا راحت سر بر زمین بگذاریم.

شهید محسن آبکار: دبیرستان آیت الله کاشانی - ۱۷ ساله

از مادرم خواهانم که در تربیت برادر کوچکم سعی فراوان بکند و در صورتی که فوج عظیم شهادت که بالاترین درجه سعادت است، نصیب من شد، صبوری پیشه کند و با این مسأله همچون امانتی که در دست او بوده است برخورد کند و این امر را سعادت فرزند خود بداند. از پدر خواهم که در برابر سختی‌ها مقاومت کند و همان طوری که به امورات خیری می‌پردازد، ادامه دهد و هیچ کاری او را از کارش منصرف نکند.

شهید حسن قربانی دولت‌آبادی: ۱۹ ساله

از پدر و مادرم می‌خواهم که در این لحظات آخر مرا حلال کنند و تا آن موقعی که جان از تن بیرون می‌رود، همچون کبوتری سبک‌بال بر آسمان پر کشد و به ملکوت اعلا بپیوندد.



شهید سید جواد پور حسینی ده‌آبادی: ۱۷ ساله

سلام بر تو مادر شیرزن! بر تو سلام که با فرستادن فرزند خود کار خیلی مهم انجام دادی و فرزند خود را در راه خدا دادی و گفتی: خدایا! من به خاطر تو صبر می‌کنم و تو برایم تا قیامت صبرم بده. و سلام بر تو ای پدر پیر و ناتوانم! سلام بر تو که در کودکی راه و رسم زندگی را به من یاد دادی، خوب را از بد نشان دادی و مرا به امید خداوند به سوی جبهه روانه کردی. ای پدرجان! ببخشید که نمی‌توانم شما را وصف کنم، همین قدر بس بود که شما را بسیار دوست داشتم و از ته قلب دوست داشتم و خواهم داشت. با آن ناراحتی‌هایی که می‌کشیدی و آن رنج‌هایی که می‌کشیدی؛ چه در روز و چه در شب از ته قلب برای شما ناراحت بودم.

شهید محمد صفایی حائری: ۱۸ ساله

می‌دانم چه سختی‌ها و چه مشکلاتی را در به ثمر رساندن من تحمل کرده‌اید؛ ولی این را بدانید که انسان همانند آهن است. همان گونه که آهن در مقابل آتش تفت‌دیده و مقاوم می‌گردد، انسان نیز در مقابل مصائب و سختی‌ها مقاوم‌تر و آگاه‌تر خواهد شد. پس به خاطر خدا تحمل کنید که قسمتی از این فوز عظیم به شما برسد.

شهید مرتضی احمدی نیا: ۱۶ ساله

مادر! شما حجاب‌تان را همین‌طور حفظ کنید و برای من گریه نکنید خصوصاً جلوی دشمنان.



شهید محسن بیابانی مظلوم قمی: ۱۷ ساله

ای خواهر عزیزم! حتماً اگر من شهید شدم، مادرم و پدرم را ترک نکن.

شهید محمدرضا صمصامی: ۱۶ ساله

مادر عزیزم و پدر مهربانم! چند کلمه‌ای در شب حمله که ممکن است که آخرین روزهای زندگی پر از گناهم باشد، با شما می‌خواهم صحبت کنم؛ مادر دلسوزم و پدر مهربانم! این راهی است که باید بییمایم و سفری است که باید بروم؛ چه بهتر در حال خدمت به اسلام و ملت شریف اسلامی شربت شهادت را بنوشم و با سرافرازی به لقاءالله برسم و این همان است که اولیای معظم حق تعالی آرزوی آن را می‌کردند و از خدای بزرگ در مناجات خود طلب می‌کردند.

مادر عزیزم و پدر و خواهران و برادران مهربانم! اگر زنده برگشتم یعنی خدا هنوز ما را لایق ندانسته که یک قربانی را قبول کند و من را هنوز شایسته این ندانسته که عاشق من بشود و من را به سوی خودش ببرد. و اگر شهید شدم یعنی خدا از شما قربانی قبول کرده است که این با زبان آسان است که خدا از کسی قربانی قبول کند.

خلاصه اگر من شهید شدم باید تمام برادران و خواهرانم را به خانه بیاورید و به این خاطر خوشحالی کنند و راضی نیستم به خدا اگر می‌خواهند حتی یک لحظه برای من گریه کنند. روح مرا شاد کنید همان کاری که اکثر مادرها می‌کنند؛ ولی اگر گریه کنید یعنی دشمنان اسلام را خوشحال کرده که روح مرا از این کار آزرده می‌شود... سلام مرا به همه برسان که دلم برایشان تنگ شده.



شهید مصطفی طاهری مطلق: ۱۹ ساله

مادر عزیزتر از جانم! تو در زندگی پرنشیب و فرازت بسیار رنج کشیده‌ای و سختی‌های زیادی تحمل کردی و مانند فولاد آبدیده شدی و من می‌دانم که آن ایمانی را که در دل داری هنوز هم داری و تا آخر عمر نیز خواهی داشت و من هرگز نمی‌توانم دین شما را ادا کنم؛ نه تنها من بلکه هیچ فرزندی. شما در زندگی ما بزرگ‌ترین سهم را داشتی و داری. من از خدا می‌خواهم که خداوند شما را وارد بهشت نکند من هرگز وارد بهشت نشوم و با هم در یک جا باشیم. فقط از شما تقاضا دارم مرا حلال کنی تا گوشه‌ای از حق شما را ادا کرده باشم و آن که از خدا خواسته بودی که وقتی مشکل شما حل شود خودت مرا به جبهه بفرستی؛ چون نیاز بود؛ من رفتم و از خدا خواستم نذرت را ادا کند و می‌دانم که کرده است.

و اما پدر عزیزم! شما نیز در زندگی مشکلات زیادی تحمل کردی و برای بزرگ کردن سختی‌های زیادی کشیدی، خدا اجرتان بدهد. شما نیز به گردن ما خیلی خیلی حق دارید که ما از آن عاجزیم؛ ولی خوب ما و کلاً همه‌ی ما امانتی بیش نیستیم. نه من برای شما هستم و نه شما برای من. همه برای خدا هستیم. هر گاه صاحب مال خواست مالش را پس بگیرد، بدون چون و چرا باید به او برگردانده شود؛ چون ما حقی بر آن نداریم. وظیفه شما نیز تربیت و بزرگ کردن ما بوده است که انجام دادید و در اجر ما شریک هستید.

شهید علی روحی: ۱۸ ساله

من از پدر و مادر عزیزم تشکر می‌کنم که مرا به راه راست هدایت کردند.



شهید غلامحسین رجایی هرندی: ۲۰ ساله

پدرم و مادرم، ما امانت خدا هستیم نزد شما پس درود بر شما که به این امانت خیانت نکرده‌اید. این معامله‌ای است که ما با خدای خود می‌کنیم. این راهی است که خود با آغوش باز قبول کرده‌ایم و من این معامله را انجام داده‌ام. پدرم! خود را به لباس بسیج مزین و به غسل شهادت مطهر کردم و به روشنی روز برایم روشن است که راهم به شهادت خاتمه می‌یابد و این راه حسینیان است؛ راه خمینی‌ها. به‌به چه راهی!

شهید احمد رضوانی مقام: ۱۹ ساله

مادرم! اکنون برای بار دوم است که بنده عازم جبهه دارخوین هستم و می‌دانم که تو صبر دوری و فراق مرا نداری؛ ولیکن این یک جهاد و یک هجرت به سوی الله است.

و می‌روم تا انشاءالله به ندای رهبر کبیرم امام خمینی لبیک گفته، اگر لیاقت داشته باشم، انشاءالله به آخرین تکامل خواهم رسید.

شهید فاضل صابری زاده: دبیرستان دین و دانش - ۱۹ ساله

پدر و مادر عزیزم! شما هم در آزمایش الهی هستید. حالا نوبت رسیده که چگونه امانت خدا را باز می‌گردانید؟ آیا از دست دادن فرزندان به هستی مطلق کرامت، خست به خرج می‌دهید؛ یا همچون یک امانتدار پاک به عهد خود وفا می‌کنید و اخلاص می‌ورزید؟



شهید محمد رضا صمصامی: ۱۶ ساله

پدر و مادر مهربانم انشاءالله فرزند خود را که در راه خدا رفته تا با برادران بتواند کاری برای اسلام بکند ببخشی.

شهید سید حسن طباطبایی: دبیرستان امام صادق (علیه السلام) - ۱۹ ساله

پدرم من را حلال کن. من درس خود را خواندم و تمام کردم من در دانشگاه الهی قبول شدم؛ چه عارفانه است قبول شدن در دانشگاه خداوندی.

و شما مادرم! می‌دانم که برای از دست دادن جوانت ناراحت هستی؛ ولی این ناراحتی را بر خودت بخر؛ چون مسأله اسلام در پیش است.

مادرم! اگر من در دوران زندگی بر شما سختی وارد کردم و باعث ناراحتی شما شدم به پهلوی شکسته فاطمه زهرا (علیها السلام) من را ببخش تا اینکه پیش پیامبران و خدای متعال و ائمه اطهار خشنود باشیم.

مادرم و علیرضا! اگر می‌توانی هر شب جمعه بر سر مزارم حاضر شو و برای من قرآن قرائت کن تا روح من شاد باشد.

مادرم! تو می‌خواهی در خانه خدا محرم شوی با چادر سفید؛ اما من در کربلای ایران زیر رگبارهای مسلسل و توپ و خمپاره محرم می‌شوم.

مادرم! بعضی مواقع که به یاد من می‌افتی می‌دانم اشک می‌ریزی؛ ولی اشک به یاد امام حسین (علیه السلام) بریز و برای شادی روح شهیدان و همچنین من صلوات بفرست و یاد من را فراموش نکن.



شهید حسین رئیس میرزایی: ۱۸ ساله

سعیدجان! از قول من به مادرم بگو که عکسم را زیاد نگاه نکند و به او بگو که حسین گفت من می‌روم؛ ولی شما را آن قدر دوست دارم که دلم می‌خواهد از همین جا پر بکشم و شما را ببینم.

مادرم! هر چند در این لحظه که می‌خواهم این وصیت که برای انسان تقریباً واجب است بنویسم را به اتمام رسانم هرگز نمی‌دانم از حمایت تو چشم‌پوشی نمایم؛ چرا که چه شب‌ها از خواب خود زدی و به پرورش و آموزش من، نه تنها من؛ بلکه فرزندان دیگرت پرداختی. امید است خداوند در این مورد نیز به تو صبر عنایت کند، که (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ). پس باز هم به خاطر خدا صبر کن.

و اما پدرم چون وظیفه امر می‌کند؛ چرا که شما دو تن در به ثمر رساندن این نهال تلاش کرده‌اید و بالاخره به یاری خدا موفق شدید. شما دارای روحیه عالی هستید. من همیشه به خاطر همین امر بر دیگران خوشحال بودم و همیشه سخن شما در گوشم طنین افکنده که می‌گفتید: اول باید شهید شد بعد به جبهه رفت نه این که به جبهه برویم تا شهید شویم.

من هم سعی کردم چنین باشم. شما هم همیشه برای من روحیه بودید و هم برای تمامی اهالی خانه و خانواده. چه بسیار مشکلاتی که با تدبیر شما و عنایت خدا به آسانی حل گشته است. شما هم در مورد صبر با مادرم صحبت کنید.

شهید محمد رئیس ابراهیمی: ۲۰ ساله

مادرم مرا عفو کن اگر روزی ترشروی کردم و مرا ببخش.



شهید سید مرتضی شریفی: دبیرستان ملا صدرا - بخش کهک - ۱۷ ساله
از پدر و مادرم تقاضا دارم که اگر شهادت نصیبم شد در عزای من گریه
نکنند؛ چون که دشمن شاد می‌شود.

شهید علیرضا صالحی: ۱۷ ساله

پدر و مادر بزرگواریم! از این که من در طی حیات خود نتوانستم حق
فرزندی و جبران زحمات شما را بکنم معذرت می‌خواهم و امیدوارم که
من را حلال کنید و من به پدر و مادری چون شما افتخار می‌کنم که
هرگز مانع از رفتن من به جبهه نشده‌اید. شما از خداوند بخواهید که از
گناهان من بگذرد، زیرا که شما مقام‌تان نزد خداوند بسیار است.
آری مادرم، پدرم! امیدوارم که هرگز از شهادت من ناراحت نشده باشید.
مادرم! هرگز نکند که برای من گریه کنی چون می‌دانی که حضرت
زینب(علیها السلام) در روز عاشورا وقتی به قتلگاه رسید به برادر و برادرزاده‌ها
نگاه کرد، سر را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! این قربانیان را از ما
قبول بفرما.

از شما پدر و مادر بزرگواریم می‌خواهم که وقتی بر بالینم آمدید چنین
دعائی که حضرت زینب(علیها السلام) با آن حالت پر شور و هیجان گفت
شما هم بگویید. آری من وصیت‌نامه را در ایام فاطمیه نوشتم؛ ایام مربوط
به فاطمه‌ی زهرا(علیها السلام) بود.

مادرم! به جای این که برای من گریه کنی به یاد فاطمه‌ی زهرا(علیها
السلام) گریه کن.



شهید محمود سلطان زاده: ۱۹ ساله

ای پدر و مادر! امیدوارم اگر حق اولادی را بجا نیاورده‌ام و شما را ناراحت کرده‌ام، از من راضی شوید و از تقصیراتم درگذرید تا خدا هم از من راضی شود.

از شما تقاضا می‌کنم که مرگ مرا مانند پس گرفتن امانتی که خدا به شما سپرده تلقی کنید و تواضع خود را در مقابل خدا و امام و امت و انقلاب حفظ کنید و خود را مدیون آنها بدانید و خود را طلبکار آنها ندانید. امیدوارم که هیچ‌گونه چشم‌داشتی از هیچ‌کس در مقابل مرگ من نداشته باشید و می‌دانم که شما هیچ توقعی از هیچ‌کس ندارید و نخواهید داشت.

شهید محمد زینلی: هنرستان فنی قدس - ۱۶ ساله

بر شما پدر و مادر عزیزم! سلام عرض می‌کنم. در حالی که شرمگین که چرا شما را قدردانی نکردم و اذیت کردم و در هر صورت از شما می‌خواهم که مرا ببخشید. مادر عزیزم! که چه زحمات و رنج‌ها و شب‌نخوابیدن‌ها در دوران کودکی و هر زمان به نحوی متحمل شده‌ای از تو معذرت می‌خواهم و امیدوارم که مرا ببخشید و برایم استغفار کنید.

و پدرم عذر می‌خواهم که نتوانستم آن‌طور که شایسته مقامت بود و وظیفه داشتم خدمت کنم و در زندگی‌ام رنج‌های فراوانی در مورد من متحمل شدید و امیدوارم که مرا ببخشید و برایم استغفار کنید.

و شما پدر و مادر بزرگواری! در شهادت من اندوه مخورید و صبر پیشه کنید و از خدا بخواهید که مرا بپذیرد.



شهید احمد رنجبر: ۱۷ ساله

مادر مهربانم! وصیت من این است که فرزندان را چنان تربیت کنی که فقط در راه خدا بروند و به سوی او گام بردارند.
مادرم! امیدوارم که من هم جز اولیاءالله باشم و از این امتحان روسفید باشم و تو هم نزد پروردگار سربلند باشی و موفق باشی.

شهید مهدی نوروزی: هنرستان فنی قدس - ۱۷ ساله

پدرجان و مادرجان! شما در غم شهادت من نگران نباشید؛ چون این راهی است که از آموزگارم سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام) آموخته‌ام.

شهید مهدی دانش: ۱۶ ساله

پدر و مادر عزیزم! از این که نمی‌توانم زحمات شما را جبران کنم شرمسارم، و از این که تا به حال موجبات ناراحتی‌های فراوانی برای شما بوده‌ام معذرت می‌خواهم. امیدوارم که از روی بزرگواری مرا ببخشید.

شهید محمدحسین دهقانی تفتی: ۱۷ ساله

ای مادر! بدان که من امانتی بیش نبودم از سوی حضرت باری تعالی و خلاصه یک روزی خواه ناخواه باید این امانت را رد می‌کردی و حال چه بهتر که این امانت را در راه خودش به میدان فرستادی تا اگر لیاقت داشتیم در راه او جان‌فشانی کنیم و از قرآن و رسولش حمایت کنیم و می‌دانم ای مادر! چه زحماتی برایم کشیده‌اید؛ ولی بدان که اجر و مزدش را از فاطمه زهرا (سلام الله علیها) و خداوند خواهی گرفت.



شهید مهدی سقایتی: دبیرستان صدر - ۱۸ ساله

از پدر و مادر عزیز و بزرگوارم می‌خواهم در صورت شهادت فرزند حقیر خود هیچ ناراحت نباشند و اگر هم خواستید گریه کنید، برای مظلومیت امام حسین(علیه السلام) گریه کنید. و از شما خواستارم اگر از اینجانب بدی و نارضایتی داشته‌اید، حلال کنید.

شهید علی زارعی باقرآبادی: ۱۶ ساله

پدر و مادر عزیزم! قبلاً باید از شما تشکر کنم که به من اجازه رفتن به جبهه را دادید و از این که شما برای من تا به حال زحمات فراوانی را متحمل شدید تشکر کنم.

پدرجان! همچون کوه استوار باشی و خم به ابرو نیآور تا منافقان و صدامیان ببینند که ملت از جان مال و فرزند خود در راه انقلاب و در راه خدا دریغ نخواهند کرد و در مرگ فرزند خود خم به ابرو نمی‌آورند و تا این انقلاب را بر تمامی جهان صادر نکنند و دست ابرقدرت‌های شرق و غرب را از سر مستضعفان جهان کوتاه نکنند، دست بر نخواهند داشت. و درود خدا و رحمت خدا بر این گونه پدر و مادرانی که در مرگ فرزند خود گریه نمی‌کنند.

مادرم! ای مادر عزیزم! خوشحال باشید که در دامان خود فرزندان بزرگ کردی و در راه خدا تقدیم نمودی و افتخار کنی که مادر شهیدید پس در مرگ من گریه و شیون مکنی و اگر خدا نخواست جنازه من به دست شما برسد هیچ نگران نباشید. خداوند شما را اجر و مقامی والا خواهد داد. اگر خواستی در مرگ من گریه کنی برای امام حسین(علیه السلام) گریه کن.



شهید محمدحسین دهقانی تفتی: ۱۷ ساله

باید به این موضوع افتخار کنم که خانواده‌ام با عشقی خاص مرا پرورده و راهی جبهه ساخت که در این باره از خداوند عظیم درخواست بزرگ‌ترین اجر را بر ایشان داشته و آرزو دارم مادرم همگام با پدرم از اقیانوس صبر خداوندی بهره گرفته و با استواری خویش ضدانقلاب را بیش از پیش شکست بدهند.

شهید سعید خرم‌نژاد: دبیرستان هدایتی - ۱۶ ساله

شما مادر عزیزم! می‌خواهم که برادر کوچکم وحید را طوری تربیت کنی که وقتی بزرگ شد فردی باشد کاملاً مکتبی. در کوچکی به او نماز خواندن و قرآن خواندن حتماً یاد بدهید.

شهید حسن محمدی مبارک‌آبادی: ۱۷ ساله

از پدر و مادر و خواهر و برادرهای خوبم می‌خواهم که اگر انشاءالله به آن چیزی (شهادت) که به دنبالش هستم رسیدم و خداوند تبارک و تعالی مرا لایق این فوز عظیم کرد از هیچ کس تسلیت نپذیرند و فقط دعا کنید که خداوند قربانی‌تان را بپذیرد.

شهید اسماعیل رضایی: ۱۸ ساله

از پدر و مادر می‌خواهم که مرا حلال کنند و از خدا بخواهند که مرا در زمره‌ی شهدای راهش قرار دهد.



شهید عباس رازینی: هنرستان فنی قدس - ۱۹ ساله

با سلام به پدر و مادرم که راهم را نشانم دادند. والدینم که مرا تا اینجا مراقبت کردند و تا این مکان رساندند. پدر و مادرم که سالها از مزاحمت‌های من خواب نداشتند.
پدرم! ببخش مرا و مادر عزیزم راضی باش از من.

شهید ولی رسولی: ۱۹ ساله

از شما پدر بزرگوار و مادر مهربانم کمال تشکر و سپاسگزاری را دارم آن هم به زبان؛ زیرا در عمل موفق به قدردانی نشدم به خاطر آن همه زحماتی که برای من انجام دادید.

امیدوارم که بر من گریه نکنید و اگر هم بر من گریه کردید پنهانی و به خاطر مظلومیت سالار شهیدان حسین بن علی (علیه السلام) گریه کنید؛ زیرا که گریه شما در ظاهر موجب نابودی دشمنان اسلام می‌باشد و در باطن هم اگر به خاطر این که چرا من کشته شده‌ام گریه کنید روح و جسم خود را عذاب می‌دهید. جسم این بنده حقیر امانتی بود که خداوند به شما داد و پس از مدتی آن را با کمال عزت از شما گرفت. دستانتان را به سوی آسمان بلند کنید و از خداوند تبارک و تعالی تشکر کنید که فرزندان در این اواخر عمر در راه اسلام کشته شد و در راه‌های ناپسند منحرف نشد. در وجودتان نسبت به شهادت من ضعف و زبونی قرار ندهید. مبادا! به خاطر بحث‌های زشت مردم و گفت و شنوهای آنها زندگی خود را لکه‌دار کنید.



شهید حسین فرزندگان: دبیرستان امام صادق (علیه السلام) - ۱۸ ساله
پدر و مادرم! خود با چنگ زدن به ریسمان الهی دیگران را به وحدت دعوت کنید.

شهید احمد ملک محمدی: ۱۸ ساله
با سلام به حضور محترم پدر و مادر عزیزم که سال‌ها زحمت کشیدند، شب و روز برای ما تا به این سن و سال رسیده‌ایم.

شهید خلیل ملکی: ۱۴ ساله
شما اصلاً برای من نگریید که بسیار ناراحت خواهم شد.
مادر جان! اگر شهید شدم با رشادت بگو که من قربان اسلام و قوانین پرتو افکن آنم.
بگو که همچون آینه بود.
بگو من مادر شهیدم و از شهادت پسرم مسرورم.

شهید سید مصطفی خادمی: مدرسه انقلاب اسلامی - ۱۷ ساله
پدرم! درود خدا بر تو باد که با امضا نمودن رضایت‌نامه برای من در حقیقت شهادت‌نامه مرا امضا نمودی.
مادرم! چون کوه استوار باش و فکر مکن که جوانت از دنیا رفته! بگو که آیا دین خدا زنده می‌ماند یا خیر؟!
مادرم! مبادا از مرگ من ناراحت شوی و از آمدن علی به جبهه جلوگیری کنی! مادرم! به خدا قسم اسلام خیلی مظلوم است.



شهید محمدرضا ملک شاهی: ۱۶ ساله

سلام مرا از این خاک‌های گرم خوزستان ای مادرم! بپذیر و امیدوارم بعد از من راه مرا ادامه بدهی.

شهید سعید خرم‌نژاد: دبیرستان هدایتی - ۱۶ ساله

ای پدر! ای مادر! امیدوارم که اگر این فرزند کوچک‌تان لیاقت شهادت را داشت و شهید شد، پس از شهادت او غم به دل مگیرید و بلکه باید فکر کنید که من عروسی کرده‌ام خودتان می‌دانید که من چقدر عاشق شهادت بودم.

آن دو ماهی که در غرب بودم نمی‌دانید که چه اثر عجیبی در من گذاشت. وقتی آن برادر هم‌رزم طلبه آن آیه‌های زیبای قرآن را در دفترم یادداشت می‌کرد، اشک در چشم‌هایم حلقه می‌زد که چرا من زودتر این آیه‌ها را یاد نگرفتم.

شهید محمدحسین دهقانی تفتی: ۱۷ ساله

گوش کن ای مادر! از پشت سنگر وصیت‌نامه می‌نویسم؛ با چشمان تر. اول سلام به روی ماهت. دوم قسم به قلب پاکت؛ برای من نگران نباش. هوای تو، توی قلبم می‌زند پر.

شب‌ها که خواب ندارم، ترا تو خواب می‌بینم
از غنچه‌های سنگر گل فشنگ می‌چینم



شهید مهدی دانش: ۱۶ ساله

پدر و مادر عزیزم! از این که نافرمانی شما را کردم پشیمانم و از این که محبت‌های شما را با بدی پاسخ دادم شرمسارم. امیدوارم با بزرگواری که در شما سراغ دارم مرا ببخشید و در آخر از همه شما عزیزان خداحافظی می‌کنم و شما را به خدا می‌سپارم.

شهید محمد حسین حسین پور علوی: آیت‌الله کاشانی - ۱۹ ساله

اما مادرم! غمخوار زندگی‌ام! ای که درس شهامت، شجاعت و شهادت‌م دادی! دوست دارم بعد از شهادت‌م ناراحت نباشی و چون زینب (سلام‌الله علیها) بعد از مرگم مبلغ راهم باشی.

دوست دارم که به مردم بگویی فرزندم راه امام حسین (سلام‌الله علیه) را پیمود. خونش که رنگین‌تر از علی‌اکبر و علی‌اصغر حسین (سلام‌الله علیهم) و قاسم‌بن‌حسن (سلام‌الله علیه) که نبود.

دوست دارم که بعد از مرگم گریه نکنی؛ چرا که امام عزیزمان هم در سوگ فرزندش گریه نکرد؛ چرا که می‌دانست که رضای خدا شامل اوست.

شهید حبیب جهاندار: ۱۷ ساله

اگر من شهید شدم توصیه می‌کنم که به مادرم بگویید که گریه نکند؛ زیرا او باید زینب‌وار سختی‌ها را تحمل کند و افتخار کند که فرزندى داشته که بتواند در راه دین و خدا جان بدهد. از پدرم به خاطر نافرمانی - هایى که کرده‌ام عذر بخواهید و بگویید که مرا ببخشند.



شهید غلامحسین رجایی هرندی: ۲۰ ساله

مادرم! عروسی من در جبهه و عروس من شهادت، صدای غرش گلوله توپ و خمپاره عقد مرا خواهند خواند و با پوششی از خون گرم و سرخ خود را برای معشوقم آرایش خواهم کرد.

در غلغله شادی مسلسل‌ها و این نقل سربی در حجله عروسم شهادت را به آغوش خواهم کشید و همه تشییع‌کنندگان که با مشت‌های گره کرده مرا به منزل گاه عشق بدرقه خواهند کرد.

شهید سید محمد جواد جوادزادگان: ۱۷ ساله

پدر و مادر عزیزم! حالا که من در راه حق قدم برداشته‌ام و در این راه تنها آرزویم پیروزی و شهادت در راه اسلام بوده، خواهشمندم که دشمن را با گریه و سیاهپوشی خود خرسند و خوشحال ننمایید.

شهید حسن حاج غفاری: ۱۷ ساله

پدر و مادر عزیزم! من بنا به فرمان خداوند و بنا به مسئولیتی که داشتم برای رضای خدا و برای نابودی دشمنان اسلام به جنگ کفار رفتم تا بتوانم کمی برای اسلام کمک کرده باشم و خدا را از خود راضی و خشنود کنم.

پدر و مادر عزیزم! من از شما می‌خواهم که مرا ببخشید؛ چون ممکن است دیگر همدیگر را نبینیم.

ای مادر! کوه باش و چون کوه استقامت کن. لحظه‌ای از نام و یاد خدا غافل مباش. در راه دین بکوش که هر چه بکوشی کم است.



شهید فیروز کریمی زerkانی: ۱۸ ساله

با سلام خدمت پدر بزرگوام که از او به خاطر زحماتی که برای من کشیده سپاسگزارم و امیدوارم از من گله‌ای نداشته باشد. پدرجان! حتماً این جمله را شنیده‌ای که می‌گویند: آنان که رفتند کاری حسینی کردند و آنان که ماندند باید کاری زینبی کنند و الا یزیدی‌اند. بله ما که رفتیم و شما باید ادامه‌دهنده راه همه شهیدان باشید و از خون پاک شهیدان پاسداری کنید.

شهید احمد رضوانی مقام: ۱۹ ساله

مادر جان! تو برای من گریه و بی‌تابی نکن و برای اطلاع از خبر من به سپاه مراجعه نکنید. و پدرم هم همین طور. و هر ۶ روز یک‌بار کاغذ می‌دهم و هر ۱۰ روز یک‌بار تلفن برای شما می‌زنم.

شهید خالد محلاتی: دبیرستان امام صادق (علیه السلام) - ۱۸ ساله

پدر و مادر عزیزم! می‌دانم در طول این عمر کوتاها، کم توانستم در خدمت شما باشم و انشاءالله که مرا حلال خواهید کرد.

شهید حسن موحدی: دبیرستان صدر - ۱۷ ساله

مادر عزیزم! چون در راهی قدم نهادم که راه حق است و تو بهترین مشوق من در این راه بودی، خدا را شکر می‌نمایم و توفیق روز افزون شما و پدر گرامی را از خداوند خواهانم.



شهید محمد غلامی: ۱۷ ساله

ای پدر و مادر و خواهران و برادرانم! از جانب من از دوستان و آشنایان حالیت بطلبید و از خداوند برایم طلب مغفرت کنید.

شهید مراد علی علایی کنده: ۱۳ ساله

مادر جان! بعد از شنیدن خبر مرگ من خواهش می‌کنم اشک نریز؛ زیرا امام بزرگوارمان در سوگ فرزندش اشک نریخت؛ چون می‌دانست رضای خداوند در این امر می‌باشد.

مبادا مادر کفران کنی لطف خدایی را.

مبادا کم کنی از شکرهای خود.

مبادا که اجر خود را کم کنی مادر.

مبادا صبر تو شیطان برد مادر.

شهید علیرضا ناهیدی: مدرسه شهید ابراهیم ابراهیمی - ۱۸ ساله

ای پدر بزرگوار که کشاورزی، با دستت سیب زمینی کشت کن، (تا برای) برادرانمان در بسیج مستضعفین قم به مصرف برسد و مقداری از عایدات کشاورزی خود را صرف راهپیمایی روز قدس روز نجات مسلمین از صهیونیسم بین‌المللی کن.

پس از این که شهید شدم برادرم احمد را به راه من آماده کن و خواهرم را برای خدمت در سپاه پاسداران بفرست.



شهید علی اصغر همراهی: ۱۹ ساله

پدرجان و مادر جان! درود و سلام بر شما که با غلبه بر احساس پدران و مادرانه‌ات پیروز شدی و فرزندت را روانه میدان نبرد کفار و مسلمین کردید و بعد از خبر شهید شدنم از همه خواهش می‌کنم که در سوگ من ننشینند. می‌دانم که عاطفه شما جلوگیری از عزاداری شما نمی‌شود؛ ولی سعی کنید اگر می‌خواهید که روح ما آسوده خاطر شود به هم دیگر تبریک بگویید.

آری، خدا به شما امانتی داده و موقع لزوم از شما پس می‌گیرد. وانگهی این مسأله تنها برای شما و من نیست؛ بلکه برای همه می‌باشد.

شهید فیروز کریمی زرکانی: ۱۸ ساله

شما تنها مادری نیستی که فرزندش را از دست داده؛ این گونه مادرها زیاد هستند و خدا به شما و تمام مادران صبر عنایت کند. سلام به مادرم. عزیزترین کسی که خیلی دوستش دارم. مادر! تو برای من زحماتی را متحمل شده‌اید که هیچ کس دیگر نمی‌توانست این زحمات را متحمل شود. مادر! تو شب‌های زیادی را تا صبح کنارم بودی و از من مراقبت می‌کردی. مادر! تو از من جدا نمی‌شدی و مرا ترک نمی‌کردی. می‌دانم که حالا دوری من برای تو سخت است؛ چون ۱۸ سال تمام زجر کشیدی تا مرا به این دوران رساندی. اگر تو نبودی من هم‌اکنون این وصیت‌نامه را نمی‌نوشتم. تو بودی که با مراقبت و با متحمل شدن زحمات بسیار مرا بزرگ کردی و تحویل اجتماع دادی. می‌دانم که دلت برای من تنگ خواهد شد و شب و روز به فکر من



هستی. شب‌ها از دوری من خوابت نمی‌برد. مادر! من هم دلم برایت تنگ خواهد شد و دوری تو را نمی‌توانم تحمل کنم. امیدوارم که از من راضی باشی. در عوض خوبی‌های تو، من به تو بدی کردم. از کرده‌هایم پشیمانم و امیدوارم که مرا ببخشی. مادر! زیاد هم برای من نگران نباش؛ زیرا که من جایم خوب است و نزد پروردگار خودم روزی می‌خورم. شاید شنیده باشی این آیه را که می‌گوید: (ولا تحسبن الذين قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون) گمان نکنید که آنان که در راه خدا جهاد کردند و کشته شدند مرده‌اند؛ بلکه آنان زنده‌اند و نزد خدای خویش روزی می‌خورند. امیدوارم که خدا از سر گناهان ما بگذرد و ما در بهشت ابدی همدیگر را ملاقات کنیم. و مادر! این را بدان که خدا دارد ما را در این دنیای بی-ارزش امتحان می‌کند و هر کس اعمالش زشت باشد و مرتکب خلاف شده باشد به جزای خویش می‌رساند و هر کس در این دنیا خوبی کرده و اعمال صحیح انجام داده باشد، پاداش می‌دهد. پس مادر سعی کن که کارهای خود را برای رضایت خدا انجام دهی و مرتکب اشتباه نشوی تا در آن دنیا یکدیگر را زیارت کنیم. مادر! دیگر صحبتی ندارم فقط امیدوارم که بدی‌های مرا ببخشی تا خیالم از هر سو راحت باشد و هیچ‌گونه ناراحتی نداشته باشم. از زحماتی که برای من کشیدی از تو سپاسگزارم.

شهید حسن محمدی مبارک‌آبادی: ۱۷ ساله

از پدر و مادر می‌خواهم که با صبر و شکیبایی نبودنم را متحمل شوند و همیشه دعا به جان امام بکنند.



شهید سید محمد جعفری تنها: ۱۵ ساله

پدر عزیزم! برای من گریه نکن؛ چون که من امانتی بودم در دست تو که خداوند این امانت را از تو پس گرفت و می‌دانم که برایم گریه نمی‌کنی. پدر عزیزم! مادر و برادرانم را دلداری بده و بگو که شهیدان زنده‌اند. پدر عزیزم! هر کس لیاقت شهادت را ندارد و همان طور که خداوند در یک حدیث قدسی می‌فرماید: (من طلبنی وجدنی عرفنی، و من عرفنی احبنی و من احبنی عشقنی و من عشقنی عشقته و من عشقته قتلته و من قتلته فعلی دیه و من علی دیه فانادیه.) آن کس که مرا طلب کند می‌یابد، آن کس که مرا یافت مرا می‌شناسد، آن کس که مرا شناخت دوستم می‌دارد، آن کس که دوستم داشت به من عشق می‌ورزد، آن کس که به من عشق ورزید من نیز به او عشق می‌ورزم، آن کس که به او عشق ورزیدم می‌کشم و آن کس را که من بکشم خونبهایش بر من واجب است پس من خودم خون‌بهای او هستم. مادر عزیزم! چند کلمه سخن هم با تو دارم و سختم این است که مانند حضرت زینب (علیها السلام) مثل کوه استوار باش و برایم گریه مکن؛ چون که منافقان از گریه تو شاد می‌شوند و اگر خواستی گریه کنی برای مظلومی امام حسین (علیه السلام) گریه کن و برای علی اکبر حسین (علیه السلام) گریه کن. من راضی نیستم حتی به خاطر من یک قطره اشک بریزی.

شهید سید جواد کربلایی حسینی: دبیرستان هدایتی - ۱۹ ساله

ای مادرم! دوست دارم برایم در خلوت گریه کنی و هیچ کس از خواهران و دیگران از این بابت مطلع نشوند.



شهید محمدحسن تقوی آزاد: ۱۸ ساله

پدر و مادر گرامی! درود بر شما، درود بر شما پدر و مادری که در آن هنگامی که من از شما تقاضای رضایت‌نامه برای اعزام به جبهه حق علیه باطل کردم شما با میل و رغبت کامل رضایت خودتان را ابراز داشتید.

من از شما والدین پس از آن که زحمات زیادی را برایم کشیده‌اید، کمال تشکر را می‌کنم و از آن که نتوانستم جبران زحمات پر رنج شما را بکنم، بسیار متأسفم. من از شما والدین حلالیت می‌طلبم.

شهید محمدتقی کلهری: دبیرستان امام صادق(علیه السلام) - ۲۰ ساله

ای پدر و مادر عزیز! می‌دانم که برای شما فرزند خوبی نبودم. بنا به گفته خودتان هیچ وقت از من دل خوشی نداشتید؛ ولی از شما می‌خواهم که شما همین طور که تا به حال برایم پدر و مادر خوبی بوده‌اید حالا هم رحم کنید و مرا حلال کنید تا برای من فشار قبر نباشد و یا حداقل کم باشد.

شهید مهدی عسگری: مدرسه کسایی روستای فردو - ۱۶ ساله

پدر عزیزم! می‌دانم که نقش مهمی در پرورش من داشتی، می‌خواهم که مرا ببخشی و از تو مادر عزیزم می‌خواهم که بعد از شهادتم برایم گریه و زاری نکنی که روح مرا عذاب می‌دهد و دل دشمنان را شاد می‌کند ... مادر عزیز مرا ببخش و برایم دعا کن.



شهید عباس یزدانی: ۱۷ ساله

در ابتدا باید از مادر بزرگواریم کمال تشکر را بجا بیاورم؛ چرا که خود خوب می‌دانم هرگز نخواهم توانست جبران زحمات او را کنم. مادر عزیزم! از تو می‌خواهم که از من راضی باشی؛ چون من تنها به وظیفه‌ام عمل کردم.

مادر جان! دنیا بی‌ارزش‌ترین و بی‌وفاترین موجودی است که تا به حال دیده‌ام، این همان دنیایی است که روزی در آن حسین (علیه السلام) بر زانوی رسول‌الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نشست بود و روز دیگرش زیر سم اسبان کوفیان. مادر جان! این دنیا همان دنیایی است که در آن حسن (علیه السلام) بر پشت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سوار می‌شد؛ اما در همین دنیا جگرش پاره پاره شد و همان اهل دنیا بدن مبارکش را تیرباران نمودند.

مادر جان! به خدا قسم این دنیا همان دنیایی است که روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) زهرا (علیها السلام) را بوسیده و مادر خود می‌خواند و روز دیگر زهرا (علیها السلام) را بین در و دیوار ... به خدا از گفتنش خجالت دارم. آری، مادر! این همان دنیایی است که علی (علیه السلام) در آن بر شانه پیامبر رفت و هنگام دیگر وی را روی زمین می‌کشیدند آن هم برای تصاحب حقیقت، و زهرایش (علیها السلام) را جلوی چشمانش سیلی زدند و روز دیگر در محراب عبادت محاسنش را به خون سرش خضاب کردند. این دنیا همان است که عباس (علیه السلام) را بدون دست پذیرفت. علی اکبر (علیه السلام) را با فرق و سینه شکافته پذیرفت. گلوی بریده‌ی علی اصغر (علیه السلام) را قبول کرد و بدن تکه تکه شده‌ی قاسم (علیه السلام) و بی‌سری حسین (علیه السلام) را دید و متلاشی نشد.



مادر جان! آیا از این‌ها که گفتم نزد خدا عزیزتر می‌شناسی؟! از رسول‌الله نزد خدا عزیزتر کیست؟ که این دنیا با او آن چنان کرد.
مادر جان! با یاد این چیزها آن قدر به این دنیا بدبین شده‌ام که سخت‌ترین آزمایش خدا برای من این است که در آن بمانم و آن قدر مشتاق دیدار خدایم که بالاترین عذاب برای من دوری او است.
مادر جان! با این همه، باز هم می‌خواهی اینجا بمانم؟ آیا می‌خواهی لقای خدا را به لذت دنیوی بفروشم؟ آیا می‌خواهی به جای دیدن روی حسین (علیه السلام)، روی این فاسقان و فاسدان را ببینم؟
مادر جان! من از این دنیا هیچ نمی‌خواهم و نمی‌خواهم او هم از من چیزی بخواهد.

مادر جان! به خدا قسم می‌خواهم هنگام شهادت سر نداشته باشم مثل حسین (علیه السلام)، دست نداشته باشم مثل عباس (علیه السلام)، بدنم مثل قاسم (علیه السلام) تکه تکه باشد، سینه‌ام مثل زهرا (علیها السلام) سوراخ شده باشد. من می‌خواهم وقتی به حضورشان می‌رسم مثل خودشان باشم.

مادر جان! برای شما صبوری زینب (علیها السلام) گونه از خدا خواستارم. می‌دانی که زینب (علیها السلام) چقدر صبر کرد؛ آن قدر که صبرِ صبر تمام شد. مادر! بدان اگر صبور باشی در آخرت جزایی خواهی گرفت که تنها به مثل خودت خواهند داد.

مادر جان! دادن فرزند در راه خدا ممکن است سخت باشد؛ اما به جلال و عزت خدا قسم آتش جهنم از آن سخت‌تر است و هیچ بدنی طاقت عذاب آن را ندارد.



شهید محمد فهیمی: مدرسه مهدوی - ۱۷ ساله

امیدوارم که رنج‌هایی که برای بزرگ کردن من کشیده‌ای از خدا بگیری و می‌گیری و از تو می‌خواهم اگر تو را اذیت کرده‌ام مرا ببخشی و حلالم کنی.

و تو ای مادر رنجکشیده‌ام! تو که شب‌ها مرا غمخوار بودی و با رنج و مشقت مرا بزرگ کرده‌ای، امیدوارم اجرت را از خداوند بگیری و حتماً می‌گیری.

امیدوارم که اگر تو را ناراحت کرده‌ام، مرا ببخشی و حلالم کنی.

شهید محسن ناصح: ۲۰ ساله

مادرم! ای مادری که یک عمر به پای من زحمت کشیدی! اینک حسین (علیه السلام) در کربلای دیگر ظهور کرده و قاسم‌ها هستند که به فریاد هل من ناصر ینصرونی حسین (علیه السلام) جواب مثبت می‌دهند و بی‌گمان باید رفت؛ رفتنی که بازگشت آن به خداست؛ زیرا که من عاشقم و خدا فرموده که هر کسی که عاشق من شود من نیز عاشق او می‌شوم و کسی که من عاشق او شدم او را شهید می‌کنم.

آری، تو بودی ای مادرم که شب‌ها در کنار گهواره من می‌نشستی تا من ناراحت نباشم.

و اما ای پدر عزیزم! پدرجان! دست‌های پینه‌بسته‌ات را می‌بوسم و امیدوارم که مرا ببخشی؛ زیرا در حق من محبت‌ها کردی و سعادت نبود که این خدمت‌ها را جبران کنم.



شهید محمد جواد ملک محمدی: ۱۸ ساله

نخست از زحمات طاقت فرسایی که پدر و مادر عزیزم در راه تربیت من متحمل شده‌اند، سپاسگزاری می‌نمایم به ویژه از مادر مهربانم که عمر گرامی خود را سرمایه‌ی تربیت و ادب من نموده است کمال تشکر و قدردانی را دارم.

و از این که گاهی از امر شما سرپیچی و نافرمانی کرده و باعث ناراحتی برای شما شده‌ام عذر می‌خواهم و امیدوارم که مرا ببخشید و حلالم کنید تا در آن دنیا سرافکننده و خجل نباشم.

شهید علی گل وردی: دبیرستان صدر - ۱۹ ساله

پدر و مادرم! یادم نمی‌رود زحمات و مشقاتی را که برای بنده تحمل کردید و امیدوارم که مرا ببخشید و حلال کنید و مبادا در شهادتم گریه کنید. اگر خواستید گریه کنید برای مظلومیت امام حسین (علیه السلام) گریه کنید و باز هم می‌گویم مبادا گریه کنید و از خدا بخواهید که شهادتم را قبول بفرماید.

شهید حسین محمدی کیلوا بی: ۱۷ ساله

پدر و مادر عزیز! من در مکتب حسین (علیه السلام) در جبهه‌ها درس شهادت را گرفتم و آموختم که در نهضت حسین (علیه السلام) باید درس شجاعت را آموخت. از شما می‌خواهم که صابر باشید و در مقابل مشکلات ایستادگی کنید و در هر لحظه امام را دعا کنید و مرا حلال کنید و از جانب من از تمام دوستان و آشنایان خداحافظی کنید.



شهید عبدالله مهرورز: دبیرستان صدوق - ۱۷ ساله

پدرم و مادرم! وصیت‌نامه‌ای که برایتان می‌نویسم و قلبم به الله و تمام فکرم به خدایی است که مرا آفرید و باید در برابر خدای خود زانو خم نمایم و جانم را هدیه اسلام کنم. اوست «الله» هیچ چیز دیگری نمی‌تواند جایگزین او باشد. آری، پدرم و مادرم! من تمام فکرها را کرده‌ام. من در چهارراهی گیر نموده بودم و نمی‌توانستم از کدام راه بروم و راه «الله» را در پیش گرفتم و می‌روم تا بتوانم در برابر خدای خود خدمتی نمایم چنانچه من در برابر خدای خود حتی ذره‌ای نیستم که بتوانم کاری کنم؛ اما می‌روم که شاید خداوند به من قدرتی دهد تا بتوانم خدمتی برای اسلام نمایم.

شهید ابوالفضل هادی زاده: ۱۹ ساله

خدمت پدر و مادرم سلام می‌رسانم آن پدر و مادری که مرا در راه خدا و برای خدا تربیت کردند. امیدوارم از من راضی بوده باشند و در مرگ من گریه نکنند؛ چرا که ما برای خداییم و بسوی او خواهیم رفت.

شهید ماشاالله کدخدایی:

مادر جان! و پدر بزرگوار! امیدوارم که مرا حلال کنید؛ چون که در این مدت من هیچ خوبی در حق شما نکرده‌ام.

مادر جان! و پدر عزیزم! از قول من از تمامی قوم خویشان حلالیت بطلبید و بگویید که مرا حلال کنند.

مادر و پدر و برادران عزیزم! بعد از شهادت من هرگز گریه نکنید.



شهید سید مهدی میرجعفری: دبیرستان صدوق - ۱۸ ساله

پدر و مادر عزیز و بزرگوار! می‌دانم که زحمت بسیار برایم کشیدی و رنج فراوان برده‌اید. می‌خواهم بگویم که من امانتی بیش در نزدتان نبودم و اکنون که وظیفه دفاع از دین در برابر کفر بعثی به صورت یک واجب عیان شده، دیگر صبر را جایز نمی‌دانم؛ لذا با تمامی علاقه و احترامی که به شما و برادران و خواهران خویش دارم، وظیفه را در رفتن به جبهه می‌دانم باشد تا وظیفه خود را به نحو احسن انجام دهم. اگر موفق به نابودی دشمن شدیم که با سربلندی به خدمت خواهیم رسید و چنان چه لیاقت شهادت در راه خدا نصیب شد، به زندگی جاودانی در نزد باری تعالی خواهیم رسید و سعادت ابدی نصیب من شده است.

پدر و مادر عزیز! می‌دانم که به فراق شما در دنیا و نیز برادر و خواهر و دوستان مبتلا می‌شوم؛ ولی در عوض در جهان دیگر بر ارواح اجداد خود رسول خدا و فاطمه زهرا (علیها السلام) و سایر ائمه اطهار (علیهم السلام) همنشین خواهم بود و امیدوارم که بتوانم شفاعت شما را نزد خداوند رسول خدا در روز قیامت انجام دهم.

شهید ابوالفضل حیدریان: دبیرستان آیت‌الله کاشانی - ۱۷ ساله

سلام بر مادر، مادر قهرمانم، کسی که ما را به این سن و سال و قد رسانید و از فرزندش گذشت و او را روانه جبهه ساخت. مادرم! دوست دارم در مرگ خونینم هیچ گریه نکنی و خون شهید گریه ندارد. مادرم! به برادرانم بگو علی‌وار در برابر سختی‌ها و ناملایمت‌ها ایستادگی کنند و علی‌وار راه شهدا ادامه دهند.



شهید عبدالله مهرورز: دبیرستان صدوق - ۱۷ ساله

آری، مادرم! همه ما رفتنی هستیم؛ چون از خاک بوجود آمده‌ایم و به خاک می‌رویم. آن دو همان است که اگر خوبی کنیم در نزد خدا سربلند و اگر خطا نماییم در نزد پیامبران خجلت‌زده خواهیم بود.

مادرم و پدرم! امیدوارم که در سال‌های کودکی از بد رفتاری‌هایی که نمودم مرا ببخشید؛ زیرا من به راه «الله» می‌روم، اگر شهید شدم نمی‌خواهم قطره‌ای اشک برایم بریزید؛ زیرا اشک‌تان تیری است که قلب دوستان حسین (علیه السلام) را می‌شکافد و ذوق شادی است که روح و لب دشمنان حسین (علیه السلام) را می‌گدازد.

مادرم! من می‌دانم که چقدر برایم زحمت کشیده‌ای و چگونه از سر شب در کودکی پای گهواره‌ام می‌نشستی و زمزمه می‌کردی که شاید فرزندانم بخواب فرو رود و از تو متشکرم که مرا در دامن پاکت پرورش دادی و حتی نگذاشتی قدمی خارج از هدف «الله» بیرون نهم. می‌دانم که چگونه مرا بزرگ نموده‌ای و به راه «الله» فرستادی.

مادر جان! مگر من از عل‌اکبر حسین (علیه السلام) عزیزتر هستم که چگونه در میدان جنگ به شهادت رسید.

پدرم! من در برابر خداوند مسئولیتی دارم که امیدوارم با موفقیت مسئولیتی که به عهده من گذاشته شده، بتوانم انجام دهم تا شاید خداوند از سر تقصیرات من بگذرد.

آری، پدرم و مادرم! اگر اسلام‌مان نیرو بخواد که نباید از آمریکا و شوروی نیرو بگیرد، پس باید ما برویم و کشته شویم تا کشورهای زورگو بر ما حکومت نکند.



شهید حسین محمدی: ۱۸ ساله

اما پدرم! نمی‌دانم با چه زبانی و یا با چه وسیله‌ای قدر زحمات شما را جبران کنم که زبانم قاصر است و وسیله‌ای آن چنانی برای جبران سختی‌های شما ندارم.

اما پدر و مادر گرانقدرم! از شما بسیار عذر می‌خواهم از جهت اذیت‌های بی‌شماری که به شما کرده‌ام و امیدوارم که به بزرگی و بزرگواری خودتان آنها را ببخشید.

ای مادرم! می‌دانم که خیلی به شما ظلم نموده و قدر زحمات بی‌شمار شما را ندانسته که همه آنها از روی جهالت و نادانی بوده و نه چیز دیگر. ای مادرم! نکند که در غیاب من غم و غصه بخوری که می‌دانم تاب و تحمل نبود من را نداری؛ اما باید در روز قیامت جواب حضرت زینب(علیها السلام) را بدهید که تحمل ۷۲ تن شهید را نمود.

شهید سید جواد کربلایی حسینی: دبیرستان هدایتی - ۱۹ ساله

پدر یکی از علائم اعتقاد به معاد صبر و استقامت می‌باشد، لذا شما صبر را پیشه کنید و با صبر بر دهان یاوه‌گویان بزنید. انشاءالله. خدا نیز از آنها راضی نباشد؛ چرا که آنها کور هستند.

شهید منصور کارکوب زاده: ۱۶ ساله

مادر و پدرم! امیدوارم مرا حلال کنید و ببخشید و با کشته شدنم لحظه - ای غم در دل راه ندهید؛ زیرا ناراحتی شما باعث خوشحالی دشمنان اسلام و صبر و تحمل شما مشقت محکمی بر دهان دشمنان می‌شود.



شهید جلیل قاسمیان: ۲۲ ساله

من نتوانستم زحمات شما را جبران کنم و همیشه از شما دور بودم و شما در انتظار من ناراحت بودید؛ ولی از شما می‌خواهم که اگر من لیاقت مردن را به دست آوردم صبر را پیشه خود نموده و همیشه خدا را به نظر بیاورید که تحمل بسیار آسان است.

شهید احمد ملک محمدی: ۱۸ ساله

پدرم! از شهادت من هیچ گونه ناراحت نشوید. شما باید خوشحال باشید برای این که فرزندت را در راه خدا دادی ما یک روز به دنیا می‌آییم و یک روز هم باید از دنیا برویم پس چه بهتر که در راه خدا شهید شویم. حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: به خدای کعبه که رستگار شدم. و همه انبیای ما از خدا طلب شهادت می‌کردند و همه آنها به درجه شهادت نائل آمده‌اند. پس ما هم چه خوب که راه انبیا و امامان را ادامه دهیم. ای پدر و مادرم! و ای برادر و خواهرم! وقتی که من شهید شوم برای من گریه و زاری نکنید. اگر خواستید گریه کنید برای سیدالشهداء (علیه السلام) گریه کنید.

شهید محمد علمایی کوپایی: دبیرستان امام صادق (علیه السلام) - ۱۹ ساله

از خداوند متعال می‌خواهم که پدر و مادرم را در پناه اسلام، صحیح و سالم نگه دارد تا بتوانند دین خود را به اسلام عزیز با رهنمودهای امام - شان ادا کند.



شهید سید جواد کربلایی حسینی: دبیرستان هدایتی - ۱۹ ساله

پدر و مادرم آنچه برای تان می نویسم بدون تعارف و از ته قلب می باشد. ای والدین بسیار عزیزم! می دانم و می دانید و خدا نیز گواه بوده که چه بی نهایت برایم زحمت کشیده اید. چه غصه ها و چه غم ها و چه رنج ها که در مسیر بزرگ شدنم متحمل شده اید.

ای پدر و مادرم! خدا می داند که الان تنم می لرزد و چشمانم حاوی اشک هاست! می گویم چگونه اظهار تشکر و لطف از شما بکنم؟! چگونه می توان عزیزانی را در مدت های طولانی رنج و زحمت داد و در آخر از آنها معذرت خواست؛ ولیکن می دانم که با این همه آزار و اذیت ها شما مرا دوست دارید و می بخشید. آری، این لطف و مزیت را خداوند به بزرگی خود در بین والدین و فرزندان شان مقرر نموده و از این بابت از خداوند خیلی ممنون و اظهار تشکر می نمایم.

پدر و مادر! من می دانم که از دست رفتن فرزندان چقدر برای تان مشکل است و می دانم این امتحان چقدر ناراحت تان می کند. من نمی گویم گریه نکنید؛ ولی خواهش می کنم زیاد ناراحت نشوید؛ زیرا ناراحتی شما باعث افسردگی ملتی می شود که هر روزش عاشورا است و هر روز ده ها فرزند برومند و گنجینه انقلاب از دستش می رود.

مادر و پدر و خواهران و برادرانم! از دست رفتن من هم آن قدر ناراحتی ندارد؛ زیرا همه رزمندگان اسلام فرزندان و برادران تان هستند و شما باید افتخار کنید که خداوند این چنین از شما راضی است و این طور پسران را نزد خود می خواند.



پدر و مادرم! از این که نتوانستم زحمات‌تان را جبران کنم و باعث رنجش شما شدم معذرت می‌خواهم. و امیدوارم که خداوند صبر و مرحمتش بر شما عنایت بفرماید.

شهید نصرالله اکبری عسکرانی: ۱۶ ساله

از پدر عزیزم و مادر بزرگوام که در پروراندن اخلاق مکتبی من فوق العاده کوشیده‌اند و راه را برای من باز کرده تا که شهادت را دریابم، سپاسگذارم و از آنها می‌خواهم که هر نوع ظلمی در مورد آنها روا داشته‌ام، ببخشند.

شهید حسن علی بابایی: ۱۶ ساله

ای مادر مهربان و ای پدر بزرگوار و ای خواهر مهربانم! خواهش می‌کنم که برایم گریه نکنید و می‌دانم که نمی‌کنید؛ اما صبر در راه خداوند اجر عظیمی به شما خواهد داد.

شهید منصور باقری: دبیرستان صدوق - ۱۸ ساله

پدر و مادر عزیزم! من شما را خیلی اذیت کردم. امیدوارم که مرا ببخشید و از دست من راضی شوید.
پدرم و مادرم! قول می‌دهم اگر من شهید شدم، به بهشت وارد نشوم تا این که با هم وارد بهشت شویم.



شهید محمد بیطرفان: هنرستان فنی قدس - ۱۶ ساله

مادر جان! نمی دانم چطور از تو به خاطر رنج‌هایی که برایم کشیده‌ای و می‌کشی تشکر کنم. فقط امیدوارم که خدا یک قدرت و ایمان قوی اعطا فرماید. و باز امیدوارم که مرا به مهر مادریت ببخشی.

شهید حسن علی بابایی: ۱۶ ساله

از پدر و مادر و خواهران و برادران می‌خواهم که در تشییع جنازه‌ی من فقط ذکر خدا را داشته باشند و فقط الله اکبر را تکرار کنند.

شهید سید جواد کربلایی حسینی: دبیرستان هدایتی - ۱۹ ساله

ای پدرم! ای اسوه صبر و پیرو راه حسین (علیه السلام)! انشاءالله که از دست من راضی هستی هر چند که من با شما خوب تا نکردم و همیشه باعث ناراحتی و نگرانی شما بوده‌ام.

پدرم! درست است که در بزرگ شدن من زحمات و مشکلات گوناگون را متحمل شده‌اید و در راه تربیتم سعی و کوشش فراوان نموده‌اید. انشاءالله که مرا ببخشید تا هم خدا خوشحال شود و هم من.

و اما مادر! ای اسوه تقوا! ای کسی که در راه تربیت و بزرگ شدن فرزندت رنج‌ها و شقاوت فراوان را زیر پا گذاشته‌ای و من را به این سن نوجوانی رساندی. من با شما خیلی بدی کردم. شما را خیلی اذیت کردم. آزارم همواره نصیب شما می‌شد. من همواره باعث غمگینی و ایجاد ناراحتی برای شما بودم. امیدوارم مرا مورد عفو قرار بدهید.



شهید خلیل ملکی: ۱۴ ساله

پدرجان و مادر جان! نمی‌دانی که چقدر از لطف‌تان ممنون هستم که با رضایت کامل مرا به جبهه فرستادید و نمی‌دانید که چقدر در پیش خدا عزیز و محترم هستید. آری، خداوند از شما بسیار خشنود است. پدر و مادر عزیزم! من می‌دانم که در طول زندگی‌ام به شما زحمتهای زیادی داده‌ام؛ ولی برای آخرین بار از شما طلب مغفرت گناهایی که در این مدت کرده‌ام و شما را اذیت داده‌ام، خواهانم. آری، شما در محیطی بسیار گرم و محیطی مذهبی مرا در آغوش‌تان پروراندید و چون ناموس مملکت و همچنین امنیت مسلمین در خطر بود مرا روانه جبهه نمودید و من بر این کار خود می‌بالم که جزیی از اجزای به خون خفتگان جنگ هستم.

شهید حیدر نعمت‌اللهی: ۱۸ ساله

امیدوارم پدر و مادرم مرا ببخشند و شیر و غذایی را که صرف من کردند، حلال کنند.

شهید محمد کارگر شورکی: مدرسه فردوسی - ۱۷ ساله

پدر و مادر عزیزم! هیچ موقع برای من گریه نکنید؛ بلکه شما می‌توانید با گریه نکردن روحیه‌ای به امام و یارانش بدهید.



شهید ناصر بخشی‌نیا: ۱۹ ساله

مادرم! زینب‌وار و با استقامت باش که چنین سعادت‌ی نصیب شما گشته است.

شهید سید مهدی طاهری: دبیرستان امام صادق (علیه السلام) - ۱۹ ساله

من هیچ‌گاه نمی‌توانم نقش پدر و مادرم در راه تربیت خودم نادیده انگارم. چه روزها که با مادرم می‌نشستیم او از تجارب زندگی و خاطرات تلخش برایم می‌گفت و از زندگی پدر بزرگم تعریف می‌کرد و من در مقابل خدماتی که این دو انسان گرامی برای من انجام داده‌اند بسیار شرم‌منده و خاضع و کوچک‌تر از آن هستم که از آنها تشکر کنم؛ بلکه اجر آنها با خداوند بزرگ و صاحب این جهان عظیم است و از خداوند توانا آمرزش آنها را خواهانم. تا آخرین لحظات به یاد آنها خواهم بود و به یاد تمامی پدر و مادرهایی که در انتظار فرزندان خود هستند.

پدر و مادر عزیزم! دلم می‌خواست می‌فهمیدید که چقدر من دوست‌تان دارم و از شما می‌خواهم که در حق من این لطف را روا دارید که از آزار و اذیت‌های که در حق‌تان کرده‌ام، درگذرید که اگر شما نگذردید، خداوند هرگز نخواهد گذشت.

شهید محمد تقی امین: دبیرستان صدوق - ۱۷ ساله

از پدر و مادرم حالیت می‌طلبم و از آنها می‌خواهم که مرا ببخشند. نمی‌گویم گریه نکنند؛ ولی طوری نباشد که باعث ناراحتی‌شان شود؛ چون شهادت آرزوی من است.



شهید حسین مالکی نژاد: مدرسه حافظ - ۱۷ ساله

پدر و مادرم عزیزم! من به شما افتخار می‌کردم که مذهبی و در خط اسلام و انقلاب بودید. مادرم! من خوشحال بودم که تو مجری قرآن بودی و در آن ماه پرفضیلت رمضان با دهان روزه برای اهالی محل قرآن و دعا می‌خواندی؛ ولی من در طول زندگی فرزند خوبی برای شما نبودم و از شما می‌خواهم که مرا ببخشید و حلال کنید.

شهید حسین بابایی مقدم: ۱۷ ساله

پدر و مادر و خواهران عزیز! اگر من به شما بد کردم شما مرا ببخشید و از تمام همسایگان حلالیت بطلبید و به آنها بگویید که آنها هم فرزندان خود را به جبهه‌های جنگ حق علیه کافر بفرستند.

پدر و مادر عزیزم! من از شما خیلی ممنون و متشکرم که به من اجازه دادید که به جبهه جنگ بروم و علیه کفر بعثی بجنگم و این امانتی که چند سال، پیش شما بوده است به صاحب بزرگوارش؛ خداوند متعال باز گردد.

پدر و مادر عزیزم! خوشحال باشید که سعادت است برای شما که فرزندان در راه دین خدا فدا شد و از خون او و تمام شهیدان به خون غلطان درخت بزرگ و تنومند اسلام آبیاری می‌شود. باید افتخار کنید که چنین فرزندی تحویل جامعه اسلامی داده‌اید که با دل و جان حاضر است که در راه خدا و اسلام بجنگد.



شهید محسن عسگری: ۱۶ ساله

ای پدر بزرگوارم! شما بزرگوار برای من خیلی زحمت کشیدی؛ سرپرستی واقعاً دانا و آگاه بودی، هرگز نگذاشتی که من از صراط مستقیم منحرف شوم و از هوای نفس تبعیت کنم و موجب شدی که من نفس اماره را دفع کنم. مرا با تعالیم اسلام و فرایض قرآنی آشنا ساختی. به دریافت علم تشویق کردی و سوق دادی.

آری خط و مشی خدایی به من نشان دادی. در این راه به هدف والایم رسیدم یعنی الله. من به الله رسیدم و او را دیدار نمودم، شهید نظر می‌کند به وجه‌الله. از شهادت من هرگز ناراحت نشوید، زیرا که شهادت از بین رفتن نیست.

مادر جان! تو برای من زحمتهای بسیار کشیدی، ۹ ماه مرا در شکم پر مهرت حمل نمودی، بعد با شیر سوزان محبتت مرا بزرگ نمودی. در این اثنا به من مسائل مهم آموختی. مرا تربیت نمودی. من از تمام زحمات و رنج‌هایت تشکر و قدردانی می‌کنم.

مادر جان! برای من گریه نکن چون که من نمی‌میرم؛ بلکه باز زندگی ابدی شروع می‌کنم، حتی باید خیلی خندان باشی که امانتی را که خدای منان به تو عطا نموده بود، به سلامتی باز پس دادی و امتحان خود را به نحو احسن پس دادی و این که در روز قیامت در نزد فاطمه (سلام الله علیها) بهترین بانوی طبیعت و ماوراء طبیعت زنان جهان کمی روسفید هستی و سرت را خجلانانه به پایین نمی‌اندازی، زیرا که فرزندت راه حسین (سلام الله علیه) او را رفته و نهضت او را ادامه داده.



شهید محمدعلی هادی: دبیرستان امام صادق (علیه السلام) - ۱۸ ساله
مادرم! ای قلب من! کوه باش و همچو کوه مقاوم و استوار باش و
لحظه‌ای سستی به خود راه مده و در شهادتم ناراحت مباش.

شهید ابوالفضل قنبریان: ۱۸ ساله
پدر و مادر مهربانم! امیدوارم که برای شما یک فرزند نیکو و صالح بوده
باشم.

شهید محمدعلی هادی: دبیرستان امام صادق (علیه السلام) - ۱۸ ساله
مادر جان! گرچه می‌خواستم یک بار دیگر رخسارت را ببینم؛ اما در عوض
در سر سفره بهشت مهمانت می‌کنم.
مادر جان! کنار حوض کوثر منتظرت هستم. مادر جان! مرا حلال کن.
من در دنیا که نتوانستم جبران زحمات را بکنم، ان شاءالله با شهادتم
کاری کرده باشم و پیش زینب (سلام الله علیها) رو سفید باشم.
مادر جان! مرا از دعای خیر فراموش نکن.
مادر جان! من رفتم تا به حسین (علیه السلام) بپیوندم. از این به بعد تو
هستی و کوله‌بار سنگینی از پیام خون ما.

مادر جان! نگاه مصمم تو روحم را آرامش می‌بخشید. اگر زحمات زیادی
برایم کشیدی، امروز نونهالت به بار نشسته و به حیات پیوسته است. پدر!
ای نور دیده‌های من! می‌دانم که فراغ من بار سنگینی بر دوش تو نهاده
است؛ اما این را هم می‌دانم که قامت استوار و مردانه، تو را تاب و توان
بیش از این است؛ چرا که پیش از این حلم و شجاعت تحسین برانگیزت



را دیده‌ام و می‌دانم که تو چگونه فرزندت را ابراهیم‌وار روانه مسلخ عشق می‌کنی. می‌دانم که بعد از شهادتم با قامت مردانه از پای نخواهی نشست و چونان مسلم بن عقیل (علیه السلام) و حبیب بن مظاهر به میدان خواهی آمد تا خون شهیدان را پاس داری.

شهید مهدی عسگری: مدرسه کسایی روستای فردو - ۱۶ ساله

پدر جان و مادر جان! در این مدت عمر اذیت‌هایی که به شما کرده‌ام عاجزانه می‌خواهم که مرا حلال کنید؛ چون نمی‌دانم که چگونه زحمات شما را جبران کنم.

شهید ابوالفضل ماهرخ: ۱۵ ساله

پدر و مادر عزیزم که نور چشم‌های من هستید و خواهید بود! از این که برایتان زحمت کشیده‌ام، تشکر می‌کنم و خوشا به سعادت پدر و مادر شهدا که چنین فرزندان‌تان تحویل اسلام و قرآن می‌دهند.

ای پدر و مادر! مرا دعا کنید که خداوند از گناهان ما بگذرد و بداند مالی که خدا به شما داده بود، به او عطا کردید. مبادا فکر کنید که شما بودید و فرزندان شهید شده است، زیرا مادری که که چهار فرزندش شهید شده و ... اما در این صورت خدا را شکر می‌کند. و از شما می‌خواهم خدا را شکر کنید که فرزند شما در راه خدا شهید شده است و افتخار کنید، زیرا همه می‌میرند و مرگ برای همه هست، فرقی ندارد؛ جوان و پیر و بچه باشد، نمی‌شناسد، پس چه مرگی بهتر از شهادت است.



شهید مجید وفایی: دبیرستان صدوق - ۱۶ ساله

پدر و مادرم عزیزم! ای عزیزانی که به خاطر بزرگ نمودن من زحمت-های بسیاری را متحمل شدید! از شهادت من هیچ ناراحت نباشید؛ بلکه افتخار هم بنمایید و این را قبول کنید که من امانتی بودم از طرف خداوند متعال پیش شما. ان شاءالله مرا حلال کنید؛ چون واقعاً در زندگی‌ام نتوانستم زحمات شما را جبران کنم؛ ولی ان شاءالله که در آخرت بتوانم به اذن خداوند شما را شفاعت بنمایم.

پدر و مادر عزیزم! در مصائب و مشکلات و بلاهای صبر بنمایید و شب‌های جمعه برای من قرآن بخوانید.

شهید احمد شریفی: ۱۷ ساله

سخنم با شما مادرم است، گرچه می‌دانم مهر مادری چگونه است؛ ولی تو نمی‌توانی چیزی که از خدا امانت گرفته‌ای به او پس ندهی.

مادر مهربانم! ای کسی که با وجود نبودن پدرم آن‌گونه مرا پروریدی که حسینی شوم و در این راه جان دهم. و اگر می‌خواهی من خوشحال باشم تو نیز همراه با خواهرانم، زینبی باش و پیام خون مرا به همه برسان که اسلام پیروز است. و هیچ‌گاه اشک به گوشه چشم مگیر و اگر خواستی گریه کنی، علی‌اکبر امام حسین (علیه السلام) را به یاد آور. و اگر من بودم چند سالی بیشتر عمر نمی‌کردم پس خندان باش که جان من در راه خدا فدا شد.



شهید اسدالله فرحناک: دبیرستان صدوق - ۲۰ ساله

مادر عزیزم که سال‌ها برای من زحمت کشیدی! امید است که بتوانم قدردانی بکنم و اما شما را سفارش به صبر و تقوا می‌کنم و بدان سعادت داشتی که خداوند فرزندت را انتخاب کرد. و خدا را شکر کن که در حقیقت این نعمت بزرگی است... برادرانم را سفارش می‌کنم در غیاب من مادر را تنها نگذاشته و اگر خواستید به جبهه بیایید با اجازه مادر و مراعات حال او بیایید.

شهید حسن دولتمند: دبیرستان صدوق - ۱۸ ساله

مادر جان! امیدوارم که هیچ نگران نشوی از این که من شهید شدم. به خدا مادر جان! وقتی به جبهه آمدم از خودم خجالت کشیدم که چرا زودتر به جبهه نیامدم، زیرا جوان‌هایی از من کوچک‌تر هم زیر ۱۳، ۱۴ سال به جبهه آمده‌اند و نماز شب می‌خوانند و برای خودشان با خدای شان راز و نیاز می‌کنند. ای کاش مرا زودتر به دنیا می‌آوردی که زودتر برای اسلام و قرآن کوشش کنم. یا اصلاً مرا به دنیا نمی‌آوردی که ببینم یک بچه کوچک‌تر از من بیاید و به من درس شهادت بیاموزد و ایثار و جانبازی یاد دیگران بدهد.

مادر جان! برای من اشک نریز و اگر اشکی می‌ریزید به یاد کودکان امام حسین (علیه السلام) که در صحرای کربلا با لب تشنه به شهادت رسیدند، اشک بریزید، زیرا من لیاقت اشک با ارزش شما که بهشت زیر پای تان هست ندارم.



ای مادر! اگر تو را آزار و اذیتی رساندم و به تو بدی کردم و تو را ناراحت ساختم، مرا ببخش و در پیش خدایم مرا رو سفید کن، زیرا به تو خیلی سختی رساندم؛ مرا ببخش، مرا ببخش، مرا ببخش ... مادر جان! و خواهر و برادرانم! برای من نگران نباشید، زیرا خانواده‌هایی هستند که چندین شهید داده‌اند و باز هم فرزندان‌شان را به جبهه می‌فرستند تا از این اسلام و قرآن محافظت کنند. برای مثال همین آقامصطفی کتاب‌فروش خودمان که دو تا از بچه‌های خود را برای اسلام هدیه کرد و نگران هم نیست. مادر جان! این را فراموش نکن که فرزندان تو و دیگران در نزد شما پدر و مادرها امانت از طرف خداوند هستند و (خداوند) هر وقت که می‌خواهد امانت خود را پس می‌گیرد. پس از این که تو امانت خود را از راه درستی به خداوند متعال پس گرداندی، هیچ ناراحت نباش و شکرگزار باش.

شهید محمد علی توکلی بینا: دبیرستان دین و دانش - ۱۸ ساله

سلام بر پدر و مادر عزیزم. امیدوارم که خداوند صبرتان دهد و در راه اسلام استوار و ثابت قدم باشید و بر این که فرزندان را در راه اسلام تقدیم نموده‌اید افتخار کنید. پدر و مادر عزیزم... خواهان عزیزم! از مفقود یا شهید شدن من ناراحت نباشید و برای زینب (سلام الله علیها) و مادرش که داغ‌ها دیدند بگریید. در طول عمرتان زینب گونه و فاطمه گونه باشید که زندگی و حب دنیا شما را غافل نکند.



شهید ابوالفضل بدخشان: دبیرستان صدوق - ۲۱ ساله

خدمت پدر گرامی و مادر عزیزم! پس از عرض سلام امیدوارم که همیشه در پناه خدای یکتا سالم و تندرست باشید و بتوانید از هر جهت تا آنجا که می‌توانید به پایدار ماندن انقلاب اسلامی کمک نمایید. شما مالی به آن صورت ندارید که در راه خدا بدهید؛ ولی می‌توانید فرزندان تریبیت کنید که آنها در راه خدا جان خود را بدهند و شما پس از شهادت فرزندهای تان صبر و شکیبایی نمایید.

شهید مصطفی برجلی زاده: هنرستان شهید رجایی - ۱۶ ساله

سلام بر پدر و مادر عزیزم که مرا پرورش دادند و از خدا خواستند که در راه او خدمت کنم و یار و یاور مسلمین باشم. از خدا می‌خواهم که شما را در پناه خود حفظ فرماید و صبر بلند بالا بر شما عطا فرماید. سلام مرا به برادر و خواهرانم برسانید و کمک آنها را در راه اسلام خواهانم. امیدوارم که اگر آزاری بر شما رسانده باشم، مرا ببخشید و حلال کنید.

شهید سید مجتبی سید رضوی: دبیرستان امام صادق (علیه السلام) - ۱۷ ساله
از پدر و مادر که سال‌ها برای من زحمت کشیده‌اند طلب رضایت می‌نمایم و اگر شهید شدم می‌خواهم که صبر را پیشه کنید که خدا با صابران است.



شهید مهدی هندویان: دبیرستان صدوق - ۱۹ ساله

ای پدرم و ای مادرم! و ای برادران و خواهران! با رفتن من رسالت‌تان سنگین‌تر شد، زیرا که باید شما پیام شهید را به گوش جهان برسانید که فرزندان بوده و ۱۹ سال بر رشد و قامتش نظاره کردید و او را با دشواری و سختی بزرگ کردید. و خودتان هم می‌دانید که من امانتی بودم نزد شما که آن را نگهداری کردید و تحویل صاحبش دادید و حال هم سربلند هستید؛ چون من سومین فرزند پسر خانواده بودم که به جبهه آمدم و از محمود و ابوالفضل سبقت گرفته و به سوی معشوقم شتافتم.

شهید عباسعلی مرادی کوشکی: ۱۹ ساله

پدر و مادر عزیزم! پس از عرض احترامات بی‌پایان به خاطر زحمات و مشقاتی که برای تربیت و رشد اسلامی من کشیدید که با تربیت صحیح شما بود که لیاقت خدمتگزاری به اسلام و ملت ایران را پیدا کردم که در جهاد با کفار و جهانخواران شرکت کنم. باری، اگر تربیت صحیح شما نبود تا به حال در منجلاب‌های فساد جهانخواران غوطه‌ور بودم. امیدوارم که خداوند اجر جزیل در دنیا و آخرت به شما عطا نماید.

باری، پدر و مادر مهربانم! اگر در طول زندگی خدای نکرده مراتب ناراحتی شما را دانسته فراهم کرده بودم مرا حلال کنید و برای آمرزش گناهانم از خداوند سبحان طلب آمرزش کنید و از خداوند متعال بخواهید که مرا جز شهدا و از زمره یاران اباعبدالله الحسین (علیه السلام) قرار دهد تا ان شاء الله ما هم جز شفاعت‌کنندگان باشیم. والدین گرامی! تا اندازه‌ای



■ وصایای شهدای دانش آموز استان قم

می‌دانم داغ فرزند چقدر مشکل است؛ ولی این را می‌دانم که هیچ داغ و مصیبتی بزرگ‌تر از مصائب اهل بیت عصمت و طهارت نیست و هر موقع که به یاد من افتادید، بگریید بر مصیبت‌های حضرت زینب (سلام‌الله‌علیها) و اباعبدالله (علیه‌السلام) که امیدوارم خداوند به تمامی شما صبر عطا فرماید.

شهید محمد کاظمی: ۱۷ ساله

پدر و مادرم شما در دنیا هیچ ثمری از این فرزندان نبردید؛ ولی همین شما را بس که اجازه دادید من در جهاد فی سبیل‌الله شرکت کنم و انشاءالله خدا اجر زیادی قسمت شما کند از خدا برایش طلب مغفرت کنید.

شهید سید روح‌الله صفقی: ۱۹ ساله

پدر و مادر گرامی‌ام! درود خداوند بر شما باد که با امضا نمودن رضایت‌نامه برای من درحقیقت همان شهادت‌نامه مرا امضا کردید و از امتحان الهی با نمره بالا سربلند بیرون آمدید.

مادرم! کوه باش و چون کوه استقامت کن و از حضرت زینب (سلام‌الله‌علیها) استقامت را یاد بگیر. مبدا برای این که امانت را به صاحبش فرستادی ناراحت باشی؛ چون فرزندت آنجایی رفت که خدا خواسته بود...

از پدر و مادرم می‌خواهم که برای شهادت من گریه نکنید هر چند یکی دیگر از فرزندان تان (برادرم محمدتقی) مفقودالثر شده است.



شهید احمد ملک محمدی: ۱۸ ساله

پدر و مادر جان! من شما را خیلی اذیت کردم و برای شما ناراحتی‌های زیادی به وجود آوردم. از شما عاجزانه تقاضا دارم که به بزرگواری خودتان فرزند حقیر خود را حلال کنید و از خداوند برایم طلب آمرزش بخواهید. امیدوارم که خداوند به شما اجر و صبر فراوان عنایت فرماید، زیرا که الایمان ینصفان؛ نصف فی الصبر و نصف فی الشکر. ایمان دو نیمه است؛ نیمی صبر و نیمی شکر. امیدوارم که این دو نیمه ایمان را بدست آوریم و اگر داریم آن را تقویت حفظ کنیم.

پدر و مادر جان! به شما می‌گویم که من از ته قلب شما را دوست دارم و به وجود شما افتخار می‌کنم که مرا این چنین تربیت کردید که حداقل بد را از خوب و زشت را از زیبا تشخیص دهم و من خاک کف پای شما هستم و از شما خواهش می‌کنم مرا از دعای خیر خویش فراموش نکنید و بعد از شهادت من بی تابی نکنید. نکند با اعمال خود اجر خود را از دست بدهید صبر داشته باشید. از کجا که این امتحانی نباشد برای من و شما از جانب خدا. نکند که امتحان را درست ندهیم... در پایان خاک کف پای شما را می‌بوسم.

شهید حمید تشکری: ۱۹ ساله

مادر عزیزم! من نمی‌دانم از زحماتی که برای اینجانب کشیدید چگونه تشکر نمایم؛ چون آن قدر شما را اذیت کردم که قابل تقاضا و عفو و بخشش نیست.



شهید محمد رضا دلشاد: ۱۸ ساله

سلام بر پدر و مادر مهربانم که عمری برایم زحمت کشیدند و مرا این گونه تربیت کردند. پدر! تو می‌دانی که خون شهید درخت تنومند اسلام را آبیاری می‌کند و من هم می‌خواهم اگر خدای متعال قبول کرد خون خود را به پای این درخت که می‌رود جهانگیر شود، بریزم. از شما می‌خواهم که اگر شهید شدم ادامه دهندگان راهم باشید. مادر عزیزم! می‌دانم که دوری من بر شما بسیار دشوار است؛ ولی می‌دانم که با صبر و استقامت در برابر دشواری‌ها و تفکر در راهی که انتخاب کرده‌ام هرگز غمی به خود راه نمی‌دهید.

شهید سید محمد تقی صفقی: ۱۸ ساله

سلام بر مادر مهربانم که مرا در دامن خود بزرگ کرده و تا این حد رساندی. ای مادر عزیز! امیدوارم که از من راضی شده باشی من که در این ۱۶ یا ۱۷ سال غیر از زحمت چیز دیگری بر شما نبودم، امیدوارم همچون گذشته خدمت به اسلام را ادامه دهی و موفق و پیروز باشی.

شهید ابوالفضل مرادی کوشکی: ۲۱ ساله

ای مادر و ای نور چشم دیده‌ام! چه بگویم تو که یک عمر با چه زحمت-ها و مشقات زیادی مرا پروراندی و در برابر ناملایمات زندگی همچون کوه مقاوم و استوار بودی، آفرین بر تو ای مادرم! توانای گفتن وصفت را ندارم که در شأنت باشد. تأسف می‌خورم که چطور تا به حال نتوانستم



فرزند خوب و مفیدی برایت باشم و تنها چیزی که از طرف من موجب سربلندیت می‌شود فدا کردن جان ناقابلیم به رب العالمین است که همانا سعادت و دنیا و آخرت را نصیب خود کرده‌ای که باید افتخار کنی که فرزندت را تقدیم خدا نمودی.

پدرم! پدر بزرگوار و زحمتکش! مرا عفو کن که نتوانستم حق فرزندی را نسبت به شما ادا کنم و پدر اگر من به فوز عظیم شهادت نایل آمدم، مبدا احساس ناراحتی کنید؛ بلکه همانند حسین بن علی (علیه السلام) در مصیبت‌ها شکیبیا و صابر باشید و افتخار کنید که در واقع مشیت محکمی به دهان دشمنان این انقلاب زده‌اید.

شهید حسین حمیدی: دبیرستان صدوق - ۱۸ ساله

پدر و مادرم! از شما عاجزانه می‌خواهم که اگر در مدت زندگی از من ناراحتی یا نافرمانی دیده‌اید، مرا حلال کنید. من برای شما فرزندی خوب نبودم و بسیار شما را اذیت و آزار کردم امید دارم که مرا ببخشید و از خطاهای من در گذرید.

از شما می‌خواهم که اگر خداوند نصیبم کرد سعادت و شهادت را، برای من اصلاً گریه نکنید و ناراحت نباشید؛ بلکه خوشحال باشید که در صف خانواده‌های شهدا قرار گرفتید. من دست شما امانتی بودم که باید آن را عطا می‌کردید پس خوشحال باشید که بدون خیانت به امانت آن را تحویل دادید.



شهید ابوالفضل عابدی: دبیرستان صدوق - ۱۹ ساله

پدر و مادر عزیزم! چون من فرزند بزرگ خانواده بودم برای من آرزوهای زیادی داشتید؛ ولی عمر ما دست خداست و ما هم در برابر وی تسلیم هستیم.

مادر جان! در شهادتم تا حد امکان گریه مکن، با یاد زینب (سلام الله علیها) خود را تسکین بده.

پدر جان! اندوه خود را با یاد حسین (علیه السلام) که در یک روز ۷۲ یار و فرزندان خود را از دست داد تسکین بده.

شهید احمد تلخابی: ۱۷ ساله

مادر عزیز! همچون کوه استوار و زینب وار درمقابل حوادث و مشکلات مقاومت داشته باش.

شهید غلامرضا سعادت منفرد: ۱۶ ساله

پدرم! استادم! قربان تو و کارهای خیر تو! از شما نیز بسی خجلم که همین مرا از کلام و امی دارد؛ ولی چند کلامی بگویم. ای عزیزم! مبادا به خودت ببالی که پسر من شهید شده است. افتخاری بود که خدا نصیب شما کرده که می دانم این طور نیست، فقط هر روز از خدا بخواهید که این غلامرضا را به قربانی از شما قبول فرماید، درباره‌ی مادر سفارش نمی کنم، خداحافظ. مرا حلال کنید.



شهید محمد تقی حیدرزاده: ۱۷ ساله

سلام به پدر و مادر عزیز خود که مرا بزرگ کرده‌اند و در راه اسلام می‌دهند. پدرم! چه بسا مایه‌ی افتخار و بزرگی برای من است که یک همچنین پدری دارم که برای اسلام، برای راه پاکش فرزند خود را می‌دهد و از جان و مال خود هم می‌گذرد و راه پاکی را انتخاب کرده است. پدرم! از تو می‌خواهم که مرا در بدی‌هایی که به تو کرده‌ام ببخشی و مرا حلال کنی. و سلام بر تو مادر! عصاره‌ی پاکی و ای کسی که فرزندی بزرگ می‌کنی و در راه اسلام می‌دهی! من به تو مادر افتخار می‌کنم و از خداوند بزرگ می‌خواهم که توفیق کامل به شما عطا بگرداند.

مادرم! مادر خوب و پاک من! من از تو می‌خواهم که مرا ببخشی و حلالم کنی. مادرم! در فراق من گریه نکن؛ چون که فرزندت را در راه اسلام دادی و دعا به رهبر بزرگ بکنی و پیروزی رزمندگان اسلام را از خدا بخواهی و در پایان از خداوند می‌خواهم که مرا ببخشد.

شهید علیرضا نیازمند: ۱۶ ساله

یک خواهش از پدر و مادرم دارم و آن این است که پدر و مادرم نباید گریه کنند و ناراحت باشند؛ بلکه باید افتخار کنند امانتی که از طرف خدای متعال پیش آنها بوده تقدیم به اسلام کرده‌اند و امانت را سالم به خدای بزرگ برگردانده‌اند.



اسامی تمامی شهدای مجموعه «برای همکلاسی ام»

- ۱- شهید محسن آبکار، فرزند محمد. آیت الله کاشانی - دوم اقتصاد. ۱۷ ساله.
- ۲- شهید محسن انصاری، فرزند محمدابراهیم. ۱۹ ساله.
- ۳- شهید محمد علمایی کوپایی، فرزند احمد. دبیرستان امام صادق(علیه السلام). ۱۹ ساله.
- ۴- شهید ابوالفضل عسگری نوری، فرزند محمد مهدی. دبیرستان آیت الله کاشانی - چهارم اقتصاد. ۱۸ ساله.
- ۵- شهید اسماعیل رضایی، فرزند ابراهیم. ۱۸ ساله.
- ۶- شهید محمدصادق منصوریان، فرزند عبدالحسین. دبیرستان صدوق. ۱۸ ساله.
- ۷- شهید خلیل ملکی، فرزند صفرعلی. ۱۴ ساله.
- ۸- شهید محمدتقی امین، فرزند محمدحسن. دبیرستان صدوق. ۱۷ ساله.
- ۹- شهید سید مهدی طاهری، فرزند سیدمحمد. دبیرستان امام صادق(علیه السلام). ۱۹ ساله.
- ۱۰- شهید علی روحی، فرزند محمدحسین. ۱۸ ساله.
- ۱۱- شهید سیدمصطفی موسی کاظمی، فرزند سیدرضا. ۱۶ ساله.
- ۱۲- شهید حسین مالکی نژاد، فرزند محمد. مدرسه حافظ - اول راهنمایی. ۱۷ ساله.
- ۱۳- شهید حمید اهوز، فرزند حسین. دوم راهنمایی - مدرسه مهدوی. ۱۵ ساله.
- ۱۴- محمد بیطرفان قمی، فرزند غلامحسین. هنرستان فنی قدس. ۱۶ ساله.



■ برای همکلاسی‌ام

- ۱۵- شهید محمود اهوز، فرزند محمد. اول راهنمایی - مدرسه مهدوی. ۱۸ ساله.
- ۱۶- شهید مهدی ایرانی‌زاده، فرزند رضا. ۱۷ ساله.
- ۱۷- شهید علی بابایوسفی، فرزندحسن. دبیرستان امام صادق(علیه السلام). ۲۰ ساله.
- ۱۸- شهید علی محمد بابایی، فرزند رحمت‌الله. ۱۷ ساله.
- ۱۹- شهید حسین بادی، فرزند رجبعلی. دبیرستان آیت الله کاشانی. ۱۸ ساله.
- ۲۰- شهید مهدی باقری‌نژاد، فرزند عشقعلی. ۱۷ ساله.
- ۲۱- شهید ابراهیم بحرانی، فرزند احمد. دبیرستان دین و دانش - دوم متوسطه. ۱۹ ساله.
- ۲۲- شهید ابوالفضل بختیاری، فرزند قنبر. ۱۸ ساله.
- ۲۳- شهید محمدرضا آقاجانی‌زاده، فرزند امین آقا. ۱۹ ساله.
- ۲۴- شهید حسین بختیاری، فرزند محمدعلی. ۱۹ ساله.
- ۲۵- شهید مهدی برخوردار، حبیب‌آبادی، فرزند حسین. دبیرستان هدایتی. ۱۹ ساله.
- ۲۶- شهید احمد برقی، فرزند حسن. ۱۷ ساله.
- ۲۷- شهید سیدمحمد بهاء‌الدینی، فرزند سید تقی. هنرستان فنی قدس. ۲۰ ساله.
- ۲۸- شهید محسن بیابانی‌مظلوم‌قمی، فرزند مرتضی. ۱۷ ساله.
- ۲۹- شهید ولی‌الله بیات، فرزند علی. دبیرستان امام صادق(علیه السلام). ۱۶ ساله.
- ۳۰- شهید هادی بیضایی، فرزند عزیزالله. ۲۳ ساله.



■ وصایای شهدای دانش آموز استان قم

۳۱- شهید محمود پناهی فر، فرزند مصطفی. دبیرستان امام صادق(علیه السلام). ۱۸ ساله.

۳۲- شهید سید جواد پورحسینی ده‌آبادی، فرزند آقا حسین. ۱۷ ساله.

۳۳- شهید مصطفی پورعزیزی، فرزند عبدالحسین. ۱۷ ساله.

۳۴- شهید محسن ابراهیمی، فرزند باقر. دبیرستان امام صادق(علیه السلام). ۱۶ ساله.

۳۵- شهید احسان پورمیدانی، فرزند محمدعلی. ۱۹ ساله.

۳۶- شهید حسین تاجیک، فرزند غلامحسین. دبیرستان دین و دانش - چهارم متوسطه. ۱۸ ساله.

۳۷- شهید محمد عبدالمالکی، فرزند باقر. آیت الله کاشانی - دوم اقتصاد. ۱۶ ساله.

۳۸- شهید سیدحسن طباطبائی، فرزند سیدمحمد. دبیرستان امام صادق(علیه السلام). ۱۹ ساله.

۳۹- شهید مصطفی طاهری مطلق، فرزند محمد. ۱۹ ساله.

۴۰- شهید محمدرضا صمصامی، فرزند عبدالحسین. ۱۶ ساله.

۴۱- شهید محمد صفایی حائری، فرزند علی. ۱۸ ساله.

۴۲- شهید علیرضا صالحی، فرزند غلامحسین. ۱۷ ساله.

۴۳- شهید فاضل صابری‌زاده، فرزند حسن. دبیرستان دین و دانش - دوم متوسطه. ۱۹ ساله.

۴۴- شهید عباس شعبانیان، فرزند ولی الله. ۱۹ ساله.

۱۴۳



■ برای همکلاسی‌ام

- ۴۵- شهید حسن ابوالقاسمی نجف‌آبادی، فرزند محمدباقر. ۱۹ ساله.
- ۴۶- شهید سیدمرتضی شریفی قمی، فرزند سیدحسن. دبیرستان ملاصدرا - بخش کهک. ۱۷ ساله.
- ۴۷- شهید محمدرضا شریفی پور، فرزند محمود. دبیرستان امام صادق (علیه السلام). ۲۰ ساله.
- ۴۸- شهید محمود سلطان‌زاده، فرزند غلامرضا. ۱۹ ساله.
- ۴۹- شهید مهدی سقایتی، فرزند تقی. دبیرستان صدر. ۱۷ ساله.
- ۵۰- شهید محمد زینلی، فرزند حسین. هنرجوی هنرستان فنی قدس ۱۶ ساله.
- ۵۱- شهید مصطفی‌زیادی، فرزند حسن. آیت‌الله کاشانی - اول تجربی. ۱۷ ساله.
- ۵۲- شهید علی زارعی باقرآبادی، فرزند محمد. ۱۶ ساله.
- ۵۳- شهید حسین رئیس میرزایی، فرزند یدالله. ۱۸ ساله.
- ۵۴- شهید محمدعلی فرزانه، فرزند حسن. ۱۸ ساله.
- ۵۵- شهید احمد رنجبر، فرزند حسین. ۱۷ ساله.
- ۵۶- شهید مرتضی احمدی‌نیا، فرزند علی اکبر. ۱۶ ساله.
- ۵۷- شهید احمد رضوانی‌مقام، فرزند محمد. ۱۹ ساله.
- ۵۸- شهید ولی رسولی، فرزند نجم‌الدین. ۱۹ ساله.
- ۵۹- شهید غلامحسین رجایی‌هرندی، فرزند حسن. ۲۰ ساله.
- ۶۰- شهید عباس رازینی، فرزند محمود. هنرستان فنی قدس. ۱۹ ساله.



■ وصایای شهیدای دانش آموز استان قم

- ۶۱- شهید محمدحسین دهقانی تفتی، فرزند عباس. ۱۷ ساله.
- ۶۲- شهید مهدی دانش، فرزند محمدتقی. ۱۶ ساله.
- ۶۳- شهید سعید خرم‌نژاد، فرزند محمد. دبیرستان هدایتی. ۱۶ ساله.
- ۶۴- شهید سیدمصطفی خادمی، مدرسه انقلاب اسلامی - سوم راهنمایی. ۱۷ ساله.
- ۶۵- شهید محمدحسین حسین پورعلوی، فرزند حسین. آیت‌الله کاشانی - دوم تجربی. ۱۹ ساله.
- ۶۶- شهید حسن حاج غفاری، فرزند علی محمد. ۱۷ ساله.
- ۶۷- شهید نبی‌الله اسدی کوشش، فرزند ولی‌الله. ۱۴ ساله.
- ۶۸- شهید محمدحسین چوبکیان، فرزند صفرعلی. ۱۷ ساله.
- ۶۹- شهید فیروز کریمی زرکانی، فرزند اکبر. ۱۸ ساله.
- ۷۰- شهید علی اصغر همراهی، فرزند مصیب. ۱۹ ساله.
- ۷۱- شهید حبیب جهاندار، فرزند رضا. ۱۷ ساله.
- ۷۲- شهید سیدمحمدجواد جوادزادگان، فرزند سیدتقی. ۱۷ ساله.
- ۷۳- شهید سیدمحمد جعفری تنها، فرزند حسین. ۱۵ ساله.
- ۷۴- شهید محمدحسن تقوی‌آزاد، فرزند اسدالله. ۱۸ ساله.
- ۷۵- شهید عباس یزدانی، فرزند محمد. ۱۷ ساله.
- ۷۶- شهید ابوالفضل هادی‌زاده، فرزند عباس. ۱۹ ساله.



- ۷۷- شهید مهدی نوروزی، فرزند غلامحسین. هنرستان فنی قدس. ۱۷ ساله.
- ۷۸- شهید مجتبی اسکندری حصاری، فرزند اسماعیل. دبیرستان صدوق. ۱۷ ساله.
- ۷۹- شهید علیرضا ناهیدی حرآبادی، فرزند حسن. مدرسه شهید ابراهیم ابراهیمی. ۱۸ ساله.
- ۸۰- شهید محسن ناصح، فرزند محمد. ۲۰ ساله.
- ۸۱- شهید سیدمهدی میرجعفری، فرزند سیدعباس. دبیرستان صدوق. ۱۸ ساله.
- ۸۲- شهید عبدالله مهرورز یوسف، فرزند عباس. دبیرستان صدوق. ۱۷ ساله.
- ۸۳- شهید حسن موحدی، فرزند محمد جواد. دبیرستان صدر. ۱۷ ساله.
- ۸۴- شهید محمدجواد ملک محمدی، فرزند عین‌الله. ۱۸ ساله.
- ۸۵- شهید محمدرضا ملک‌شاهی، فرزند ولی‌الله. ۱۶ ساله.
- ۸۶- شهید حسن محمدی مبارک‌آبادی، فرزند اسدالله. ۱۷ ساله.
- ۸۷- شهید حسین محمدی کیلواپی، فرزند اکبر. ۱۷ ساله.
- ۸۸- شهید حسین محمدی، فرزند محمد. ۱۸ ساله.
- ۸۹- شهید محسن اعرابی جوشقانی، فرزند محمدعلی. ۲۱ ساله.
- ۹۰- شهید خالد محلاتی، فرزند حمزه. دبیرستان امام صادق (علیه السلام). ۱۸ ساله.
- ۹۱- شهید علیرضا گنجی‌پور، فرزند ابراهیم. ۱۷ ساله.
- ۹۲- شهید علی گل‌وردی، فرزند محمدباقر. دبیرستان صدر. ۱۹ ساله.



■ وصایای شهدای دانش آموز استان قم

۹۳- شهید محمدتقی کلهری، فرزند حسینعلی. دبیرستان امام صادق (علیه السلام). ۲۰ ساله.

۹۴- شهید خسرو کاوندی، فرزند حسین. ۱۸ ساله.

۹۵- شهید سید جواد کربلایی حسینی، فرزند محمدعلی. دبیرستان هدایتی. ۱۹ ساله.

۹۶- شهید محمد رئیس ابراهیمی، فرزند رضا. ۲۰ ساله.

۹۷- شهید حیدر نعمت‌اللهی، فرزند صالح. ۱۸ ساله.

۹۸- شهید ماشاءالله کدخدایی، فرزند محمد.

۹۹- شهید محمد کارگر شورکی، فرزند محمود. مدرسه فردوسی - ششم ابتدایی. ۱۷ ساله.

۱۰۰- شهید علی اعلائی، فرزند حسین. دبیرستان دین و دانش - اول متوسطه. ۱۷ ساله.

۱۰۱- شهید منصور کارکوب‌زاده، فرزند خداداد. ۱۶ ساله.

۱۰۲- شهید حسن قربانی دولت‌آبادی، فرزند عباس. ۱۹ ساله.

۱۰۳- شهید جلیل قاسمیان، فرزند علی. ۲۲ ساله.

۱۰۴- شهید محمد فهیمی، فرزند علی اکبر. مدرسه مهدوی - سوم راهنمایی. ۱۷ ساله.

۱۰۵- شهید حسین فرزندگان، فرزند حبیب‌الله. دبیرستان امام صادق (علیه السلام). ۱۸ ساله.

۱۰۶- شهید محمد غلامی قصاب، فرزند عبدالحسین. ۱۷ ساله.



■ برای همکلاسی‌ام

- ۱۰۷- شهید مرادعلی علایی‌کنده، فرزند شعبان. ۱۳ ساله.
- ۱۰۸- شهید حسن علی بابایی، فرزند احمد. ۱۶ ساله.
- ۱۰۹- شهید علی صادقی، فرزند مسلم. ۱۶ ساله.
- ۱۱۰- شهید نصرالله اکبری عسکرانی، فرزند حبیب‌الله. ۱۶ ساله.
- ۱۱۱- شهید محسن عسگری، فرزند تقی. ۱۶ ساله.
- ۱۱۲- شهید ابوالفضل قنبریان، فرزند حسین. ۱۸ ساله.
- ۱۱۳- شهید محمدعلی هادی - فرزند محمدتقی. دبیرستان امام صادق(علیه السلام). ۱۸ ساله.
- ۱۱۴- شهید قاسم رحیمی، فرزند حاجی. ۱۸ ساله.
- ۱۱۵- شهید محمدعلی رحیمی - فرزند حسین. دبیرستان امام صادق(علیه السلام). ۱۷ ساله.
- ۱۱۶- شهید احمد شریفی، فرزند جمال. ۱۷ ساله.
- ۱۱۷- شهید محمدعلی توکلی‌بینا - فرزند غلامعلی. دبیرستان دین و دانش - اول متوسطه. ۱۸ ساله.
- ۱۱۸- شهید ابوالفضل ماهرخ، فرزند رضا. ۱۵ ساله.
- ۱۱۹- شهید مجید وفايي، فرزند ابوالفضل. دبیرستان صدوق. ۱۶ ساله.
- ۱۲۰- شهید ابوالفضل حیدریان، فرزند غلامرضا. دبیرستان آیت الله کاشانی. ۱۷ ساله.
- ۱۲۱- شهید حسن دولت‌مند، فرزند عبدالله. دبیرستان صدوق. ۱۸ ساله.



■ وصایای شهیدای دانش آموز استان قم

- ۱۲۲- شهید منصور باقری، فرزند علی. دبیرستان صدوق. ۱۸ ساله.
- ۱۲۳- شهید عباس رنجبر، فرزند رضا، مدرسه کسایى فردو. ۱۹ ساله.
- ۱۲۴- شهید رضا سلمانی، فرزند ابراهیم. مدرسه کسایى فردو. ۱۶ ساله.
- ۱۲۵- شهید حسن عبداللهی، فرزند علی. ۱۷ ساله.
- ۱۲۶- شهید مهدی عسگری، فرزند اصغر. مدرسه کسایى فردو. ۱۶ ساله.
- ۱۲۷- شهید اسدالله فرحناک، فرزند محمود. دبیرستان صدوق. ۲۰ ساله.
- ۱۲۸- شهید مهدی دهقانی، فرزند علی. دبیرستان صدوق. ۱۷ ساله.
- ۱۲۹- شهید محمدعلی صادقی علی آبادی، فرزند حسین، دبیرستان صدوق. ۱۹ ساله.
- ۱۳۰- شهید ابوالفضل بدخشان، فرزند غلامحسین. دبیرستان صدوق. ۲۱ ساله.
- ۱۳۱- شهید مصطفی برجلی زاده صبوری، فرزند محمدتقی، هنرستان حرفه‌ای معلم شهید رجایی. ۱۶ ساله.
- ۱۳۲- شهید مهدی هندویان، فرزند احمد، دبیرستان صدوق. ۱۹ ساله.
- ۱۳۳- شهید ابوالفضل عابدی، فرزند الیاس، دبیرستان صدوق. ۱۹ ساله.
- ۱۳۴- حسین حمیدی، فرزند مهدی، دبیرستان صدوق. ۱۸ ساله.
- ۱۳۵- شهید محسن خوش گفتار قمی، فرزند فرج‌الله. ۲۰ ساله.
- ۱۳۶- شهید مجید میوه چی، فرزند علی. دبیرستان دین و دانش. ۱۷ ساله.
- ۱۳۷- شهید محسن عموتقی، فرزند علی اکبر. دبیرستان امام صادق (علیه السلام). ۱۷ ساله.



■ برای همکلاسی‌ام

- ۱۳۸- شهید محمدرضا دلشاد، فرزند حبیب. ۱۸ ساله.
- ۱۳۹- شهید سیدحسین سیدابراهیمی، فرزند سیدکاظم. ۱۷ ساله.
- ۱۴۰- شهید احمد ملک‌محمدی، فرزند حسن. ۱۸ ساله.
- ۱۴۱- شهید محمد کاظمی، فرزند حبیب. ۱۷ ساله.
- ۱۴۲- شهید سیدروح الله صفی، فرزند سیدمهدی. ۱۹ ساله.
- ۱۴۳- شهیدسیدمجتبی سیدرضوی، فرزند سیدحسن. دبیرستان امام صادق(علیه السلام). ۱۷ ساله.
- ۱۴۴- شهید عباسعلی مرادی کوشکی، فرزند محمدحسین. ۱۹ ساله.
- ۱۴۵- شهید ابوالفضل مرادی کوشکی، فرزند محمدحسین. ۲۱ ساله.
- ۱۴۶- شهیدسیدمحمدتقی صفی، فرزند سیدمهدی. ۱۸ ساله.
- ۱۴۷- شهیدمحمدجواد سعادت‌مند، فرزند غلامعلی. ۱۵ ساله.
- ۱۴۸- شهیدحمید تشکری، فرزند علی‌اکبر. دبیرستان امام صادق(علیه السلام). ۱۹ ساله.
- ۱۴۹- شهید سیدمحمدجعفر کفاش‌حسینی، فرزند سیدعبدالحسین. ۱۹ ساله.
- ۱۵۰- شهید محمدحسین کاشی‌پور، فرزند عباس. ۱۸ ساله.
- ۱۵۱- شهید احمد تلخابی، فرزند علی. ۱۷ ساله.
- ۱۵۲- شهید ابوالقاسم تلخابی، فرزند علی. ۱۶ ساله.
- ۱۵۳- شهید غلامحسین اشعری، فرزند مهدی. ۲۰ ساله.



■ وصایای شهیدای دانش آموز استان قم

۱۵۴- شهید محمدتقی حیدرزاده، فرزند حسین. ۱۷ ساله.

۱۵۵- شهید ناصر بخشی‌نیا، فرزند غلامحسین. ۱۹ ساله.

۱۵۶- شهید محمدرضا صدیقیان، فرزند غلامحسین. ۱۹ ساله.

۱۵۷- شهید غلامرضا سعادت‌منفرد، فرزند حسن. ۱۶ ساله.

۱۵۸- حسین بابایی مقدم، فرزند تراب، ۱۷ ساله.

۱۵۹- شهیدیدالله آرمیده، فرزند اصغر، ۱۷ ساله.

۱۶۰- شهیدعلیرضا نیازمند، فرزند رضا، ۱۶ ساله.

